همشهری ماه

همشهری ماه ■ شماره ۶۶ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ بهمن ماه ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 1458963 54

{راهنمای سفر}
راهنما و توصیه‌هایی برای سفر به دیزین
کویر مصر، بندر بوشهر و....

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من

کلیسای ایرانی، میراث جهانی

گذری بر قره کلیسا، نهمین اثر ثبت شده ایران
در فهرست میراث جهانی یونسکو

سفر به آشیان عقاب

الموت؛ قلعه رازها و قصه‌ها

نگاهی جانورشناسانه به زندگی گرگ‌های خاکستری؛ شکارگران سراسر ایران

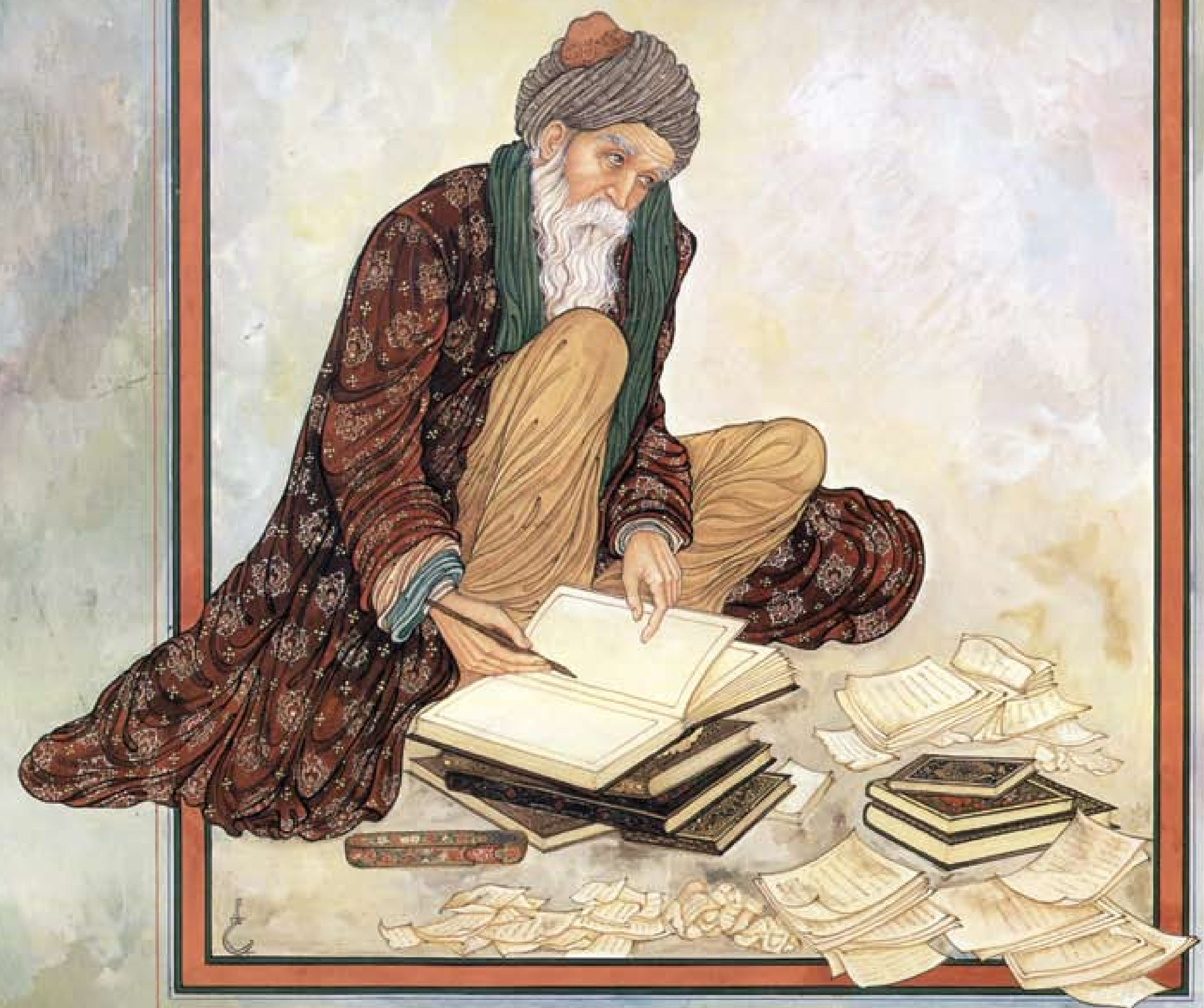
گرگ‌های ایران

دام‌های پرنده

گزارش اختصاصی از شیوه‌ای
ایرانی و منحصربه‌فرد برای
صید پرندگان

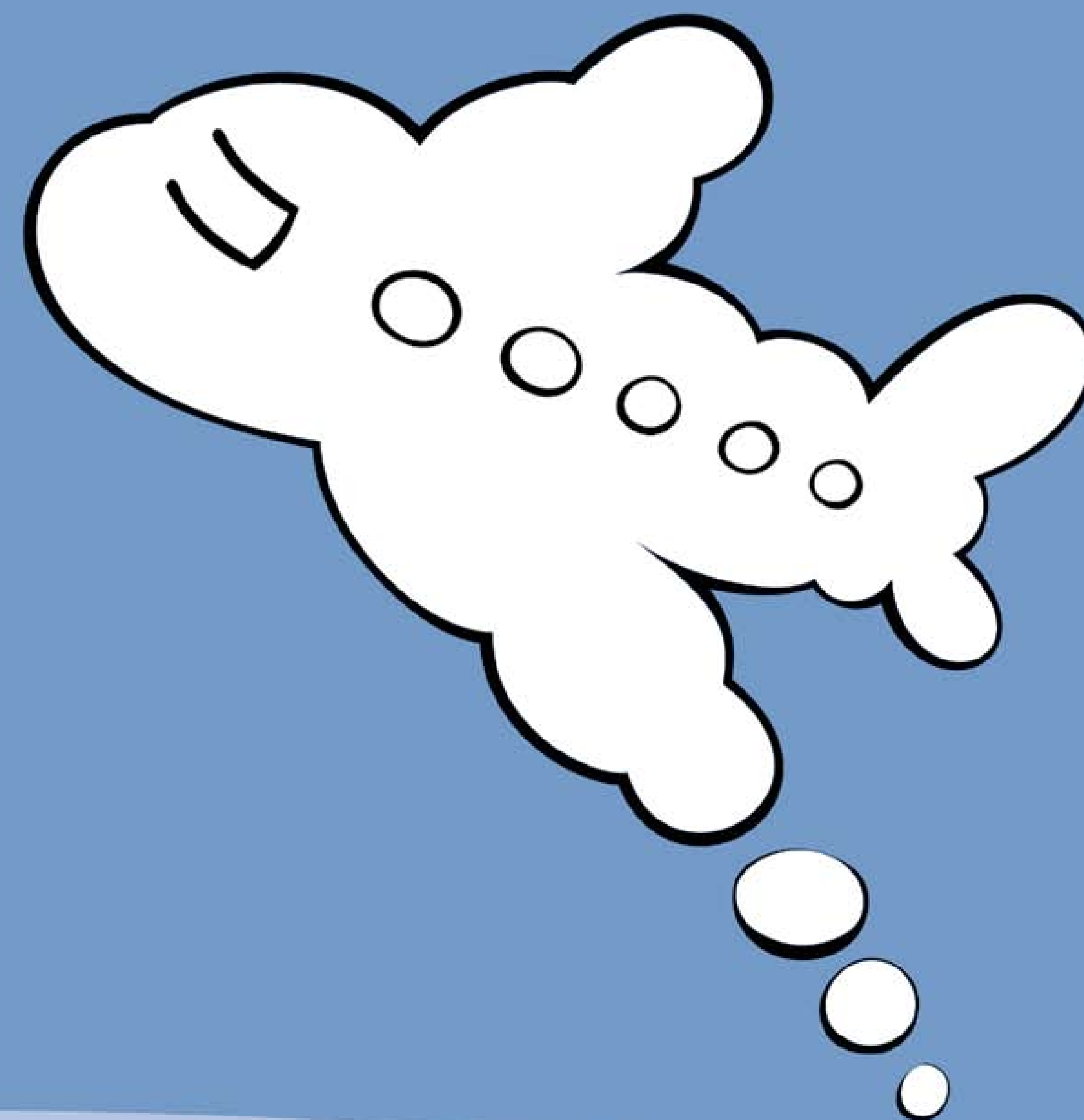


سرزمین من
همشهری ماه - ماهنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی - ویژه‌نامه ایران‌شناسی



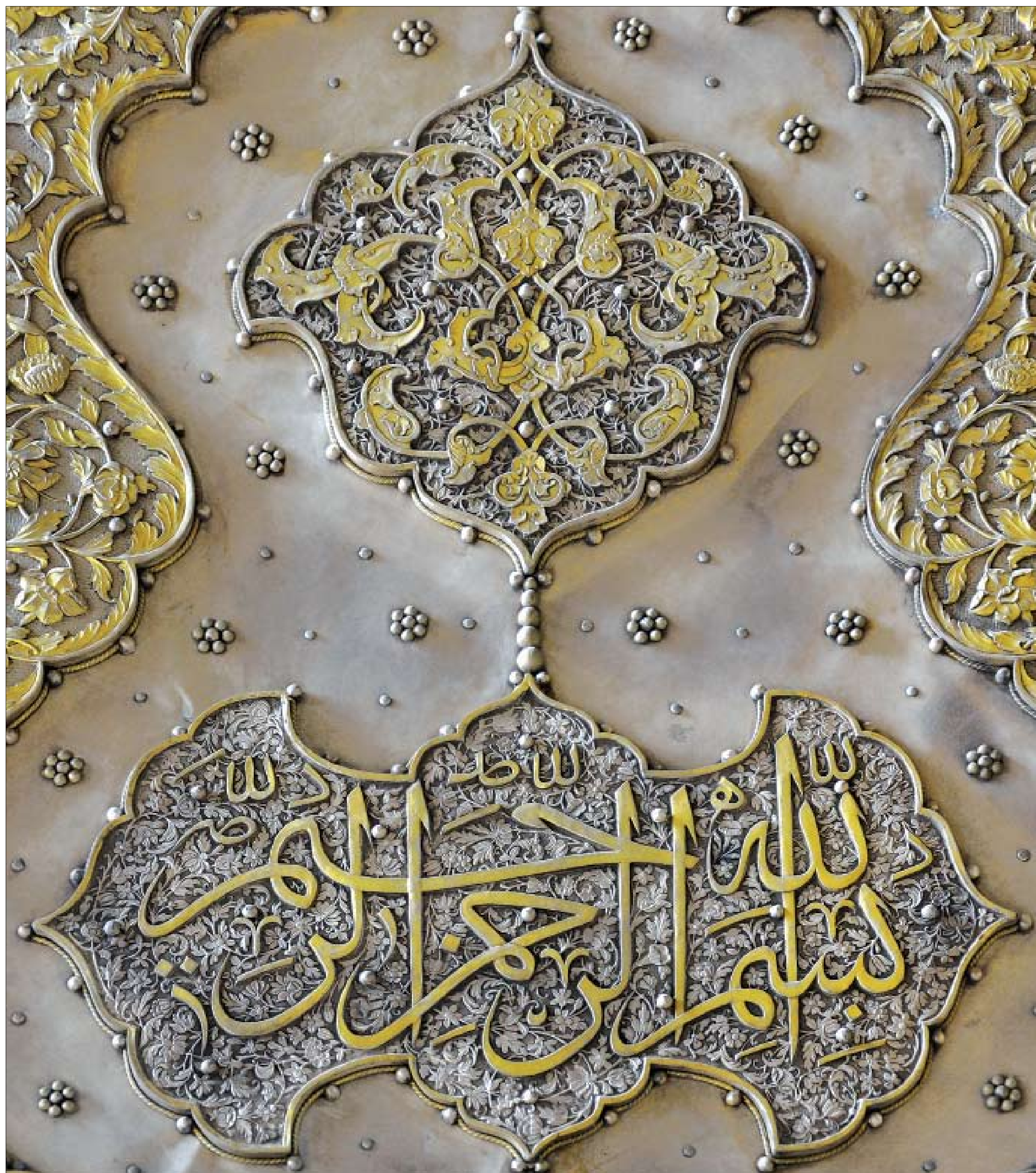



نیک





«گشــود حق به صفاهان، در مدینه علم.» این شــاه‌بیت شــعری است که بر لنگه در مدرسه چهارباغ سلطانی روی فلز و نقره حک شده است. مدرسه چهارباغ از آخرین شاهکارهای هنر و معماری دوره صفویه در اصفهان است که سرکاربنای آن «آقا کمال صاحب جمع خزانه» و بانی‌اش شاه سلطان حسین صفوی بوده. هنرنمایی هنرمندان از همان ابتدای کار و با خلق کتیبه بســم‌الله و شــعر آغاز شــده اســت که کاتب آن محمد صالح اصفهانی است که از نوادر هنر ایرانی است. کار طراحی و ساخت و ساز این بنا از ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۹ هجری قمری زمان برد و تزئینات آن تا سال ۱۱۲۴ هجری قمری ادامه داشت./عکس: مهدی تمیزی



[شما و «سرزمین‌من»]

اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهمانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید.

تلفن: ۸۴۳۲۱۲۱۰ sarzamineman@hamshahrimags.com

مجله‌های درخواستی

از جمله موضوعاتی که به نظر می‌رسد نزد شما مخاطبان «سرزمین من» به یک دغدغه تبدیل شده و در بیشتر تماس‌هایی که با تحریریه می‌گیرید، مطرح می‌کنید، موضوع تهیه شماره‌های پیشین از یک سو و نیز اشتراک مجله از سوی دیگر است. پیش از این نیز به این نکته اشاره کرده‌ایم که برای تهیه شماره‌های درخواستی باید با تحریریه مجله تماس بگیرید و ثبت‌نام کنید. در صورت موجود بودن این شماره‌ها حتما برایتان ارسال خواهد شد. در رابطه با مسأله اشتراک نیز درصددیم تا با انجام هماهنگی‌های لازم مقدمات لازم را فراهم کنیم تا تعرفه جدید اشتراک مجله تهیه شود و در اختیار مخاطبان قرار گیرد.

[میهمان ویژه]



الن ووسالو توکلی ژورنالیستی با سابقه در عرصه مجلات علمی و کارشناس بین‌المللی محیط زیست است. او پایه‌گذار بنیاد حمایت از درنای سیبری در ایران است و سال‌های متمادی از زندگی‌اش را صرف تحقیق روی درناهای مهاجر به ایران کرده است.

توکلی که هیچ‌گاه از یاری به مجله دریغ نداشته و همواره ما را از نظرات کارشناسی‌اش بهره‌مند ساخته، تباری فنلاندی دارد. او نزدیک ۴۰ سال است که در ایران زندگی می‌کند و اگرچه به فارسی تکلم می‌کند اما نوشتن به لاتین همچنان برایش راحت‌تر است. او این متن کوتاه را در دیداری که با تحریریه «سرزمین‌من» داشت برایمان نوشت:

« دیدار با روزنامه‌نگاران خوب و سختکوش ایرانی برای من فرصت ویژه و فوق‌العاده‌ای بود؛ روزنامه‌نگارانی که از حیات‌وحش و محیط‌زیستی که از طرف آدم‌های بی‌توجه در معرض تهدید جدی قرار گرفته، به خوبی آگاهند. از شما به خاطر این فرصت ویژه، متشکرم.»

علی قلم سیاه
[عکاس و استاد عکاسی دانشگاه]

سرزمین من مجله مدرن و در عین حال رو به رشدی است که نباید از نگاه فنی و تکنیکی نهفته در آن غافل بود؛ مجله‌ای که اطلاعات بسیار خوبی دارد و از تکنیک‌های خوبی نیز بهره می‌برد و ما عکاسان، این مجله را از آن خود می‌دانیم. بی‌گمان اگر سرزمین من به این حرکت خود ادامه‌دهد، می‌تواند در آینده‌ای نه چندان دور شخصیت یک نشنال جئوگرافیک را نه تنها در ایران که در منطقه به خود بگیرد.

به عقیده من، سرزمین من پتانسیل آن را دارد که ضمیمه‌هایی منتشر کند که کتاب‌هایی باشند راوی جغرافیای این سرزمین؛ مثلا کتاب‌هایی چون کتاب سیستان، کتاب کویرهای ایران و... البته انتقادهایی نیز به این مجله وارد است؛ زبان همه‌فهم مجله به تدریج باید جای خود را به زبانی فنی، علمی و تخصصی بدهد. در رابطه با عکس‌های سرزمین من نیز باید این نکته را یادآور شوم که عکس‌ها بسیار خوب و جذابند؛ اگرچه با پتانسیلی که این مجله دارد قطعا می‌توانند فرهیخته‌تر از این هم باشند. دست‌اندرکاران سرزمین من می‌بایست در جهت گسترش دانش مربوط به عکاسی تخصصی از طبیعت، محیط زیست و مردم‌شناسی حرکت کنند. امید دارم روند رو به رشد سرزمین من با شور و اشتیاقی که در آن می‌بینیم ادامه یابد.

تصیح و پوزش

در ویژه‌نامه هفدهم عکس صفحه‌های ۱۴۸ و ۱۴۹ از علی رفیعی، صفحه ۱۶۱ از ابوالفضل سلمانزاده و عکس جلد از کاوه فرزانه است.

[خوانندگان و سرزمین من]

عباسعلی دهباشی

با سلام؛ مجله بسیار زیبا و پرمحتوایی دارید. یکی از آرزوی‌های همیشگی من داشتن همچون مجله‌ای در ایران بوده که به لطف خدا شما این امر را به سرانجام رساندید. می‌خواستم از شما خواهش کنم که مسیرهای کویرنوردی هم بگذارید؛ مثل مسیر سفر به طبس، روستای مصر و چوپانان و... البته با نقشه و مسیر راه‌های دسترسی. در ضمن بخش‌های حیات‌وحش و ذخیره‌گاه‌های طبیعی را هم بیشتر کنید. آرزوی ما توفیق روزافزون شماست.

از پیشنهادهایتان سپاسگزاریم. ضمنا در همین شماره به کویر و روستای مصر پرداخته‌ایم.

هدا

باسلام و خسته نباشید. سرزمین من مجله بسیار مفید و کاملی است ولی متاسفانه از نظر توزیع و پخش در دکه‌ها بسیار ضعیف عمل می کند. خواهشمندم به این مساله رسیدگی کنید.

ما نیز مثل شما امیدواریم توزیع مجله وضعیت بهتری به خود بگیرد.

بهزاد زادهوش

من متخصص علوم جانوری هستم و می‌خواهم بدانم در صورتی که مقاله ارسال کنم چاپ می‌کنید؟

باب همکاری با «سرزمین من» همواره باز است. البته اگر خواننده مجله باشید، حتما متوجه شده‌اید که ما مقاله‌ها را به شکل صرفا علمی آن چاپ نمی‌کنیم؛ گزارش‌های «سرزمین من» پس از پردازش و ویراستاری مطبوعاتی چاپ می‌شوند.

{سرمقاله}

خودت را جای خودت بگذار



«تصور کنید درختی هستید و در یک جنگل زندگی می‌کنید. به یک نفر نامه بنویسید و برایش توضیح دهید که چرا حفاظت از جنگل‌ها مهم است»؛ این موضوع مسابقه‌ای است که امسال اتحادیه جهانی پست برای کودکان برگزار کرده است و حتی اگر سن‌مان زیر ۱۵ سال نباشد، لااقل پیش خودمان می‌توانیم در این فراخوان شرکت کنیم. ساده‌ترین شکل توضیح وقتی درخت هستید، می‌توانید این باشد که مرا نابود نکنید و به نوعی حس ترحم را در مخاطب برانگیزید. اما در مرحله بعد قطعا باید به این اشاره کنید که حیاتتان بر حیات روی این کره خاکی و به خصوص آدم‌ها موثر است. اگر نباشید بشر اکسیژن کم می‌آورد، ذخیره آب‌های زیرزمینی تمام می‌شود، فجایع طبیعی چون توفان و سیل بروز خواهد کرد، گونه‌های جانوری منقرض خواهد شد و خلاصه اینکه تهدید خواهید کرد که با تهدید شما حیات تهدید خواهد شد.

دی‌ماه امسال پا به سال جدید میلادی گذاشتیم؛ سالی که سال حمایت از جنگل‌ها نام گرفت؛ سالی که در آن احوال و اخبار جنگل‌های ایران چندان خوش نبود. در این سال به نقل اخبار آتش به جان جنگل‌های بهشهر افتاد، جنگل‌های گلستان سوخت، ۱۷۲ هکتار جنگل و مرتع گیلان دچار حریق شد، ده‌ها فقره آتش‌سوزی جنگل و مرتع در همدان رخ داد، بخشی از جنگل‌های سفیدکوه خرم‌آباد سوخت و... . اینها تنها نمونه‌هایی از تخریب جنگل توسط آتش‌اند. قطعا همیشه علت‌ها در دست بررسی است و آتش‌ها به همت دلسوزان دیر یا زود خاموش می‌شوند اما چقدر این رخدادها به عنوان حادثه‌ای خطربار و خطرساز جدی گرفته می‌شوند؟ چقدر به امر مهم پیشگیری برای کمتر کردن اخبار ناخوش سال بعد اعتنا می‌شود؟ اینجا دیگر صحبت احساسات ما نسبت به درخت‌ها نیست؛ بحث بر سر مرگ و زندگی خودمان است. لازم نیست خودمان را جای درختان یا جانوران بگذاریم کافی است خودمان را جای خودمان بگذاریم و به نابودی خودمان فکر کنیم؛ به ویرانی حیات و داشته‌های خدادادیمان.

● سردبیر

ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / همشهری ماه / ویژه‌نامه هجدهم / بهمن‌ماه ۱۳۸۹

کاری از گروه مجلات همشهری www.hamshahrimags.com

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات: جوان، سرنخ، تماشاگر، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه،خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، بچه‌ها، کتاب، تندرستی، سرزمین من، دیجیتال، پایداری، آیه و بیست‌وچهار

گروه مجلات همشهری

سیدمجید حسینی مدیر گروه مجلات همشهری
سیداحسان جاهد مدیر ارشد مطبوعاتی
سیدجواد رسولی سردبیرارشد گروه
فرید مرتضوی مدیر ارشد هنری

با سپاس از: محمدرضا لطفی، ساسان فاطمی، کیوان ساکت، محمدرضا شرایلی، سجاد پورقناد، امیرحسین خالقی، علی مرادخانی، امیرحسین پورجوادی، زهرا حبیبی‌زاد، عباس عاشوری، عیسی غلامی، مرضیه کاظمی، مهدی محمودی، حسین تقی‌زاده، حمید رضایی، کاوه صمیمی، افشین ناطقی، مهدی شیری، رضا استادی، سیدعلی بنی‌صدر، معصومه ابوالحسنی، مهدی تمیزی، مدیریت پیست اسکی دیزین، اداره صنایع و معادن قم

چاپ: همشهری صحافی: سپیدار
نظارت توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱ توزیع: شرکت مهرگسترحکمت

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱/ کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۲۳۰ / ۸۴۳۲۱۲۳۶ دورنگار: ۸۴۳۲۱۱۳۰
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۰۵ روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۸۹۰ آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲
پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳ پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱
ای‌میل: sarzamineman@hamshahrimags.com

ویژه‌نامه سرزمین من

شرکت همشهری صاحب امتیاز
رضامختاری سردبیر
علی‌شهیدی تاریخ، باستان‌شناسی و راهنما
محسن‌ظهوری، طاهره‌رحیمی محیط‌زیست و مردم‌شناسی
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
حسین مسلم ارتباطات،طرح و برنامه
فاطمه عطایی مدیر داخلی
علی مهاجران عکس جلد

فنی و هنری

پوریا امیرزاده، علی محافظت‌کارابدی مدیرفنی
حامد جابرها مدیرهنری
سعید غفوری صفحه‌آرایی
علی عطایی / محمدمهدی رمضانی تصویرسازی
محمدرضا شاهرخی‌نژاد / شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
محمدعلی امیرپور / الهام حائری‌زاده، مهدی دادخواه تهرانی ویرایش

اینجا فقط مکانی برای صید نیست. اینجا دامگاه است؛ پناه و غذایی برای پرندگان مهاجر در فصل سرد و شالیزار آب گرفته‌ای با کمترین استفاده از کود و سم شیمیایی. دامگاه نمونه منحصربه‌فردی از مدیریت بومی است؛ چرا که در تمام دنیا به جز در فریدونکنار مازندران چنین روشی برای صید پرندگان یافت نمی‌شود؛ روشی که از خود پرنده برای صید همنوع خودش استفاده می‌کند. یک‌عده‌شان را تعلیم می‌دهند تا عده دیگر را فریب دهند و به تله یا همان دامگاه بکشانند. تالاب‌های دست‌ساز که دو منظوره‌اند و کاربری‌شان از فصلی به فصل دیگر تغییر می‌کند؛ در بهار و تابستان برای کاشت برنج و در پاییز و زمستان برای صید پرنده. این دو کاربری آن‌قدر به هم وابسته‌اند که نبود یکی از آنها به نابودی دیگری منجر می‌شود. با اینکه برپایی دامگاه دو ماه پیش از آمدن پرندگان مهاجر کار پرزحمتی است؛ اما هنوز هستند کسانی که در شمال ایران به این شغل سنتی مشغولند؛ شغلی که چهره محیط طبیعی را دستکاری نمی‌کند و صید پرنده برخلاف بسیاری از انواع دیگرش بر توسعه پایدار استوار است؛ همان توسعه‌ای که استفاده انسان را از طبیعت نفی نمی‌کند و هدفش رساندن مواهب طبیعت به نسل‌های آینده است. دامگاه‌ها در عین حال بهشت پرنده‌نگران هم هستند؛ چرا که بر خلاف زیستگاه تابستانی‌شان که هر گونه‌ای برای خود قلمرویی دارد در این تالاب‌های مصنوعی پرندگان گردهم می‌آیند؛ دامگاه‌هایی در تالاب بین‌المللی فریدونکنار با نام‌های «فریدونکنار»، «اِزباران» و «سُرخرود» شرقی و غربی.





پرجمعیت‌ترین قوی ایران

مازندران ــ این قوها که تصویرشان اوایل زمستان امسال در سرخرود ثبت شده، پرجمعیت‌ترین گونه قوی مهاجر به ایران هستند؛ قوی فریادکش با نام علمی (*Cygnus cygnus*). این قو، یکی از سه گونه قوی موجود در ایران است که مقاله کامل درباره آنان را در شماره آینده «سرزمین‌من» خواهید خواند / عکس: محمد رضایی



بازسازی تاریخ

کرمان ــ درست هفت سال بعد از زلزله‌ای که تقریبا تمام شهر خشتی را با خاک یکسان کرد، این عکس هوایی از آسمان ارگ بم گرفته شده. فضای نسبتا بازی که در مرکز شهر می‌بینید مجموعه بازار و تکیه است که دیوارهایش بالا آمده. به نظر می‌رسد در دوره بازسازی پس از زلزله، بیشتر بر بازسازی این میراث جهانی تمرکز شده است / عکس: حمید صادقی



ستاره گوشتخوار

ستاره‌های دریایی عموما گوشتخوارند؛ مثل همین گونه که نام علمی‌اش *(Pentaceraster mammillatus)* **است و تصویرش را زیر آب‌های خلیج‌فارس ثبت کرده‌اند. بدن این جانور که از شاخه خارپوستان است، شامل یک صفحه مرکزی و پنج بازو است که اسکلت داخلی‌شان از قطعات ریز آهکی ساخته شده** / عکس: اسمعیل گلرخ‌عربانی



نیاصرم، طولانی ترین نهر اصفهان در فهرست آثار ملی ثبت شد

زمانی برای ثبت مادی‌ها

علیرضا روحانی

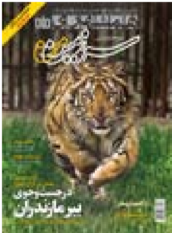
شاید عبارت «مادی» برای کسـانی که در بخش‌های غیرمرکزی ایران سـکونت دارند، عبارت آشنایی نباشد، اما قرن‌هاست که ساکنان مناطق مرکزی ایران و از جمله اصفهان با مادی یا نهرهایی که اختراع آنها را به «شـیخ بهایی» نسبت می‌دهند، آشنا هسـتند. حالا با ثبت ملی طولانی‌ترین مادی این کلانشهر یعنی مادی «نیاصرم»، نام مادی آشنای دیگر ایرانیان هم شد.

مادی نیاصرم، شـامل مجموعه نهرهایی اسـت که در زمان صفویه به منظور تقسیم بخشی از آب زاینده‌رود در اصفهان بنا شد. این مادی یکی از طولانی‌ترین مادی‌های اصفهان است و به دلیل حریم گسترده‌ای که در برمی‌گیرد و جایگاه خاصش در معماری این شـهر در فهرست آثار ملی ثبت شـد. مادی نیاصرم با طول ۱۷ کیلومتر از پل تاریخی «مارنان» آغاز و با گـذر از محله‌های گوناگون اصفهان سرانجام به پل «شهرستان» ختم می‌شود. این مادی علاوه بر آب‌رسانی به زمین‌های کشاورزی، تغذیه درختان و دفع آب‌های سطحی، نقش مهمی هم در خنک کردن هوای نصف جهان دارد.

هر چند شـهرت این مادی‌ها به برکـت برنامه‌ریزی در سلسله صفوی امکان‌پذیر شده، اما عمر آنها به دوره‌های بسیار دورتر از عصر صفوی و حتی به دوره ورود انسان به جلگه زاینده‌رود برمی گردد. شکل گیری شهرهای بزرگ در ایران همیشه در رابطه میان آب و دیگر عناصر ضروری زندگی معنا پیدا کرده‌اند. مردمی که در آن روزگار امکان انتقال حجم گسترده آب را از منابع اصلی نداشتند، خود به نزدیکی این منابع مهاجرت می‌کرده‌اند. اما در سیر تاریخی تکوین شهرها با توجه به اقتصاد و فرهنگ مراکز جمعیتی در نحوه تقسـیم آب و رسـاندن آن به هر بخش شهری ابتکارات متفاوت صـورت گرفت. یکـی از این روش‌ها حفر کانال و نهرها برای انتقال آب در داخل شـهرها بود که مثل رگ، آب را به تمام شهر منتقل کنند. این مادی‌ها علاوه بر انتقال آب برای کشاورزی و دامپروری، به یکی از شاخص‌های بافت تاریخی اصفهان هم تبدیل شده‌اند. طی سال‌های گذشته بعضی از آنها بعد از ساخت سد زاینده‌رود و لوله‌های انتقال آب شـهری رونق قبلی خود را از دست داده‌اند اما هنوز در مرکز شـهر اصفهان به یکی از عوامل محیطی زیبای شهر تبدیل شده‌اند. غیر از مادی نیاصرم، «جوی شـاه» مخصوص عمارت‌های سلطنتی صفوی بوده و «فرشادی» که محله‌های چهارسو و شمس‌آباد و خواجو را مشروب می‌سـاخته و مادی «فدن» که آب آن وقف سلامتی پادشاهان صفوی شـده بود یا مادی‌های «ناجوان»، «قمش»، «شایج»، «نایج»، «عبدالله‌خان»، «تیران» و غیره از دیگر مادی‌های این شهر هستند.



نهر تاریخ
با آنکه این نهر یا به قول اصفهانی‌ها مادی دیگر شکل و شمایل امروزی گرفته است، اما تاریخش دست کم به دوره صفوی بر می‌گردد. با وجود خشکسالی‌های اخیر اما هنوز بسیاری از این مادی‌ها که در سراسر شهر اصفهان کشیده‌شده‌اند، پر آبند/ عکس:عالیه سعادت پور



مرگ در غربت
این ببر که این طور به روبه‌رو زل زده احتمالا اگر به میانکاله برده‌شده بود، حالا زنده مانده بود. این هم طرح جلد شماره ۱۰ «سرزمین من» است که در آن پرونده‌ای را به ببر مازندران اختصاص داده بود. در این گزارش بررسی شد که احیای نسل ببر مازندران به وسیله ببر سیبری امکان‌پذیر نیست
عکس: حسین زهره‌وند



ببر سیبری در باغ‌وحش ارم جان داد

مرگ در راه مازندران

حمیدرضا میرزاده

پروژه از ابتدا اشـتباه بود. ببر سـیبری هیچ ارتباطی با ببر مازندران ندارد و احیای ببر ایران توسـط ببرهای روسی کاری اسـت عبث. این را همه کارشناسان فریاد زدند. «سرزمین من» هم در شماره ده خود پرونده ویژه‌ای را به چگونگی انقراض ببر مازندران اختصاص داد و به همین نکته اشاره کرد. حالا نه‌تنها ببر نر سیبری در باغ‌وحش جان سپرد و ماده ببر را بیوه کرد که پلنگ‌های ما هم برای هیچ به روسیه رفتند. اردیبهشت‌ماه امسال بود که سازمان حفاظت محیط‌زیست یک جفت ببر سیبری را در مقابل تحویل دو پلنگ ماده ایرانی، از روسیه تحویل گرفت. با وجود اینکه قرار بود ببرها تا پایان تیرماه به «پناهگاه حیات‌وحش میانکاله» منتقل شوند، اما تقدیر این بود که ببر نر تا دی ماه در تهران بماند و با مرگش جفتش را تنها بگذارد.

پیش از ظهر روز نهم دی ماه، ببر دو سـاله نر که از چند روز قبل حال چندان خوشی نداشت در حضور یک تیم دامپزشکی جان سپرد. اخبار منتشر شده حکایت از شیوع نوعی بیماری تنفسی در میان شیرهای باغ وحش تهران داشت؛ یک بیماری به نام «مشمشه». ببر سیبری نر هم علایمی مشابه بیماری شیرها از خود نشـان می‌داد. دو شیر بیمار البته دو ماه قبل جان داده بودند. علائم بیماری در بین ببرهای سیبری زنگ خطری بود مبنی بر مرگی که جان مهمان‌ها را تهدید می کرد. وجود زخم‌های تازه در پای ببر نر احتمالات تازه‌ای را مطرح کرد. اما این احتمالات هم تایید نشد. برخی کارشناسـان اعلام کردند که ببر نر در نزاع با ببر ماده زخمی شده؛ چراکه مسوولان این پروژه زمان جفتگیری ببرها را اشتباه محاسبه کرده و ببرها را در زمان نامناسبی در قفس مشترک قرار داده بودند و همین موضوع باعث نزاع آنها شده بود. صحبت درباره احتمالات ممکن کمکی به نجات جان ببر سـیبری نکرد و ببر جان سپرد. پس از انتشـار خبر مرگ ببر نر، صحبت‌های ضد و نقیض فراوانی از سوی مسوولان باغ‌وحش و سازمان حفاظت محیط‌زیست منتشر شد. مدیر باغ وحش ارم، ویروس FIV یا ایدز گربه‌سانان را عامل مرگ می‌دانست که سیستم دفاعی بدن حیوان را مختل کرده و با ورود باکتری مشمشـه، حیوان به سرعت از پا درآمده بود، اما مسوولان سازمان حفاظت محیط‌زیسـت اعلام کردند که هنوز با قطعیت نمی‌توان گفت که حیوان از بیماری مشمشه مرده است و باید آزمایش‌های دقیقی انجام بگیرد. الهامی، مدیر باغ‌وحش دست‌بردار نبود و این احتمال را مطرح می کرد که ببرها در زمان ورود به ایران بیمار بودند و هیچ سندی مبنی بر سلامت ببرها در زمان تحویل به باغ وحش وجود ندارد. اما مسوولان سازمان، این مساله را تکذیب کردند؛ چون ببرها واکسن سه‌گانه گربه‌سانان را دریافت کرده بودند. با وجود این گفت‌وشنودها، این ایراد بر سازمان محیط‌زیست وارد است که ببرها بدون طی مراحل قرنطینه، مستقیما از فرودگاه به باغ‌وحش منتقل شده بودند. به هر حال ببر سیبری نر جانش را از دست داد؛ بدون اینکه پاسخی قطعی به این سوال داده شود که آیا سازمان حفاظت محیط‌زیست، اساسا برنامه‌ای کارشناسی و علمی برای احیای ببر مازندران داشت یا خیر؟ برنامه‌ای نامعلوم و بدون مسوول مشخص که تا مدت‌ها اخبار آن از رسانه‌های مختلف منتشر می‌شد.

آخرین خورشیدگرفتگی دهه ۸۰ شمسی رویت شد

آخرین گرفت

حمیدرضا نوروزی

خورشیدگرفتگی چهاردهم دی‌ماه امسال، با آنکه جزئی بود ولی دو لقب جالب هم برای خود به همراه برد. این گرفت برای ما ایرانیان آخرین خورشیدگرفتگی دهه ۸۰ خورشـیدی بود و اولین خورشـیدگرفتگی دهـه دوم میلادی. این خورشیدگرفتگی جزئی در ساعت ۱۱ و ۲۱ دقیقه پیش از ظهر اتفاق افتاد. اگرچه این رویداد علاقه‌مندان نجوم را در تمام جهان متوجه چراغ درخشان آسمان کرد اما این اتفاق برای علاقه‌مندان ایرانی جالب‌تر هم بود؛ چراکه درصد گرفتگی این کسوف در سراسر ایران بالا و قابل مشاهده بود. جالب است که این رویداد آخرین رویداد گرفتگی (اعم از خورشید و ماه گرفتگی) در دهه ۸۰ خورشیدی بود و تا اواخر سال ۱۳۹۲ هم دیگر نمونه‌ای از آن در آسمان ایران نخواهیم داشت.

درصد بالای این گرفتگی در ایران هم در بسیاری نقاط مختلف بود. بیشترین درصد در شهرهای شـمال غربی و کمترین درصد گرفتگی در جنوب شرقی ایران بود. با آنکه این رویداد در زمستان رخ داد اما مشاهده‌گران ایرانی با خیالی آسوده و در آسمانی بدون ابر و برف به تماشای اوج این گرفتگی نشستند. آسمان آفتابی روز سه‌شنبه دلیلی برای نبود خورشـیدگرفتگی نیست چون در واقع خورشیدگرفتگی جزئی نوعی از خورشیدگرفتگی است که در آن درصدی از خورشید توسط سطح ماه گرفته می‌شود و به علت حرکت مداری ماه، خورشید کاملا در پشت آن پنهان نمی‌شود. تماشاچیان ایرانی آسمان که در شهرهایی همچون اصفهان، یزد، تهران، ارومیه و... دورهم جمع شده بودند، بعد از لحظه اوج خورشید تا ساعت ۱۵ و ۱۴ دقیقه به آسمان نگاه کردند و تا توانستند از آخرین گرفتگی دهه ۸۰ خورشیدی فیلم و عکس گرفتند. در جهان هم بیشترین درصد این گرفتگی در نقاط شمالی اروپا قابل رویت بود اما به دلیل آسمان پرابر اروپا در این وقت سال، بسیاری از عکاسان و علاقه‌مندان به شهرهای گرم خاورمیانه سرازیر شده بودند. این رویداد سر و صدای زیادی در دنیا به‌پا کرد و عکس‌های نجومی هنری بسیاری به دفتر خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها ارسال شد. اما شاید بهترین عکس این کسوف را یک عکاس فرانسوی در کشور عمان گرفت. او توانست در عکس خود غیر از ثبت خورشیدگرفتگی، تصویر دو لکه کوچک و سیاه را هم ثبت کند. یکی از این لکه‌ها، لکه خورشیدی کوچک و نقطه دیگر هم با ظاهری هندسی، ایستگاه بین‌المللی فضایی بود که در لحظه عبور از برابر خورشید عکس‌اش برداشته شد.

جالب است که دی ماه سال گذشـته هم خورشیدگرفتگی مشابهی در ایران مشاهده شد که گزارش آن در شماره هشت «سرزمین‌من» منتشر شد. البته کسوف امسال ده روز زودتر از تاریخ کسوف سال قبل رخ داد.

یک گاز از خورشید

بیشتر به کیکی می‌ماند که یک طرفش را گاززده‌اند تا خورشیدی که حدود ۳۰ درصدش را ماه پوشانده است. این خورشید گرفتی جزئی که ظهر روز چهاردهم دی ماه رخ داد، تنها به وسیله دوربین‌های مخصوص قابل رویت بود/عکس: حمیدرضا نیکومرام



نماز در بستر دریاچه

چه کسی فکرش را می‌کرد که روزی وسط دریاچه پریشان نماز جماعت برپا شود؟ اما خشکسالی آن را تبدیل به شوره‌زار کرد و این اتفاق افتاد. حالا مردم کازرون به بستر دریاچه آمده‌اند تا در خاک خشک آن از خداوند طلب باران کنند/عکس: خبرگزاری مهر

نماز باران در بستر خشک دریاچه پریشان اقامه شد

ببار ای باران ببار

سید علی‌اکبر رضوی

بر صفحات تقویم، پاییز تمام می‌شود و زمستان به نیمه‌هایش می‌رسد اما فقط روی تقویم. امسال از پاییز و زمستان فقط کمی سرما نصیب ایران شده و آسمان انگار درهایش را به روی زمین‌های تشنه بسته است. برای همین هم مردم در بعضی از شهرها و روستاهای ایران دست به دعا بردند تا رحمت الهی شامل حالشان شود. امسال خشکی بیداد می کند و غیر از آسمان آلوده شهرها، لب خشک دریاچه‌ها و رودهای کم‌آب هم گواه این ادعا هستند. آن هم درست در زمانی که باید از آب سرریز شوند و صورتشان از یخ پوشیده شود. حالا دریاچه و رودها یکی‌یکی خشک می‌شوند و جایشان را شوره‌زار و کویر می گیرد. مردم استان فارس هم مستثنا نمانده و به عزای دریاچه‌ها و تالاب‌های خشکیده‌اش نشسته است. بختگان، مهارلو و پریشان، امروز رنگی از سال‌های نزدیک خود ندارند. ماه گذشته مردم ۵۸ شهر استان فارس نماز خواندند و از خدا باران رحمتش را طلب کردند. مردم کازرون که خشک شدن دریاچه پریشان را پیش‌رویشان دیده بودند و شاید عمق فاجعه را بهتر از هر جای دیگری درک می کردند هم دست به دعا و سر به سجده گذاشتند. بستر خشک همان دریاچه، مصلای نماز باران روز جمعه آنها شد. با وقوع خشکسالی‌های پی‌درپی در استان فارس، تالاب پریشان بخش اعظمی از آب خود را از دست داد و سرانجام چندی پیش آخرین چشمه‌اش هم خشکید تا مثل بختگان و مهارلو فقط نامی از آن باقی بماند. چند سال اخیر، کازرون خشک‌ترین سال‌ها را پشت سر گذاشته و این خشکسالی‌ها در کنار مدیریت نادرست منابع آب زیرزمینی، باعث خشک شدن دریاچه پریشان شده است. مردم کازرون با روستاهای اطراف یکدل شدند و سوم دی‌ماه، همراه امام جمعه‌شان راهی دریاچه شدند. هزاران نفر از مردم کازرون و روستاهای اطراف جمعه صبح در بستر دریاچه کنار هم گردآمدند و به امامت حجت‌الاسلام خرسند، امام جمعه شهر کازرون نماز باران خواندند. ۳۳ دستگاه اتوبوس، مردم را از کازرون تا دریاچه آورده بود. دبیر موسسه ۱۳ فروردین، سیدعلی‌اکبر کاظمینی که این خبر را به رسانه‌ها رساند، گفت: «نماز باران صبح روز جمعه با حضور هزاران نفر از گروه‌های مردمی کازرون و جوامع محلی در بستر خشک شده دریاچه پریشان اقامه شد. تمامی شرکت‌کنندگان با حضور در بستر خشکیده پریشان متوجه ارتباط بارش باران و بازگشت حیات به تالاب شدند.» کاظمینی خاطرنشان کرد: «حجت‌السلام خرسند هم در پایان نماز، به‌روزهای خرم و سرسبز دریاچه و حضور هزاران ماهی و پرنده در نقطه‌ای که مردم ایستاده‌اند، اشاره کرد تا بلکه مردم قدر آبی که خواهند داشت را بهتر بدانند. در نهایت حضار برای نزول باران دست به دعا برداشتند تا بارش باران موجب بازگشت حیات به تالاب و رونق کشاورزی و حیات منطقه شود. همچنین مقرر شد چنانچه در هفته آینده نیز باران نبارید، نماز باران در نقطه دیگری از کازرون اقامه شود.»

{تاریخ و طبیعت}

سفر به آشیان عقاب

الموت؛ قلعه رازها و قصه‌ها

محمدمهدی بهمنی

نیمی از زیبایی‌های الموت

هوا که تاریک می‌شود، تازه نیمی از دیدنی‌های الموت نمایان می‌شود. آسمان شب‌های الموت، خیلی‌ها را سر به هوا کرده، از جمله خواجه نصیرالدین طوسی که سال‌ها پابند آسمان صاف و زلال الموت شده بود. سال‌ها بعد او با تجاربی که بر بالای همین صخره و در میان برج و باروی قلعه حسن جمع کرده بود، طرح ساخت و ساز رصدخانه معروف مراغه را داد

عکس: بابک امین تفرشی

قله افسانه‌ها

در پیچ‌وخم شگفتی‌های تاریخی و طبیعی منطقه الموت در قزوین

الموت سـرزمین طبیعت اسـت و تاریخ. سـرزمین رنگ‌ها، فصل به فصل را بـا رنگ‌های گوناگون جشـن‌می گیرد. این عادت هر ساله الموت اسـت؛ چه آن سالی که «حسـن صباح»، در تصمیمش برای نشر عقاید اسماعیلیه، پا به «آشیانه عقاب» گذاشت و به نیرنگ و ذکاوت قلعه الموت را از آن خود کرد، چه سالیانی که دره الموت محل برو بیای مخالفان و لشکریانی بود که سودای فتح الموت افسانه‌ای را در سر داشتند. یا زمانی که سپاه دژخیمان مغول، سرسختی گردنه‌ها و هراس دره‌های عمیق را پشت‌سر گذاشـتند و به دره الموت سرازیر شدند؛ روستاها را شـخم زدند و «خورشاه»، ششـمین جانشـین‌دار و دسـته اسـماعیلیه را از بالای تخت حکومتش در «میمون قلعه»، به زیر کشیدند. هیچ‌کس و هیچ حادثه‌ای نتوانست شور و شوق طبیعت را بگیرد. تبریزی‌ها و سپیدارها، هر سال به هر فصلی جامه‌شان را به تن می کنند و در الموت جار می‌زنند؛ دره‌ای که پر است از افسانه‌ها و داستان‌های حسن صباح و جنگجویانش، دره‌ای به نام آشیانه عقاب.



راه تو را می‌خواند
جاده الموت راهی برای رفتن نیست، جایی برای ماندن است. اگر کسی برای دیدنی‌های الموت پا به سرزمین قلعه‌ها گذاشته، هرکدام از اوج و فرودهای جاده می تواند مقصد باشد / عکس: کاوه فرزانه

«رودبار ولایت اسـت که شـاهرود بر میانش می گذرد... و در شمالی قزوین به شش‌فرسنگی افتاده است. در آنجا نزدیک به ۵۰ قلعه حصین مستحکم اسـت.» رودباری که حمدالله مستوفی وصفش می کند، همان دره‌ای که حسن صباح و شش جانشینش، ۱۷۱ سال در آن یکه‌تـازی کردنـد. الموت دسـت‌نیافتنی دره‌ای پیاله‌ای‌شکل است در غرب البرزکوه و شمال‌شرقی دشت قزوین. کوه‌هایی که الموت را دوره کرده‌اند، به این راحتی‌ها کسی را به داخل سرزمین عقاب‌ها راه نمی‌دهد. چنانچه در کتاب «جهانگشای جوینی» در وصف راهی که «هولاکو» به سـال ۶۵۴ هجری‌قمری پیمود تا خودش را به داخل حصار کوه‌های الموت برساند، می‌نویسد: «راه هزار چم که چون زلف دلبران، خم در خم بود، بلکه مانند صراط قیامت باریک و راه دوزخ، تاریک.»

جاده در برابر درخت

اگرچه مسـافران و جنگجویـان بسـیاری از این منطقه گذشته‌اند و تجهیزات جنگی، آذوقه سربازان و اسب‌هایشان را از گردنه گذرانده‌اند، اما بسـیاری هم در پیچ و خم راه‌ها و دره‌های الـموت مانده‌اند و جان‌داده‌انـد. تا وقتی کمند جاده‌های خاکسـتری رنگ، به دور کوه‌های سـر به هوا نپیچیده بود، گذر از گردنه‌های سختگیر الموت کار هر کسی نبود. مزد ورود اولین اتومبیل به دره الموت، درختان گردوی الموتی‌ها بود. شـرکتی که قرار بود جاده قزوین ـ الموت را بسـازد، در ازای بخشـی از هزینه سـاخت راه شوسه، درخت‌های گردوی الموتی‌ها را طلب کرد. الموتی‌ها هم رضایت دادند تا کارگران شرکت دست به کار ساخت جاده و البته گلچین کردن درخت‌های کهنسال‌شان شوند. سال ۱۳۴۰ خورشیدی بود که با خارج شدن درختان قطع‌شده گردو، سـر و صدای اولین اتومبیل در پیچ و خم جاده‌های الموت پیچید. بعد از خالی شـدن الموت از درختان گردو بود که تازه مسؤولان وقت به فکر احداث جاده‌ای افتادند که شهر و روسـتاهای بیشـتری را به هم وصل می کرد. مناسب‌ترین مسیر، جاده‌ای بود که از قزوین شروع می‌شد و با گذشتن از رزجرد، قطسین لار، رجایی‌دشت و دیکین، بعد از ۸۴ کیلومتر پیچ و تاب، به معلم کلایه می‌رسید.

الموت از راه می‌رسد

جاده آسفالته‌ای که به سوی الموت خیز برداشته، تا وقتی در دشـت قزوین طی طریق می کند، مسیری مستقیم و سرراست دارد اما همین که رزجرد را پشت سر می گذارد، سـر بالایی‌ها و پیچ و تاب‌ها به استقبالش می‌آیند. اواخر پاییز است که به‌سـوی الموت می‌رویم برای همین هوا به شـدت سـرد شـده و محلی‌ها هم از زمستان سخت این منطقه برایمـان می گویند. در الـموت بیش از ۲۰۰ روستا وجود دارد که هر کدامشان ممکن است در گوشه و کناری از مسـیر پنهان شده باشـند. خانه‌های مجهز به سقف شـیروانی روسـتایی را لکه‌های رنگی احاطه کرده‌اند. پس از قسطین لار، درسـت جایی که جاده اوج می گیرد، دیدنی‌های روبه‌روی جاده، چاره‌ای جز ایستادن و تماشای زیبایی‌های این سـرزمین باقی نمی گذارد. در دامنه کوه، رجایی‌دشـت است؛ شـهری که به محاصره باغات میوه و شالیزارهای برنج درآمده است. اینجا ورودی سرزمینی اسـت که به قول برخی کارشناسان، به‌خاطر مقاومت جنگجویان دیلم و مسیر صعب‌العبور جانکاهش، «اَلموتْ» نام گرفت. مسلمانان در راه عبور از دره الموت سختی‌های زیادی کشیدند و تلفات بسیاری دادند، این شد که آن را «دره مرگ» نامیدند، اما مردم دیلمان بالاخره در میانه قرن سوم هجری قمری، به دعوت «حسن بن زید»، علوی و مسلمان شدند.

اما رجایی‌دشت، یک یار قدیمی هم دارد و آن شاهرودی است که از دوردست‌های ناپیدا، خرامان راه باز می کند، به باغ‌های ساحلی تنه می‌زند و از حاشیه شهر می گذرد و به راه خودش می‌رود. شـاهرود جوش و خروشش را مدیون الموت‌رود و طالقان‌رود است. الموت‌رود و شاهرود تا اواخر فصل پرآبی‌شان در بهار، گل‌آلودند اما گل و لایشان کم‌کم در حاشیه رودخانه ته‌نشین می‌شود تا زمین‌هایی آبرفتی به‌وجود آورد که بیشـتر از همه به کار شالیکاران می‌آید. در حاشیه الموت‌رود و شـاهرود می‌توان مردان و زنانی را دید که چکمه به‌پـا، در زمین‌های لبریـز از آب و معطر از برنج، مشـغول کارند؛ برنجی که الموتی‌ها در ابتدای بهار شالی‌هایش را در زمین نشانده‌اند و در شهریورماه برداشت کرده‌اند. آن‌طور که خانم «فریا استارک» ـ سیاح انگلیسی ـ در دستنوشته‌هایش آورده، در سال ۱۹۳۱ میلادی و هنگام عبور از گردنه سلمبار به کلاردشت، کاروانی را می‌بینند که بار برنج دارند. سرما کاروانیان را وادار کرده بود خودشان را در کت‌های پشمی سفید بپیچند، آنها چپقی به کمر بسته بودند و ریش‌های حنایی‌رنگ‌شـان را کوتاه کرده بودند و البته دماغ‌های عقابی نداشـتند و این یعنی آنها الموتی بودند و نه شمالی.

> **الموت دست‌نیافتنی دره‌ای پیاله‌ای‌شکل است در غرب البرزکوه و شمال‌شرقی دشت قزوین که با کوه‌های اطرافش، به این راحتی‌ها کسی را به داخل سرزمین عقاب‌ها راه نمی‌دهد**

دره نمکی

جاده خاکستری، رجایی‌دشت را دو نیم می کند و از میان شهر می گذرد و به راه خود ادامـه می‌دهد تا در میانه راه، به یک دوراهی برسد. راه سمت چپ به سوی قلعه «لمبسر» می‌رود. «عطاملک جوینی» در تاریخ جهانگشـایش می‌نویسد: «حسن صباح از قلاع آنچه میسر می‌شد، به دست می‌آورد و هر کجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست، بر آنجا قلعه بنیاد می‌نهاد.» قلعه لمبسر بزرگ‌ترین این دژها بود و محل اقامت زمستانی اسماعیلیان و نایب‌الحکومه حسن صباح و جانشینانش. لمبسر بالای بلندی‌های دامنه جنوبی زردچال، در تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی، جزو الموت غربی به حساب می‌آید. در «تاریخ گزیده» آمده که حسن صباح به تاریخ ۲۰ ذی‌القعده ۴۸۹ هجری‌قمری، به جانشینش دستور می‌دهد که برای فتح قلعه دست به شمشـیر ببرد؛ «از قلعه لنبسر (=لمبسر) فرمان او (حسن صباح) نمی‌بردند... کیا بزرگ، امید رودباری را بفرسـتاد تا دزدیده بـر قلعه برفت و مهتر قلعه را بکشت و قلعه مستخلص کرد.» دژ لمبسر و ۸هزار نفر سکنه‌اش آن‌قدر غیرقابل دسترس بودند که سپاهیان هلاکو یک سال تمام پایین قلعه ماندند و لمبسرنشینان، فقط به‌خاطر شیوع وبا، حاضر به تحویل قلعه‌شان شدند. در کتب تاریخی آمده که خورشاه، آخرین جانشین حسن‌صباح پس از باختن قافیه به هلاکوی مغول، دستور تخلیه و تخریب حدود ۱۰۰ قلعه را می‌دهد. قلعه‌های افسانه‌ای اسماعیلیان در واقع دروازه‌های ورودی سرزمین الموت بودند. دژهایی که سالیان سـال باعث برتری اسماعیلیان بر دشمنانشان بودند. سازندگان این قلعه‌ها که از محکم‌ترین نوع دژ هستند از شکل طبیعی کوه‌ها استفاده زیادی کرده‌اند. پای بیشتر



اهالی روستای دیکنی در منطقه الموت، اسم حسن صباح را «صاحب قلعه‌حسن» می‌دانند. اما خبر ندارند که صباح تا سرزمین آنها چه راه دور و درازی آمده است

بر بالا بلندی‌های الموت ▲
روستای گازرخان از روی خرابه‌های برج و باروی قلعه حسن صباح دیدن دارد. این خرابه‌ها روی نوک قله‌ای قرار دارد که درست در انتهای روستا واقع شده
عکس سمت راست: حامد جابرها / عکس سمت چپ: مجید ناگهی

این قلعه‌ها یک پرتگاه عمیق وجود دارد و درست بالای کوه، آنجایی که کمی زمین صاف وجود دارد، برج بارو و حصار دژ کشیده شده است.

جاده الموت بر سر دو راهی، مسیر سمت راست را که انتخاب کند، پیچ و تاب‌ها ادامه پیدا می کنند تا در حوالی گرمارود سفلی، از روی پلی که روی دره عمیق و پرآبی بسته شده، بگذرد. درست قبل از اولین پیچ جاده، دامنه شیب‌دار کوه، به حوضچه‌های سفید رنگ تقسیم شده است. جاده فرعی سنگلاخی تا پای حوضچه‌های سفید می‌رود تا مَرکب خود را به انتهای مسیر سنگلاخی برساند. اگرچه وجود نمکزار در سرزمین پر از چشمه‌ها و رودهای آب شیرین، بعید به نظر می‌رسد، اما اینها حوضچه‌های نمک است. در دامنه کوه‌های گرمارود، اهالی با بیلشان از داخل حوضچه‌ها، بلورهای نمک بیرون می کشند. «علی صفایی» یکی از آنهاست که نمک معدنش را چشمه‌های آب شوری که از کمرکش کوه سرازیر شده‌اند و در بستر سفید رنگ جاری‌اند، تامین می کند. او راز مخفی شده در دل کوه را می‌داند؛ که آب چشمه در اصل شیرین است، اما وقتی از دل سنگ نمکی که در کوه پنهان شده می گذرد، شور می‌شود و نمکین. در تابستان‌های نسبتا گرم گرمارود سفلی، هر دو، سه روز یک‌بار می‌توان نمک حوضچه‌ها را برداشت کرد اما در فصل‌های سرد، که تبخیر کم می‌شود، گاهی باید ۳۰ الی ۴۰ روز صبر کرد تا حوضچه‌ها آماده بهره‌برداری شوند. از اینجا ماشین باید جاده فرعی سنگلاخی را با دنده سبک بالا رود و به جاده اصلی برسد. در چشم‌انداز جاده، کشاورزان الموتی در میان زمین‌هایشان به کسب و کار مشغول‌اند. اینها زمین‌هایی است که آنها با چنگ و دندان حفظشان کرده‌اند. الموت براساس فرامین سلاطین صفوی، افشار و زندیه، ملک رعایا و ملاکین بود. ولی وقتی ناصرالدین‌شاه از راه رسید، تیول الموت را به برادر ناتنی‌اش، «عضدالدوله» واگذار کرد. دهقانان الموتی اما زیر بار نرفتند و علیه برادر شاه شوریدند و آن‌قدر بر حرفشان پا فشاری کردند که عضدالدوله و پسرش، «قهرمان میرزا»، مجبور شدند زمین‌های آبا و اجدادی کشاورزان را پس بدهند.

حالا کشاورزان الموتی گاه و بی‌گاه، «کربلایی جلال‌بیگ کلاتی» و همرزمانش را که پای ثروت و میراث مردم این سرزمین ایستادند را یاد می کنند و به روانشان درود می‌فرستند. جاده از کنار باغ‌های سیب و زردآلو می گذرد و درست در ابتدای روستای دیکین دو راهی دیگری سر راهش قرار می گیرد. تابلوی سمت چپ، نشانی روستای «زرآباد» و چنار معروف و امامزاده مظلومش را می‌دهد. اما انتخاب جاده الموت، باز هم مسیر سمت راست است.

نگین الموت

دیکن، با خانه‌های کاهگلی ویرانه و پیرمردهای خندان ایستاده در سایه دیوارها شروع می‌شود. درست است که همه دریاچه معروف این حوالی را «اِوان» می‌نامند، اما اهالی دیکن آن‌را به «اَوان» می‌شناسند. بین دیکنی‌ها، داستان‌های زیادی درباره دریاچه وجود دارد. اینکه دریاچه جانوری دارد که شناگران را به داخل آب می کشد. جانور خیالی داستان‌ها، حتی یک‌بار از آب بیرون آمده و عروس و دامادی را با خود به داخل دریاچه کشانده است. «علی موسوی گرمارودی» معتقد است که روستاییان الموت فارسی سره صحبت می کنند. پیرمردهای دیکنی اگرچه قابل فهم سخن می گویند اما لهجه خاص خودشان را دارند، لهجه‌ای که بسیار شبیه زبان مناطق بکر مانده تاجیکستان است.

دیکنی‌ها حسن صباح را «صاحب قلعه حسن» می‌دانستند. اما خبر نداشتند که صباح تا سرزمین آنها چه راه دور و درازی آمده است. حسن در ری متولد شد اما پدر او یمنی بود. او در اثر سرکشی به بسیاری از مراکز علمی ایران و همچنین مصر به فرقه اسماعیلیه رو آورد. اسماعیلیان فرقه‌ای هستند که بعد از امام جعفرصادق(ع) امامت را حق پسر ارشد او، یعنی اسماعیل می‌دانستند. این اعتقادات از همان قرن دوم هجری قمری شکل گرفت. اسماعیلیان در ادامه باز هم دست به انتخاب زدند. شاخه ایرانی اسماعیلیان، به سرکردگی «نزار»، پسر بزرگ «المستنصر» که خود را از اعقاب اسماعیل می‌دانست رأی دادند و لقب نزاریه گرفتند. حسن مدتی در بارگاه سلجوقیان، در مصاحبت سلطان آلب ارسلان به او مشاوره رساند، اما به دنبال اختلافات مذهبی‌اش با خواجه‌نظام‌الملک، دربار و زرق و برقش را گذاشت و راهی دره رنگارنگ الموت شد.

جاده کمی بعد از روستای دیکن دوشاخه می‌شود. شاخه سمت راستی، وعده می‌دهد که ۳۶ کیلومتر آن‌طرف‌تر، قلعه الموت قرار دارد اما بین دو تابلویی که مسیر دریاچه اوان را نشان می‌دهند، اختلاف افتاده است. یکی می گوید که تا دریاچه هشت کیلومتر راه است و دیگری می گوید ده کیلومتر. مسیر اما طولانی‌تر از آن چیزی است که تابلوها می گویند. وقتی دریاچه از پشت آخرین پیچ جاده بیرون می‌آید، همه ناملایمات جاده از یاد می‌روند. از بالای تخته سنگ مشرف به دریاچه، دیدنی‌ترین کارت پستال الموت را می‌توان دید که در هر فصلی رنگی به فراخور دارد. اوان رویایی در حلقه روستای اوان، درخت‌های سپیدار و تبریزی و چادرهای گردشگران قرار دارد. دو کوه نه چندان مرتفع خود را در پس‌زمینه درختان رنگارنگ جاداده‌اند. آب دریاچه با نسیمی موج برمی‌دارد و تصاویر داخل آب دچار اعوجاج می‌شود. محیط‌بان دریاچه می گوید که «اوان ماهی قزل‌آلای رنگین کمان، کپور و اردک ماهی کم‌نداره اما



و ناگهان دریاچه

زیبایی دریاچه اوان وقت و زمان مشخص ندارد. منظره‌ای که در آب‌های اوان افتاده، هر فصل به رنگی در می‌آید. سخت است بین زیبایی پاییز، بهار و یا زمستان این دریاچه، یکی را انتخاب کرد. اوان همیشه در حال دلفریبی است / عکس: کاوه فرزانه



سوسوهای جاده ۸
تجمع کرم شب‌تاب‌ها همیشه دیدنی‌ترین منظره جاده‌های شبانه هستند. منطقه الموت ۲۰۰ باغ روستا دارد که وقتی شب از راه برسد، هر کدام از آنها تبدیل به یکی از آن تجمعات کرم شب‌تابی می‌شوند / عکس: بابک امین تفرشی

حمدالله مستوفی در «نزهه‌القلوب» درباره نام قلعه و الموت آورده: «حروف اله آموت به عدد جمل سال صعود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالت است»

صید ممنوعه، شناکردن هم همین‌طور.» او تعریف می کند که در بعضی قسمت‌ها نیزارهای حاشیه دریاچه تا ۳۰ متر در داخل دریاچه پیشـــروی کرده‌اند. محیط‌بان به حکم وظیفه هشدار می‌دهد که کنار دریاچه تا فاصله دو سه متر کم‌عمق است و بعد یکدفعه، دریاچه عمیق می‌شود. کف دریاچه هم جلبک‌هایی دارد که در اثر جریان آب، به دور پای شناگران می‌پیچد و هر کسی شانس خلاصی از دست آنها را ندارد. خزه‌های کف رودخانه، باید همان جانور خیالی پیرمردهای دیکنی باشد.

دریاچه ۵/۵ هکتاری اوان، از چشمه‌های جوشان کف رودخانه تغذیه می کند و سهم باران و آب‌های سطحی، از حجم آب‌های آن چندان زیاد نیست. همین باعث شده تا آب دریاچه زلال و شفاف باشد. زمین‌شناسان می گویند دریاچه باید حدودا ۵۰۰ سال قبل در اثر لغزش زمین و باز شدن سطح چشمه‌های کف دره ایجاد شده باشند. دیدن این دریاچه در زمستان البته کار هر کسی نیست. اوان یخ می‌زند و تمام روستا زیر برف پوشیده می‌شود.

افسانه یک مرد

«حســن صباح، علوی مهدی را گفت چون بر این قلعه مرا ملکی نیست، برینجا طاعت کردن جایز نمی‌بینم. اگر مصلحت بینی چندان زمین که در گاو پوســتی‌اید، درین قلعه بمن فروش تا بر ملک خود طاعت کنم و خدای تعالی را بزه کار نباشــم. مهدی آن مقدار زمین بدو فروخت. او پوست را بدوال (به شکل تسمه) برید و در گرد قلعه کشید و گفت تمامت قلعه مراست. مهدی علوی را مجال منع نبود. قلعه با او گذاشت و او ســه هزار دینار سرخ در بهای قلعه بر رئیس مظفر حاکم گرده کوه نوشت.» از دوراهی «اوان – قله الموت» تا پای قلعه‌ای که حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده شــرح تصاحبش را توســط حسن صباح می‌دهد، راه زیادی نیســت. پیش از ورود حسن صباح به دره رنگی، این منطقه نام دیگری داشت. الموت پیش از اسلام، جزء منطقه‌ای بود که دیلم خوانده می‌شد. بعدها در متون مورخین و جغرافی‌دانان از آن با نام رودبار شاهرود یا حتی رودبار هم اسم برده شده است اما با صعود حسن صباح بر قله، قلعه‌ای که قدمتش حداقل به ســال ۲۴۶ قمری برمی گردد و پیچیدن آوازه حسن و قلعه‌اش در دره، تمام منطقه به نام الموت خوانده شد.

«سیدمحمد گلریز» در کتاب «مینودر» در ذکر وجه تســمیه الموت آورده: «به ســبب ارتفاعی که دارد «اله آموت» گفته‌اند. یعنی عقاب آشیان. چه اله عقاب و آموت آشیان باشد و چون عقاب در جاهای بلند آشیان می کند، این قلعه را بدین نام خوانده‌اند و به کثرت استعمال، الموت شده است.» غلامحسین مصاحب هم در دایره‌المعارف فارسی نوشته است که «تســمیه قلعه را با این نام بدین مناسب دانسته‌اند که عقابی یکی از شاهان دیلمی را متوجه آن ساخت و وی در آنجا قلعه‌ای بنا نهاد و نیز الموت را به معنی آشــیانه عقاب گفته‌اند.» اما نکته‌سنجی حمدالله مســتوفی در «نزهه‌القلوب» خواندنی اســت که آورده: «حروف اله آموت به عدد جمل سال صعود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالت است.» و به قول استاد موسوی گرمارودی؛ «اهمیت این سخن در این است که ما تا قبل از اسماعیلیان سندی نداریم که در آن به اطلاق لفظ الموت بر این ناحیه دلالت کند.»

حسن صباح در انتخاب الموت و محل برپایی قلعه‌اش، استواری عمارت و غیرقابل نفوذ بودن منطقه برایش مهم بود، اما این تنها دلیل اقامتش در الموت نبود. آشیانه عقاب منطقه‌ای بود که بر دیلمستان اشراف داشت و او امیدوار بود دیلمیــان دلاور که در مقابل حکومت ســنی مذهب حاکم مذهب شــیعه را در پیش گرفته بودند، پشت سر او قرار بگیرند. البته صباح به پشتیبانی همین دیلیمان و دیگر اسماعیلیان ایران بود که توانســت قدرت مرموزش را در سراسر ایران و حتی دربار سلاطین سلجوقی، گسترش دهد و بر بلندای قلعــه الموت یا به قول خــودش «بلده الاقبال» به راحتی ادعای فرمانروایی و راهبری مریدانش را بکند. حالا بعد از گذشت ۹۴۸ سال از ورود حسن صباح، قلعه او ویرانه‌ای است بر بالای صخره‌ای کشیده از جنس «کنگلومرا» که در حاشیه روستای تاریخی «گازرخان» قرار گرفته است. گردشــگرانی که به گازرخان می‌آیند، معلوم اســت برای چه آمده‌اند و همه می‌دانند سراغ کجا را می‌خواهند بگیرند. درســت جایی که گازرخان به انتها می‌رسد، داستان قلعه الموت شروع می‌شود.

قلعــه الموت در قــرن پنجم، فقط مرکــز فرماندهی اســـماعیلیان نزاری در ایران نبــود. «خواجه نصیرالدین طوســی» در ســال‌های حضورش در قلعه، از آنجا برای رصد ستاره‌ها استفاده‌های زیادی برده بود. خانم «حمیده چوبــک»، مدیر پایگاه میــراث فرهنگی الموت اشــاره می کند که «دستورالمنجمین»، مهم‌ترین کتاب نجوم هم در همین قلعه نگارش شــده اســت. بین سال‌های ۴۸۳ تا ۶۵۴ قمری الموت تبدیل به مقر فرماندهی حسن صباح و جانشینانش شــد، تا کارخانه داروسازی بزرگی شکل گیرد و بسیاری از داروهای شــیمیایی و گیاهی را تولید و به شهرهای دیگر مملکت صادر کنند، تا جایی که صادرات دارو تبدیل به نوعی تجارت و کسب درآمد برای الموتی‌ها شد. بیمارستان شهر الموت در این دوران آن‌قدر معروف است که در همه ایران، مردم آن را می‌شناختند و بیمارانی که مرض مزمن داشتند، برای درمان راهی الموت می‌شدند. سرازیر شدن هلاکو و سپاهش به دره الموت، اما پایانی بود بر ۱۷۱ سال فرمانروایی مطلق اسماعیلیان بر دره چهارفصل الموت ■

{تاریخ}

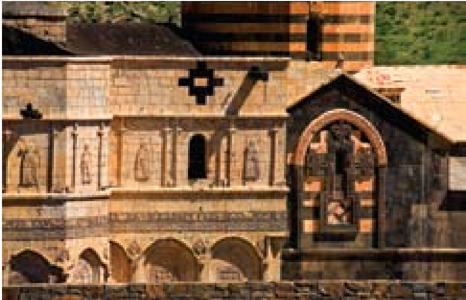
کلیسای ایرانی، میراث جهانی

گذری بر قـره کلیسا، نهمین اثر ثبت شده ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو

مجتبی ذوقی

جراحی زیبایی

اینکه کسی بتواند در نگاه اول و بی خبرانه قره کلیسا را دو تکه ببیند چیز بعیدی است. اما آن ساختمانی که گنبدش سفید است چند قرن بعد از ساختمانی که گنبدش سنگ سیاه دارد ساخته شد. این دو را چنان با مهارت تلفیق کرده‌اند که تحسین برانگیز است/ عکس: اشین دانیلی ذکریان



کتاب مقدس سنگی
آن پشت دیوار شَمالی کلیسای سیاهرنگ پیداست و در دیوار جلویی یکی از جاذبه‌های ساختمان که پیکره‌های تمام قد حجاری شده است دیده می‌شود. این حجاری‌ها ۲۵ تاست و بزرگان کتاب مقدس و برخی بانیان قره‌کلیسا را نشان می‌دهد
عکس: مجید ناگهی

چشم‌انداز وسیع و آسمان آبی دشت‌های آذربایجان غربی، چیزی کم داشتند اگر این ساختمانِ سنگی نبود. یک دِیر ارمنی که مهم ترین ویژگی‌اش ایرانی بودن آن است. دِیری که افسانه‌هایش تاریخ است و تاریخش افسانه. مردی از فلسطین به اینجا آمد و ماندگار شد تا داستانش حساس ترین و مهم ترین لحظات تاریخ یک قوم بزرگ را بسازد؛ تادئوس مقدس و کلیسایش. جایی که طبیعت و تقدیر بارها کندن بنیادش را اراده کرد اما هنوز برجاست و ارامنه در آن یاد رسولِ مسیحشان را گرامی می‌دارند. مجموعه قره کلیسا، در ۲۰ کیلومتری شمال چالدران، محل تلاقی فرهنگ‌ها و قومیت‌های گوناگون، در هفتم ژوئیه ۲۰۰۸ (تیرماه ۸۷) نهمین اثر ایرانی شد که در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید.

از آن وقت که یهودای اسخریوطی در تاریکی افسانه‌وار باغ جتسمانی صورت یسوعا را بوسید، تا هنگامی که بخش وسیعی از ربع مسکون در روشنایی تاریخ عیسوی شد فهرست ۱۲ نفره حواریون، محل مناقشات بوده است. سیاهه اسامی حواریون در اناجیل کاملا منطبق با هم نیست و همه بر نام‌های یکسانی تاکید نکرده‌اند. اما به هرحال نام‌هایی وجود دارد که هریک منشا داســتان‌ها و اتفاقاتی در تاریخ مســیحیت‌اند و به کار ما می‌آیند. داستان ما برمی‌گردد به سرنوشت یکی از آن ۱۲ نفر. همان که بر سر میز آخرین شام «داوینچی» کنار متی نشسته است و به شــمعون می‌نگرد. او در منتهی‌الیه سمت راســت عیسی(ع) نشسته و همان‌قدر که از عیسی(ع) فاصله دارد، روی نقشه به سمت شمال‌شرقی رفت تا سرنوشتش رقم بخورد و ما امروز بتوانیم از کلیسای تادئوس مقدس سخن بگوییم. این کلیسا را که به قره کلیسا مشهور است مدفن تادئوس می‌دانند. روایت کلی چنین است که اندکی پس از پایان کار عیسی مسیح(ع)، هریک از حواریون به سمتی رفتند تا پیام او را در گوش مردم جهان بخوانند و تادئوس هم گذارش به محدوده ارمنستان کهن افتاد. اما داستان جذاب‌تری هم وجود دارد؛ «آبکار» شاهزاده اشــکانی که بر آســیای صغیر حاکم بود، به مرض لاعلاجی گرفتار آمده بود، وصف مسیح شفادهنده را شنید و قاصدی فرستاد تا عیسی(ع) برای درمانش بیاید اما شفادهنده بیماران از رفتن امتناع می‌کند و یکی از یارانش، تادئوس را به سوی شاهزاده بیمار روانه می‌سازد. معلوم نیست آبکار از بیماری جان به در برد یا خیر اما جانشین آبکار، «ساناڈُرک» و دخترش «ساندوخت» به دینی که تادئوس مبلغ آن بود، گرویدند. چیزی نگذشت که ساناڈرک نوکیش دریابد دین جدید برای قلمرویش خالی از خطر نیست. این شد که در سال ۴۸ (و به روایتی ۶۶) میلادی دستور به قتل تادئوس و ساندوخت و عده‌ای از تازه مسیحیان داد و خود به کیش مهر بازگشت، غافل از آنکه مسیحیت در آن عرصات ریشه دوانده بود و داشت می‌بالید.

نهال نازک درخت تناور می‌شود

گزارش‌ها نشــان می‌دهد حدود دو قرن بعد از قتل تادئوس، در حوزه بین‌النهرین و غرب و شمال‌غربی ایرانِ فعلی، دست کم ۲۰ اسقف‌نشین وجود داشته. گفته شده تادئوس را در شهر «آرتار» به خاک سپردند؛ جایی که اینک محل قره کلیساست. دو کیلومتر آن طرف‌تر روی تپه مشرف به کلیسای ساندوخت او را مدفون کردند و این تازه آغاز ماجرا بود. چرخ روزگار به نفع آیینی چرخید که تادئوس به آن منطقه آورد و به همت چند چهره مسیحی دیگر سرانجام دین رسمی سرزمینی که سال‌ها مهرپرستی در آن رواج داشت، به مسیحیت بدل شد. سال ۳۰۱ میلادی را وقتی دانسته‌اند که خانواده سلطنتی ارمنستان کهن که از نسل پارت‌ها بودند و طوق بندگی ساسانی بر گردنشان نبود، به دست «گریگور» مقدس در کنار رود «آرازان» تعمید یافتند. از آن سال به بعد مسیحی بودن در ارمنستان علنی شد و کلیساهای رسمی سر برآوردند. از همان سال ۳۰۱ نشانه‌هایی مبنی بر شکل گیری قره کلیسا هســت؛ سالی که آغاز بنای کلیسای «اچمیادزین»، محل استقرار چاثلیق کل ارمنستان بوده است. به هرحال از سال ۱۲۴۳ میلادی به این طرف نام کلیسای تادئوس مکرر در متون ارمنی آمده و از قرن سوم میلادی هم گزارش‌های قابل توجهی درباره حضور تادئوس در محدوده زندگی ارمنیان به دست داده‌اند. از اینجا به بعد داستان یکی از مقدس‌ترین اماکن مسیحیان ارمنستان و بسیاری از مسیحیان دنیاست. کلیســای تادئوس (تاتووس یا طاطاووس) مقدس را به نام قره کلیسا، کارا کلیسا، وانک تاتووس و تادی مقدس هم می‌شناسند. همان کلیسایی که در استان آذربایجان غربی، نزدیک ماکو قرار دارد؛ از شمال‌شرقی پانزده کیلومتر مانده به سیه‌چشمه، چسبیده به روستایی هم‌نام خودش. متون رسمی تاریخی بنای اولیه‌اش را به قرن ششم میلادی عقب برده‌اند. دو روایت هست که تادئوس را در محل فعلی کلیسا به خاک سپردند و سپس بر مزار او کلیسایی ساختند و گور او درست زیر محراب کلیساست. روایت دیگر می‌گوید تادئوس خود کلیسایی برای پیروانش ساخت و هنگامی که کشتندش در محراب کلیسا مدفون شد.

نمازخانه‌هایی بر فراز تپه

در منطقه‌ای که امروز قره کلیســا آنجاست با یک مجموعه مواجهیم. غیراز ساختمان قره کلیسا، چند ساختمان دیگر هم وجود دارد. اول کلیسای زاکاره مقدس است که تالاری با یک گنبد کم ارتفاع دارد و در شمال قره کلیسا واقع شده. ورودی آن در دیوار جنوبی است و بالایش کتیبه‌ای به زبان ارمنی نصب است. زاکاره مقدس را در قرن چهارم میلادی در کنار محلی که این ساختمان اکنون هست به خاک سپرده‌اند. در فاصله بین کلیسای زاکاره و قره کلیسا، ویرانه نمازخانه کوچکی هست. گمان بر این است که دو کلیسای کوچک دیگر نیز کنار آن برپا بوده که اینک اثری از آثارشان نیست. ساختمان دیگری در جنوب شرقی کلیسای زاکاره وجود دارد؛ کوچک است و معروف به کلیسای «ساندخت». این ربطی به دختر شاه ارمنســتان و قضیه قتل او ندارد. بلکه محل دفن خواهر اسقف سیمون بزنونی است. زنی که در ۱۸۱۰ میلادی آمد اینجا تا برادرش را ببیند و در ۱۸۱۳ از دنیا رفت. کلیسای ساندخت اصلی که می‌گویند آرامگاه دختر پادشاه ارمنستان است، بر تپه‌ای مرتفع بر راهی که از جنوب به قره کلیسا می‌رسد ساخته شده. این کلیسا شباهت زیادی به کلیسای زاکاره دارد اما ابعادش کوچک‌تر است و ورودی‌اش در دیوار شمالی. به خود قره کلیسا که برسیم ساختمانی خواهیم دید تلفیق شده از یک بنای قدیمی و جدید چنان ماهرانه به هم پیوسته که اگر ندانید تشخیص همزمان نبودن بنایشان دشوار است. یک ساختمان سیاه و یک بنای سفید. گمان برده‌اند سنگ بنای این کلیسا را خود گریگور لوساوریچ گذاشته باشد. هرچه هست این کلیسا اهمیت ویژه‌ای نزد مسیحیان گریگوری دارد و در دوران شکوفایی‌اش همواره رقیبی جدی اما بدشانس برای کلیسای اچمیادزین بوده است. آنچه مسلم است در قرن نهم و دهم میلادی قره کلیسا دیگر آن ساختمان کوچک زمان گریگور نبوده بلکه دیری وسیع و با امکانات، یک اسقف‌نشین مهم بوده است.

به خود قره کلیسا که برسیم ساختمانی می‌بینیم تلفیق شده از یک بنای قدیمی و جدید که ماهرانه به هم پیوسته‌اند

گنبدِ دوستونه
در مرحله‌ای از پیشرفت معماری اَرمنی (قرن دهم تا چهاردهم میلادی) از طول تالار گنبد کاستند و گنبد را بر دو ستون غربی و دیوارهای محراب قرار دادند. این ویژگی در ساختمان سیاه رنگ قره‌کلیسا وجود دارد و به معماری ارمنی‌اش اصالت می‌بخشد
عکس: مجید ناگهی



برف و کلیسا
شاید کسانی که قره‌کلیسا را در روزهای برفی دیده‌اند بیش از بقیه حظ برده باشند. آنچه بینندگان قره‌کلیسا خیلی زود و حتی گاهی بیش از خود ساختمان مسحورش می‌شوند طبیعت زیبای اطراف آن است / عکس: اشین دانیلی‌ذکریان



پناهگاه روستائیان
حصارهای اینچنین در بیشتر کلیساهای ارمنی دیده می‌شود. در جنگ جهانی اول مردم روستاهای اطراف قره‌کلیسا در پناه همین حصارها ۱۵ روز اسباب زحمت سربازان عثمانی شدند / عکس: اشین دانیلی‌ذکریان



دیوارهای مقدس
هرچه گنبد کلیسای سفید ساده است دیوارهایش پر از تزئین و حجاری است. در چپ و راست در ورودی، در طول دیوارها و جابه‌جای آن از نقوش ایرانی و مفاهیم مسیحی سود برده‌اند. اینجا در سمت چپ ورودی، سرکیس مقدس بر اسب سوار است و نیزه‌ای در دست اوست / عکس:کاوه فرزانه

و ناگاه زمین لرزید

کلیسای مقدس شمال‌غربی ایران اما از حوادث طبیعی زخم دیده است. یکبار زلزله‌ای در قرن چهاردهم میلادی قره‌کلیسا را از بن خراب کرده و اشاراتی هست که نزدیک به ۸۰ نفر راهب در این حادثه جان باخته‌اند. دیوار نوشته ضلع جنوبی ساختمان سیاه رنگ خبر می‌دهد بازسازی ده سال طول کشید و در قرن ۱۷ میلادی باز زلزله آفت جان کلیسا شد. یک مورخ ارمنی خبر می‌دهد این بار مردم روســتا خودشان دست به کار می‌شوند و با وجود بی‌بضاعتی، مرمت کلیسا را شایســته به پایان می‌برند؛ صحبت از سنگ‌های خوش‌تراش محکم و زیباست. مرمت خرابی‌های زلزله ۱۶۴۱ در ۱۶۵۰ تمام می‌شود و ساختن یک گاویت (پیش‌تالار) از سنگ و آهک در ۱۶۵۳ پایان می‌گیرد. کلیسای سیاه قدیمی‌تر است و بنای جدید را که سفید است، اسقف سیمون بزنونی برپا کرده. سیمون بزنونی نامزد جاثلیقی بود و هنگامی که در انتخابات اچمیادزین شکست خورد، به کلیسای تادئوس آمد تا در ظل حمایت عباس میرزا جاثلیقی و رهبری مسیحیان ارمنی را به آنجا منتقل کند. او در این راه به وجود مزار تادئوس مقدس بسیار دلخوش بود. قسمت جدید کلیسا را از روی نقشه آچمیادزین ساخته‌اند اما کاری که در ۱۸۱۰ آغاز شده بود، در ۱۸۲۰ ناتمام ماند. اسقف بزنونی را به کلیســایی در نخجوان منتقل کردند. دو کتیبه‌ای که بر سردرِ غربی کلیسا نصب اســت دوران اسقف بزنونی را یادآور شــده‌اند. در کتیبه پایین نوشته‌ای از اسقف است به ارمنی و در بالا شرح بزرگواری فتحعلی‌شاه است و ذکر ماده تاریخ به حساب جمل: «... / از یکی اصحابه طاطاوس نام این سجده‌گاه / گشت‌آباد و خراب از چرخ بی‌بنیاد گشــت / تا زمان دولت فتح علی شه آنکه او / همچو ابر دُرفشان دست عطایش راد گشت / ... / گفت این مصرع پی تاریــخ تعمیرش نوا / وانک طاطاوس باز از داد شه‌آباد گشت». اشعار در پنج سطر آمده است؛ در چهار سطر اول هرکدام دو بیت و سطر پنجم سه بیت دارد و «نوا» تخلص شاعر است.

اشاراتی هست که در زلزله‌ای که قرن چهاردهم میلادی قره‌کلیسا را خراب کرد حدود ۸۰ راهب جان باخته‌اند

چند روز زندگی در هوای یک قدیس

در سال‌های جنگ ایران و روس و عقد قرارداد ترکمانچای، روستاهای ارمنی‌نشین در اطراف دِیر زیاد بود و راهبان فعال بودند و پر جنب و جوش. حتی ســال‌ها بعد خاطره‌ها گویای یک مقاومت ۱۵ روزه در درون حصار کلیساست؛ مقاومت در برابر ارتش عثمانی در جنگ جهانی اول. بعد از آن کوچ روســتاییان آغاز شد تا ســرانجام اسقف «پطرس غازاریان» آخرین راهب قره کلیســا در ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ شمسی) ترک قره‌کلیسا گفت و در تبریز نشیمن گرفت. این بود تا برنامه زیارت سالانه بار دیگر در سال ۱۳۳۳ شمسی برقرار شد. امروز همین مراسم است که به یاد روز شــهادت تادئوس برگزار می‌شود و زیبایی قره‌کلیســا را دوچندان می کند. زائران در چهارم مرداد هر ســال که با ۲۶ ژوئن میلادی مطابق است، در محوطه بیرون کلیسا چادر می‌زنند و به انتظار آخرین روز مراسم و برگزاری باداراک (عشــای ربانی) می‌مانند . آیین‌های ویژه این ایام در طول سه روز برگزار می‌شود که یک روز آن اصلی است و اســقف اعظم یا اسقف ارامنه درآن حاضر است. برگزاری سرودهای مذهبی به صورت کر، سخنرانی روحانیون دینی، قرائت آیاتی از انجیل و آیین‌های ویژه‌ای چون «تبرک آب و غذا» و عبادات فردی از دیگر فرایض این آیین‌هاست.

یک سال پس از احیای مراسم سالانه قره‌کلیسا، در سال ۱۳۳۴، ساختمان آن با شماره ۴۰۵ به عنوان اثری تاریخی در میراث‌فرهنگی ایران ثبت شد. مساحت ساختمان ۱۱۰ در ۵۳متر است و از نظر نقشه جزو دیر ـ قلعه‌های قرن هفدهمی به شمار می‌رود که ساختشان در ارمنستان رایج بود. کلیسا در محوطه شرقی ساختمان است و در اطرافش اتاق‌های زیادی برای سکونت راهبان تعبیه شده. در شمال و جنوب و شرقِ بنا حصارها و برج‌ها به نسبتِ شیب پنج متر ارتفاع دارند و در غرب هشت متر. در ضلع جنوبی کارگاه روغن‌کشی وجود دارد که معلوم است بعدا به ساختمان اضافه شده. برج ناقوس که به زمان عباس‌میرزا برمی‌گردد ناتمام است. نقشه دیر ـ قلعه‌های این‌چنینی تقریبا یک شکل است؛ محوطه‌ای مستطیل یا مربع، حصاردار با برج‌های مدور در گوشه‌ها و کلیسایی در مرکز و احتمالا برج ناقوس و تالاری چهارگوش (گاویت) که سقف آن بر دو یا چهار ستون تکیه دارد (گاویت).

سیاه یا بزرگ؟

ساختمان سیاه که پس از زلزله ۱۳۱۹ پیش از کلیسای سفید (۱۸۱۰) ساخته شده سبب‌ساز این اشتباه است که قره‌کلیسا را کلیسای سیاه ترجمه کنند. قره یا کارا در نام این کلیسا، ترکی نیست و سیاه معنی نمی‌دهد؛ هرچند شــباهت لفظی و املایی به سیاه ترکی دارد و نامی است که بر ساختمانی با سنگِ سیاه رنگ نهاده‌اند. کارا و قره هردو معنی کلان و بزرگ می‌دهند و معنای کارا کلیسا و قره کلیسا، هردو، «کلیسای بزرگ» است. این را با مطالعه‌ای سردستی در متون زبان‌شناسی و توجه به تحلیل‌هایی که ارائه شده می‌توان دریافت. مثالِ دیگر در این مورد می‌تواند قره‌باغ و قره‌چمن باشد. احمد کسروی که چندان هم وارد پیچیدگی‌های زبان‌شناسی نشده، سال‌ها پیش در مواجهه با قره می‌پرسد: «کدام چمن سیاه تواند بود و کدام باغ سیاه است؟». کلیسای بزرگِ نزدیک ماکو، کارا کلیسا، قره‌کلیسا از نظر معماری جزئیات فراوان دارد. شاید نکته جالب توجه در کلیسای سفید رنگ این باشد که با دیدن آن تلفیق فرهنگ ایرانی و ارمنی را نمی‌توان انکار کرد؛ حتی سرو به آن شکلی که در هنر شیراز به کار رفته در حجاری‌های این کلیسای ارمنی دیده می‌شود. دیوارهای خارجی بنا تزئینات بیشتری نسبت به داخل دارند. هر دیوار در پنج ردیف تزئین شده. ردیف اول بدون هرگونه حجاری و تزئین اســت. ردیف دوم قاب‌بندی شده و محتوی تزئینات گیاهی و حیوانی است؛ سرو، لاله، آهو، عقاب و فرشتگان؛ فرشته‌هایی که بر ورودی‌های ساختمان هم نقشــی دارند. در ردیف ســوم غیر از نقوش گیاهی حجاری شده، سَرِ فیلی است که با خرطومش یک ماهی نگه داشته. فرهاد کوهکن، لیلی و مجنون و زنی در حال دوشیدن گاو بعضی از نقش‌های این ردیف است. ردیف چهارم ۲۵ نقش حجاری شده دارد و اشخاصی را نشان می‌دهد که تمام قد ایستاده‌اند و اکثرا پیامبران کتاب مقدسند. در بین این نقش‌ها موسی(ع) با لوح ده فرمان در دست راست، یوحنای ایستاده و گریگور لوساوریچ روشنگر که نقششان بر دیوار جنوبی زده شده بارزتر هستند. در دیوار شمالی، داوود(ع) است با تاجی بر سر و چنگی در دست و بر همان دیوار مریم مقدس(س) ایستاده است. ردیف پنجم همچون ردیف اول فاقد حجاری است. سردرِ ورودی غربی قاب کنده‌کاری دارد و بر سنگ سردرِ شمالی عزرائیل نقش شده که اژدهایی زیر پایش افتاده است. عزرائیل بر سنگ سردرِ جنوبی هم دیده می‌شــود که ارواح مردگان را در ترازو می گذارد. در جاهای دیگر بنا هم تزئینات گیاهی و حجاری‌های مذهبی وجود دارد. کف اصلی کلیسای سفید از بین رفته اما کف قدیمی کلیسای سیاه باقی مانده است. متاسفانه بزرگ‌ترین ناقوس کلیسا که ساخت استادان مسکو بود، در دورانی که قره کلیسا متروکه بود، ربوده‌اند ■

{طبیعت و مردم‌شناسی}

دام‌های پرنده

گزارش اختصاصی سرزمین‌من از شیوه‌ای ایرانی و منحصربه‌فرد برای صید پرندگان

پریسا خلف‌بیگی / عکس: محمد رضایی

اینجا فقط مکانی برای صید نیست. اینجا دامگاه است؛ پناه و غذایی برای پرندگان مهاجر در فصل سرد و شالیزار آب گرفته‌ای با کمترین استفاده از کود و سم شیمیایی. دامگاه به راستی نمونه منحصربه‌فردی از مدیریت بومی‌ست؛ چرا که در تمام دنیا به جز در فریدونکنار مازندران چنین روشی برای صید پرندگان یافت نمی‌شود؛ روشی که از خود پرنده برای صید همنوع خودش استفاده می‌کنند. یک‌عده‌شان را تعلیم می‌دهند تا عده دیگر را فریب دهند و به تله یا همان دامگاه بکشانند. تالاب‌های دست‌ساز که دو منظوره‌اند و کاربری‌شان از فصلی به فصل دیگر تغییر می‌کند؛ در بهار و تابستان برای کاشت برنج و در پاییز و زمستان برای صید پرنده. این دو کاربری آن‌قدر به هم وابسته‌اند که نبود یکی از آنها به نابودی دیگری منجر می‌شود. با اینکه برپایی دامگاه دو ماه پیش از آمدن پرندگان مهاجر کار پرزحمتی است؛ اما هنوز هستند کسانی که در شمال ایران به این شغل سنتی مشغولند؛ شغلی که چهره محیط طبیعی را دستکاری نمی‌کند و صید پرنده برخلاف بسیاری از انواع دیگرش بر توسعه پایدار استوار است؛ همان توسعه‌ای که استفاده انسان را از طبیعت نفی نمی‌کند و هدفش رساندن مواهب طبیعت به نسل‌های آینده است. دامگاه‌ها در عین‌حال بهشت پرنده‌نگران هم هستند؛ چرا که بر خلاف زیستگاه تابستانی‌شان که هر گونه‌ای برای خود قلمرویی دارد در این تالاب‌های مصنوعی انواع پرندگان گردهم می‌آیند؛ مجموعه دامگاه‌ها در تالاب بین‌المللی فریدونکنار با نام‌های «فریدونکنار»، «اِزباران»، «سُرخرود» شرقی و غربی است.

دامگاه چطور تکامل یافت تا به شکل امروز درآمد؟ این تالاب‌های دست‌ساز را چه کسانی ابداع کردند؟ از قدمت دامگاه همان‌قدر می‌دانیم که دامگاهداران می گویند، که از پدرشان آموخته‌اند و آنها هم از پدرانشان. نسل به نسل تا امروز که در حال زوال است؛ «دیگر جوان‌ها علاقه‌ای به ادامه دادن این کار ندارند. برای آنها شغل‌های شهری بی‌دردسرتر و پردرآمدترند.» این گفته رضوان‌الله پیوسته –دامگاهدار قدیمی منطقه– است؛ از نابودی شغلی در آینده خبر می‌دهد که نبودش امنیت پرندگان را از بین می‌برد؛ تیراندازی‌های بی‌رویه، تخریب زیستگاه و توسعه بی‌حد و مرز جایی برای زمستان گذرانی پرندگان نخواهد گذاشت. گرچه این عوامل، امروز هم کم‌وبیش مامن پرندگان مهاجر را از بین برده؛ اما دامگاه‌ها حداقل پناه و غذایی برای بیشتر آنان هستند. به گفته «اِلن ووسالو توکلی» ـ پایشگر پیشکسوت دامگاه و پایه‌گذار انجمن حمایت از درنای سیبری ـ وقتی مردم محلی خودشان در حفظ سرمایه‌شان شریک باشند، بهترین حفاظت را از آن می کنند. دامگاه روشی است که به حفظ محیط‌زیست وابسته است. برای همین هم دارندگان این شغل سنتی مجبور به حفاظت از محیط‌زیست هستند. شاید روزی آرزوی الن توکلی هم برآورده شود و برج‌های پرنده‌نگری در دامگاه‌های شمال ایران برپا شود.

راه سکوت

«سال به ســال کمتر می‌شــوند. یک‌وقت می‌آیی می‌بینی دیگر هیچی نمانده.» پیوسته درباره پرنده‌ها این حرف را می‌زند. می گوید دیگر جایی برای آمدنشان نمانده است. دامگاه‌ها یکی‌یکی از بین می‌روند و جوان‌ها هم که دیگر علاقه‌ای به ادامه دادن این کار ندارند. چرا که دامگاه‌داری شغل سختی است که به مهارت بالایی نیاز دارد. آنهایی هم که مانده‌اند یا قدیمی این کارند یا علاقه‌مند. اینجا همه دامگاه‌داری را از کودکی یاد می گیرند. رمز ساختن دامگاه در هیچ دانشگاهی تدریس نمی‌شود. این را پسران کوچکی یاد می گیرند که پا به پای پدران با هر قدم آرام او سه قدم تند برداشته‌اند مثل خود رضوان الله پیوسته. بار نخست که به دامگاهش رفتم کاپشنی آبی‌رنگ به تن داشت که پشت آن نوشته بود؛ «پروژه بین‌المللی حفاظت از درنای سیبری.» هر چند تعداد درناها سال به سال کمتر می‌شد؛ اما او همچنان چشم به راه بود. درنا هم علاقه او را بی‌جواب نگذاشت و امسال اولین تصاویرش در دامگاه او ثبت شد.

چهار صبح، رضوان‌الله پیوسته آماده، دم منزل در هوای سرد منتظر است تا به دامگاه برویم؛ جایی که قانون برای انسان‌ها قانون سکوت است؛ نه خبری از تیراندازی شکارچیان است و نه سر و صدا یا همهمه مردم. اینجا در قلب شهر شلوغ فریدونکنار، جزیره‌ای دورافتاده است، با صدای پرنده‌ها و هم‌آوازی قورباغه‌ها. راهنمای محلی ما از بین زمین کرت‌بندی‌شــده شالیزار، راه باریکی را نشان می‌دهد که مرز بین دامگاه‌هاست؛ مرزی سیمانی، لغزنده و نسبتا طولانی که به پلی ختم می‌شود تا ما را به دامگاه برساند؛ پلی ساخته شده از تنه درخت، همگن با محیط‌طبیعی که دو طرفش دستگیره‌ای از نی دارد و روی نهر کوچکی که دامگاه را پرآب می کند گذاشته شده. اینجا باید آهسته صحبت کرد. انتهای پل به راهی ختم می‌شود که نام «راه سکوت» برازنده‌اش است. کف آن کاه و کلش ریخته‌اند تا هم لغزنده نباشد و هم وقتی روی آن راه می‌روند صدای قدم‌هایشان به گوش نرسد. این راه با حصارهایی که دو طرفش

اردک‌ها دائم در دامگاه تردد می‌کنند. همه کارشان با نظم؛ نوبت پرواز، نوبت فرود و راهپیمایی، با ترتیب و ادب



کار دست خِبره
این حصارهای مَنظم تو در تو همه کار دست است. کاری سخت برای اهل فن و خِبره‌های دامگاه‌داری. حصارها را در تابستان جمع‌آوری می‌کنند و با دقتی منحصربه‌فرد به هم می‌دوزند تا دامگاه شکل گیرد

اردک در دام
دامگاه‌دار اردک وحشی را گیر انداخته. برای آن‌که اردک بی‌حرکت شود و فرار نکند، دو بال اردک وحشی را در هم می‌کنند. وقتی بال‌های اردک به هم گیر می‌کند چنان بی‌حرکت می‌شود که اگر نبضش را در دست بگیرند حس می‌کنند انگار مرده



پرواز از ناکجا
اردک سرسبز زیرک به سوی اردک‌های وحشی پرتاب شده تا فریبشان دهد. دامگاه به خوبی استتار شده و برای همین اردک‌های وحشی نمی‌دانند که این اردک تعلیم‌دیده از دست چه کسی و برای چه نیتی به پیشوازشان آمده است

عکس: شهرام امیری شریفی

ساخته‌اند باعث می‌شود تا دامگاه‌دار به راحتی و در استتار کامل در دامگاه رفت و آمد کند.

از باند به پرواز

درِ ساخته شده از نی را که باز می کنم، اولین چیزی که به چشمم می‌آید چاله آب مثلثی شکل پر از اردک اســت؛ چاله‌ای که آن را «دوما چال» می‌نامند؛ یک حوضچه مثلثی است که دورتا دور آن را حصارهایی ساخته شده از نی گرفته است؛ مثلثی که هم فرودگاه اردک‌های اهلی است و هم تله‌ای برای گرفتار شدن اردک‌های وحشــی. کاربری دامگاه در همین نقطه به سرانجام می‌رسد. اردک‌های دست‌پرورده و تعلیم‌دیده دامگاه‌دار، از «سر کیمه» که آن‌ســوی دامگاه است، پَر داده می‌شــوند تا اردک‌های وحشــی را با خود به دوما چال بیاورند. آن وقت اســت که دیوار توری کناری دوما چال روی اردک‌ها می‌افتد و آنها را گیر می‌اندازد. اردک‌های اهلی بعد از کسب موفقیت، غذا نصیبشان می‌شود؛ آن هم با چه شادی و همهمه‌ای. اما برای اردک‌های وحشی‌ای که اینجا می‌نشینند، چندان آخر و عاقبت خوشی وجود ندارد. به قول «پیوسته» این روش بسیار بهتر از تیراندازی است چون گاهی پرنده‌های در خطر انقراض هم تیر می‌خورند؛ «اما در دامگاه اگر چنین پرندگانی به تورمان بیفتد آنها را نمی‌گیریم، با کارشناس مربوطه تماس می‌گیریم تا بعد از شناسایی رهایشان کند.» یکی از این کارشناسان، محمود قاسم‌پوری استاد دانشگاه تربیت مدرس و عضو انجمن حمایت از درنای سیبری است که همیشه با دانشجویان علاقه‌مند از دامگاه و پرندگان بازدید می‌کنند. او چندین سال متوالی آمار پرندگان مهاجر را به کمک خود دامگاه‌داران جمع‌آوری کرده و نقاط ضعف و قوت مدیریت بومی را به دانشجویانش درس می‌دهد.

راهی که ما را به ســر کیمه می‌برد، در اصل باند پرواز را به فرودگاه وصل می کند. این راه هم مثل سایر ساختارهای دامگاه داخل حصارهای دوخته شده از نی و درختان تازه کاشته شده مستتر است. اردک‌ها دائم بین دو قســمت تردد می کنند. همه کارشان با نظم؛ نوبت پرواز، نوبت فرود و راهپیمایی، با ترتیب و ادب. انگار که با خط‌کش فاصله هر اردک با جلویی مشخص شده است.

به سر کیمه می‌رویم؛ همان باند پروازی که اردک‌های تعلیم‌دیده از آنجا به سوی آسمان می‌روند. ساختاری دایره‌ای‌شکل که سایبان کوچکی اســتتارش را بیشتر می کند. اینجا اردک‌های اهلی روی زمین بی‌صدا کنار هم چسبیده‌اند تا نوبت پروازشان برسد. اولین‌بار که «پیوسته» از گردن، اردکی را بلند می کند می‌ترسم که نکند دردش بیاید یا گردنش بشکند. یک اردک تپل آویزان به یک گردن باریک! اما کوچک‌ترین علامتی مبنی بر احساس درد یا ناراحتی به چشم نمی‌آید. صورتش آرام و منتظر است تا پَر بکشد. «پیوسته» اردک را که مثل موشک به هوا می‌فرستد، خم می‌شود و این‌بار سه اردک را با یک دستش از گردن بلند می کند. قیافه آرام و نگاه اردک‌های اهلی حکایت از تبانی با دامگاه‌دار دارد. هر دو می‌دانند که قرارشان چیست.

رفقای اردکی

قرار بر فریب اســت؛ فریب همنوع به نفع آدمیزاد. اردک‌های اهلی از ســر کیمه به سوی



تالاب برنج و صید

دیواره دامگاه در آن دورها به خوبی مشخص است. البته برای ما، نه برای پرنده‌ها که قرار است بعضی‌هایشان صید شوند. غازها که در پاییز و زمستان به این تالاب می‌آیند تمام باقیمانده سبز شده از شالی برنج فصل قبل را به همراه علف‌های هرز هرس می‌کنند. فقط آب صاف باقی می‌ماند که به قول محلی‌ها «آب‌تخت» می‌شود

پیش از افتادن تور روی اردک‌های وحشی، اردک‌های اهلی که ماجرا را می‌دانند، با سرعت به حاشیه‌ها شنا می‌کنند تا گیر نیفتند

راهی به سوی تله

نیازی به هدایت نیست؛ رفقای اردکی خودشان راه را بلدند. در راه در سکوت به سوی «سرکیمه» می‌روند تا نوبت به پروازشان برسد و یکی یکی به آسمان پرتاب شوند. قرار اردک‌ها با دامگاه‌دار آوردن اردک‌های وحشی به «دوما چال» یا همان تله دامگاه است

اردک‌های وحشی آزاد در آسمان می‌روند تا آنها را با خود به سوی دام این دامگاه یا همان دوما چال بکشانند. تله از پیش آماده است، اردک‌ها تعلیمات لازم را دیده‌اند و مزدشان هم مشتی دانه است که در پایان کار نصیبشان می‌شود. پشت حصارهای دامگاه، تالاب‌های دست‌سازی است که پر از پرنده وحشی اســت. پس فقط می‌ماند که سر و کله اردک‌های وحشی پیدا شود تا دامگاه‌دار فریبکاران را به پرواز درآورد.

رفقای اردکی دامگاه‌داران از گونه سرسبز هســتند. همان‌طور که از نامشان پیداست، سرِ سبز و درخشانی دارند؛ البته فقط نرها. ماده‌هایشان پر و بال قهوه‌ای – خاکستری لکه‌لکه دارند با آیینه‌بالی بنفش دور سفیدی که تنها نقطه مشترک ظاهریشان با نرهاست. آنها برای اینکه اردکشان با همسایه قاتی نشود، روی نوک علامت مخصوص به خود را دارند؛ مثلا ضربدر یا دایره. پیوسته، چهار اردک ماده را روی جایگاه طاقچه‌ای‌شکل سرکیمه می گذارد و می گوید اینها دورپروازند؛ «این دورپروازها در آسمان دور بزرگ و بلند می‌زنند. وقتی یک اردک وحشی وارد دسته آنها می‌شود، یک نزدیک‌پرواز را به عنوان علامت رها می کنم.» نزدیک‌پرواز از سرکیمه به دوما چال یک پرواز کوتاه اریب می کند، با دیدن این علامت دسته دورپروازها یکی پس از دیگری با سرعت بر سطح آب دوما چال فرود می‌آیند. از سرکیمه به دوما چال یک طناب کشیده شــده که هر وقت اردک وحشی می‌نشیند دامگاه‌دار آن را می کشد و تور روی سر صید می‌افتد. البته پیش از افتادن تور در همین چند ثانیه اردک‌های اهلی که می‌دانند ماجرا از چه قرار است، با ســرعت به حاشیه‌ها شنا می کنند و یک جای خالی گیر می‌آورند که زیر تور نمانند. این منظره همکاری با غیرهمنوع بر ضد همنوع است که اردک و انسان با همدستی هم اجرا می کنند.

هر دامگاهی مکانی هم برای استراحت دارد که کلبه‌ای دست‌ساز است با سقفی کوتاه که فقط می‌توان در آن نشست. سیدشهریار عباس‌زاده دامگاه‌دار همسایه را حدود ساعت نه صبح در کلبه استراحت پیوسته می‌بینم. از او می‌خواهم تا تالاب‌های پشت دامگاه را که پرندگان وحشی نشسته‌اند نشانم دهد. قبول می کند اما شرط و شروطی هم می گذارد؛ «باید خیلی آرام سرت را بدزدی و ساکت باشی. اگر بترســند و بپرند ممکن است جای دیگری بروند و هفته‌ها یا شاید هم هرگز به اینجا برنگردند. باید احساس امنیت کنند تا بمانند.» وقتی راه می‌افتیم تازه متوجه می‌شوم که در امتداد یک دایره حرکت می کنیم، جزیره دایره‌ای‌شکل کوچک در میان تالاب که دورتادورش دامگاه افراد مختلف است. به قول عباس‌زاده نامش «گرده زمین» اســت. آب در دامگاه‌ها از بالا به پایین هدایت می‌شود و دامگاه‌دارها به نوبت زمینشــان را آب می‌اندازند. اینکه آب تا چه ارتفاعی باید زمین را پر کند، بسته به تخصص و خواست دامگاه‌دار است. عباس‌زاده می گوید تا جایی که پای پرنده وحشی به زمین نرسد و سرریز هم نشود.

حالا به دامگاه دیگری می‌رســیم که اردکی صید کرده‌اند. وقتی یک سرســبز وحشی را در دســت می گیرم به خوبی فرق آن را با یک اهلی می‌فهمم؛ بدنش مثل یک ورزشــکار عضلانی و سفت است اما بدن اهلی مثل پنبه نرم اســت. برخلاف پاهای اردک اهلی که کلفت و قوی‌تر است، وحشی‌ها چون بیشتر پرواز می کنند و کمتر راه می‌روند پاهای ظریف و نازکی دارند. چشمان گرد اهلی آرام است اما چشمان اردک وحشی کشیده و باهوش است. محلی‌ها می گویند چون در بوران و تاریکی پرواز می کند، چشمانش این شکلی است. به جایی می‌رسیم که سوراخ کوچکی منظره بزرگی را از پشت حصار نشان می‌دهد، یک عالمه پرنده وحشی اینجا هستند که به نظر بعضی از طرفداران محیط‌زیست آن‌قدر باارزشند که نمی‌توان قیمتی برایشان گذاشت. البته بهایشان در بازار امروز مشخص است؛ از خوتکای ۵هزار تومانی تا سرسبز ۱۸هزار تومانی.



دامگاه‌داران شاهین را «دکتر پرنده‌ها» لقب داده‌اند، می‌گویند اگر شاهین نیاید پرنده‌ها یک‌جا می‌نشینند و مریض می‌شوند



مزد خیانت بعد از یک صید موفقیت‌آمیز، به هر دو سوی ماجرا غذا می‌رسد؛ مشتی دانه برای اردک‌های دست‌آموز و چندتایی اردک وحشی برای انسان. قرار انجام یافته و اردک‌های تعلیم‌دیده مزدشان را می‌گیرند



تله‌ای برای غیرخودی‌ها این‌جا دوما چال یا همان تله است. حتی وقتی تور روی سر رفقای اردکی می‌افتد، باز هم آرام منتظر می‌مانند تا دوست آدمیزادشان از راه برسد و آن را بردارد. البته این سرنوشت اردک‌های وحشی نیست. آن‌ها سرنوشت خوبی ندارند

عکس: شهرام امیری شریفی



کلبه استراحت نوشیدن چای داغ و خوردن نان تازه در هوای سرد و مه‌آلود دامگاه عالمی دارد، آن‌هم برای دامگاه‌دار که کار را از صبح خیلی زود آغاز کرده و حالا در کلبه استراحتش، خستگی از تن بیرون می‌کند

پرنده‌های وحشی در گونه‌های متنوع روی آب تالاب نشسته‌اند تا باقیمانده شالیزار سال گذشـــته را بخورند؛ حواصیل، اردک، غاز، قو و گاهی هم یک شاهین که به گله می‌زند و همه بلند می‌شـــوند. دامگاه‌داران شـــاهین را «دکتر پرنده‌ها» لقب داده‌اند، می‌گویند اگر شاهین نیاید پرنده‌ها یک‌جا می‌نشینند و مریض می‌شـــوند، اما وقتی به گله می‌زند همه‌شان پرواز می‌کنند و تحرک دارند. نماد پرندگان دامگاه اما درنای سیبری است که فقط یکی از دسته مهاجرشـــان به ایران باقی مانده که آن‌هم هر سال به تنهایی ۵هزار کیلومتر از سرزمین‌های سرد روسیه به ایران می‌آید. برای همین برای انتشار مقاله درنای سیبری مهاجر به ایران در شماره قبل نشریه، به پیشنهاد «سرزمین‌من»، اِلِن توکلی نامی ایرانی – روسی برایش انتخاب کرد: «امید نادیوژنی».

گیاهان به صف

دامگاه‌های ازباران بهترین نقاط برای دیدن یا عکاسی از امید نادیوژنی هستند؛ چراکه این درنای منحصربه‌فرد درست در مرکز تالاب می‌نشـــیند و دامگاه‌هایی که دورتادور تالاب ساخته شـــده‌اند، امکان استقرار در استتار را به عکاســـان و پرنده‌نگران می‌دهد. به ازباران که می‌رســـم با «مجتبی تقوی» که دامگاه‌دار قدیمی آنجاست، همراه می‌شوم. می‌گوید قبلا دورتادور دامگاه‌های ازباران جنگل بود اما الان فقط دیوار کم‌پشتی از درختان کهنِ رو به زوال باقی مانده. پوشش گیاهی‌ای که دامگاه را پشت زمین‌های باز مخفی می‌کند «آشکوب‌بندی» است، پوششی به معنی ترتیب قدی گیاهان که برای همه به راحتی قابل رویت اســـت و به ترتیب اندازه از علف‌ها، گیاهان رونده، بوته‌ها، درختچه‌ها و بعد درختان قد برافراشته‌ای چون توسکا که ستبر و قدیمی است شکل گرفته. اینجا هیچ تصویری جز سبزی نیســـت و صدایی جز غوغای اردک‌ها، حواصیل‌ها و غازها شنیده نمی‌شود. فصل زمستان آغاز شده و صدها قوی سفید پهنه کوچک آبی را پوشانده‌اند.

ملاقات با «مســـعود محمدی» جوان هم حکایت دیگری از دامگاه اســـت که این بار نه درباره صید که درباره حفاظت است؛ جوانی که زندگی‌اش را مدیون پرندگان می‌داند و تمام توانش را برای حفظ و شـــناخت آنها به کار گرفته. او فرزند یک دامگاه‌دار ازبارانی است. او دانشجوی جهانگردی و اکوتوریسم است. این‌طور که خودش می‌گوید زنده ماندنش از یک بیماری سخت را مدیون یک اردک سرسبز وحشی است. می‌گوید در نوجوانی تومور مغزی خانه‌نشینش کرده بود و احتمال فلج شدنش هم می‌رفت؛ «باید تا آخر عمر قرص می‌خوردم اما عشق ورزیدن به یک اردک سرسبز که پدرم به خانه آورد باعث شد تا تحرکم بیشتر شود و پزشکم در کمال ناباوری قرص‌ها را قطع کند. برای همین من دوست ندارم پرندگان مهاجر را بخورم.» وقتی فصل شکار شروع می‌شود، محمدی دنبال پرندگان زخمی می‌گردد و وقتی درمان شدند دوباره به دامگاه بازمی‌گرداندشان.

دامی دیگر

پس از ازباران نوبت به سُـــرخرود است، دامگاه‌های سُرخرود شـــرقی را به همراه «احمد گیلانی» که یکی از قدیمی‌های این حرفه است، می‌بینم. طبق معمول سحرگاه پیش از

طلوع آفتاب حرکت می‌کنیم، این بار با چکمه‌های بلند چون قرار اســـت نیمی از مسیر را در آب راه برویم. هوا تقریبا رو به روشـــنایی می‌رود که پا به آب سرد، زلال و راکد شالیزار می‌گذاریم. یخ می‌زنم. جالب است که قدیمی‌ها بدون چکمه و با پاچه‌های بالازده و پای در گالش‌های دوخته شده از چرم خام هر روز در این آب سرد تا دامگاه می‌آمدند و می‌رفتند.

«قاسم رشیدی» از معدود دامگاه‌داران جوان است که ناشنواست اما می‌تواند حرف بزند. شالیکاری و دامگاه‌داری تنها کاری است که درآمد خانواده‌اش را تامین می‌کند. رشیدی با وجود جوانی، بسیار معروف است چون همه می‌گویند دامگاهی که می‌سازد نظیر ندارد و به قول خودشان پرنده مثل صابون از دستش به هوا سر می‌خورد. رشیدی می‌گوید هر سال پرنده‌ها کمتر و کمتر شده‌اند و امســـال کار او کساد شده. می‌گوید: «پرنده که نیاید، بیمه که نیســـتم، از بیکاری غصه می‌خورم و معتاد می‌شوم.» می‌خندد. نمی‌دانم شوخی می‌کند یا جدی می‌گوید.

درست است که دامگاه مکان امنی برای پرنده‌هاست که صید سنتی زیان زیادی به چرخه زندگی پرنده‌ها وارد نمی‌کند، اما روش‌های صید دیگری هم در دامگاه مرســـوم است که میزان صیدشان بسیار بیشتر از اینهاست. پیوسته یکی از دامگاه‌داران فریدونکنار این نوع صیدها را «نامردی» می‌داند. دو تا از این روش‌ها به زبان محلی «گِذِر» و «کرِس» نام دارند. در گِذر تاج پوشش درختانی را که محل رفت و آمد پرندگان از دامگاه به شالیزار و بالعکس است به شکل نعلی می‌تراشند. پرندگان هنگام عبور ترجیح می‌دهند با ارتفاع کمتری پرواز کنند و همین تنبلی به قیمت جانشان تمام می‌شود. دو دکل آهنی مستتر لابه‌لای درختان است که کارشان نگه داشتن دیوار توری است که هنگام عبور پرندگان بالا کشیده می‌شود و پرنده با سر در آن گیر می‌کند و بعد تور را با پرنده پایین می‌کشند.

کرِس هم که مثل همان داستان قدیمی حسن کچل خودمان است. همان بچه تنبلی که مادرش تصمیم گرفت از خانه بیرونش کند و برای این کار سیب‌ها را به صف از خانه تا بیرون چید. حسن مشغول خوردن شد و با برداشتن آخرین سیب در خانه به رویش بسته شد. در این روش پرنده‌های وحشـــی به هوای غذا به سمت قفس بزرگ توری کشیده می‌شوند. قفس دو جداره است در قسمت پشـــتی چند اردک وحشی با اهلی‌ها مشغول شنا و غذا خوردن هستند اما راهی برای بیرون آمدن و ورود به جدار دیگر ندارند آنها نماد خوشگذرانی هستند که اردک‌های وحشی را با وسوسه غذا جلوتر می‌کشند تا سرانجام داخل کرس گرفتار می‌شوند.

در حال ترک دامگاه هستم که دسته‌دسته پرنده وحشی از بالای سرم عبور می‌کنند. می‌دانم که در آخرین آمار منتشر شده در نوامبر ۲۰۱۰ میلادی – آبان‌ماه ۱۳۸۹ – در نشریه (Bird Life)، وضعیت پرندگان آبزی در قاره آسیا دچار معضل جدی و در حال کاهش فزاینده اعلام شده است. در تحقیقات جدید منتشر شده، این قاره، جایی است که ۶۲ درصد جمعیت‌های پرندگان آبزی؛ یعنی بیش از نیمی از آنها در حال نابودی و بسیاری در لبه انقراض هستند. در چنین وضعیتی به علت ناامنی، شکار بی‌رویه و تخریب زیستگاه با وجود بسیاری تالاب‌های ارزشمند در شمال کشورمان، دامگاه‌ها از معدود تالاب‌های زنده با مدیریت بومی هستند که هنوز پرندگان مهاجر احساس امنیت می‌کنند و زمستان را در آنها می‌گذرانند. ■



{امامزاده}

بهشت کوچک دیباج

زیارت امامزاده اسماعیل در پایتخت فرهنگ و هنر ایران

محمدمهدی بهمنی / عکس: عالیه سعادت‌پور



اسماعیل دیباج از مردان صاحب شفاعت اصفهان است. این را بسیاری از اصفهانی‌ها تایید می کنند. او نه به‌خاطر درستکاری در معامله دیبا صاحب کرامت شد و نه به خاطر نسبتی که با امام‌حسن(ع) داشت؛ حق شفاعت به‌خاطر بندگی خدا به او رسید. گوشه دنج امامزاده اسماعیل(ع) در خیابان هاتف اصفهان، یکی از چند آرامگاهی است که مردمان این شهر به هنگام بلا و نیاز به آن رو می آورند. اسماعیل دیباج را بسیاری همان اسماعیلی می‌دانند که بنا بر نقلی، نوه امام دوم شیعیان است و نتیجه مولای متقیان علی(ع). اما مجموعه امامزاده اسماعیل(ع)، مأمن مرد حق دیگری هم هست. خیلی‌ها می گویند سنگ قبر هرمی‌شکلی که در مجاورت حرم اسماعیل(ع) قرار دارد، از آن همان پیامبری است که بنی‌اسرائیل اره بر گردن او گذاشتند و بریدند. پیامبر بریده‌سری به نام شعیای نبی.

«دستگاه امامزاده اسماعیل(ع) بسیار عالی بوده، خانه‌هایی در اطراف داشته که در آن شـمع مومی می‌ریختند. مخصوصا دو شـمع مومی، شب‌های جمعه روشن می کردند در شمعدان طلا....» دستگاهی که «میرزا حسن‌خان جابری انصاری» توصیفش می کند درست در میانه خیابان هاتف اصفهان قرار گرفته است. محله‌ای که اصفهانی‌های سن و سال‌دار آن را گلبهار می گویند. درست در انتهای دالانی که راهش را از خیابان هاتف جدا می کند اولین عضو دستگاه امامزاده قرار دارد.

آرامش در آرامگاه

هشتی بزرگ گرفتار سوت و کوری بعدازظهر جمعه‌های اصفهان شده است. لابد در گذشته نه‌چندان دوری فضای هشتی لحظه‌ای از سر و صدای کفاش‌ها، میوه‌فروش‌ها و مسگرها خالی نمی‌شده اسـت اما حالا از حجره‌های بی‌سر و صدایی که دور هشتی حلقه زده‌اند، انتظار هیچ کسـب و کاری را نمی‌توان داشـت. کوچه‌ای که از یک سو هشتی داخل می‌شود و از سـوی دیگرش خارج، نور را با خودش به داخل می کشاند. سردر مقبره نوه امام‌حسن(ع) یکی از طاق‌های همین هشتی است. پرکاری طاق، نگاه را جلب می کند و رهگذران را دعوت می کند تا پا به بهشت کوچک اسماعیل بن‌حسن(ع) بگذارند.

بین خط و نشان‌های ورودی و کتیبه‌های صحن و سـرای امامزاده، می‌شود داستان سـاخته شـدن بنای مقبره را پیگیری کرد. سـال‌های ثبت شـده در کتیبه‌ها از عهد شاه‌عباس و با شروع پروژه ساختمانی آغاز می‌شـود. به روایت کتیبه‌ها، بنا در دوران شاه صفی به اتمام می‌رسد. آخرین شـاه صفوی که سلطان‌حسین باشد هم به سهم خود دستی بر سر و روی بنای امامزاده می کشد. البته کتیبه‌ها نمی گذارند همه چیز به شاه سلطان‌حسین تمام شود؛«قبله ایرانیان بانی این خیرات لیک / یافت اتمام این بنا از سعی ابراهیم بیک»

البته قدیمی‌ترین شـیء تاریخی مقبره یعنی در چوبی راهروی حـرم هم مانع از این می‌شـود تا همه چیز این بنا به اسم شاهان صفوی شـود. کتیبه تاریخی در که متعلق به عصر سلطان محمود آل مظفر است، سابقه وجود مقبر بر آرامگاه امامزده را تا قرن هشـتم عقب می‌برد. هرچند آنچه امروز به چشم می‌آید همان پروژه ساختمانی است که شاهان صفوی باعث و بانی‌اش شدند.

آن طرف سردر، صحنی پهن اسـت که دور تا دورش را حجره‌هایی گرفته‌اند. صحن محاصره شده به وسیله حجره‌ها، سه ورودی دارد و این یعنی اینکه اینجا زمانی برای خودش یک گذر مهم بوده اسـت. خیلی‌ها هنوز هم از یکی از درها داخل می‌شـوند. روبه‌روی آستانه امامزاده مکث می کنند، دسـت ارادت روی سینه می گذارند و دوباره راهشان را دنبال می کنند. در میان صحن، حتی اسباب پذیرایی مختصری هم مهیاست. سنگاب‌هایی که حالا به دام ویترین‌های شیشه‌ای افتاده‌اند و کارایی‌شان را از دست داده‌اند سالیان سـال با خنکی آب، اصفهانی‌های کلافه از گرمای تابستان را تسکین داده‌اند. دو قدح بزرگ سنگی را «حاجیه شاهمیر» در سـال ۱۰۴۹ هجری قمری به امامزاده می‌آورد. قرار دادن آبخوری‌های بزرگ سنگی سر راه عابران تشنه لب، رسمی بود که در عهد صفوی طرفداران زیادی بین خیرین داشـت. قدح‌های تراشیده‌شده از سنگ یکپارچه پارسی، یشـم و یا مرمری پر از آب گوارا و گاهی مجهز به تکه‌ای یخ بودند. سنگاب‌هایی که در گذرها قرار می گرفتند معمولا ساده بودند و قدح‌های مساجد و امامزاده‌ها مثل پیشکش‌های بانو شاهمیر به آستانه امامزاده اسماعیل(ع)، پر از نقش و نگارهای سنگی؛ «آبی بنوش و تشنه لبان را تو یاد کن / لعنت به شمر و خولی و ابن زیاد کن»

متولیان امامزاده‌ها معمولا تمام امکاناتشان را برای پذیرایی از زائران خسته از ناملایمت راه‌ها، آماده می کردند. اصفهانی‌ها علاوه بر حجره‌های صحن امامزاه، ۴۰ باب خانه را هم به دستگاه امامزاده قاسم ضمیمه کردند تا هیچ زائری در اصفهان دغدغه سرپناه نداشته باشد. اما حجره‌های صحن کم‌کم تبدیل به محل اقامت فقرا شدند. بعضی از حجره‌ها هم شدند انبار کسبه محل. تا سرانجام مرحوم «سیدعلی نقی» از راه رسید و سر و سامانی به وضعیت امامزاده داد. اتاق‌ها به نفع طلاب جویای علم مصادره شدند و کلاس‌های درس و بحث در صحن امامزاده یا در سایه طاق‌های منتهی به حجره‌ها برپا شد. اما طلاب و اساتیدشان زیاد مهمان امامزاده نبودند و حجره‌ها دوباره به دست فقرا افتاد. البته اوضاع احوال ضلع جنوبی صحن طور دیگری بود.

به‌روایت کتیبه‌ها، بنای امامزاده در دوره شاه‌صفی به‌اتمام‌رسیده‌و‌سلطان‌حسین، آخرین شاه صفوی هم دستی بر سر و روی بنا کشیده

اسماعیل در گلستان

«جامع خشینان نخسـتین مسـجدی بود که به اصفهان کردند در اسـلام و بناء آن ابوخناس مولی عمربن خطّاب کرد در خلافت علی ابن‌ابیطالب علیه‌السلام». خیلی‌ها

< حرمت حرم
ساختمان‌های اطراف امامزاده اسماعیل(ع) کمتر حرمت امامزاده را نگاه می‌دارند. الله‌های فیروزه‌ای و لاجوردی دیوار جنوبی مقبره را دیوارهای زمین خاکی جنب امامزاده در خود پنهان کرده و از چشم‌ها و ذهن‌ها دور نگاه داشته. ساختمان‌های اطراف امامزاده هم چندان فرصتی برای دیده شدن به بنا نمی‌دهند. دوستداران امامزاده برای حریم مقبره‌اش کار چندانی نکرده‌اند / عکس: محمدمهدی بهمنی

> بهشت اصفهانی
نقش‌ها و رنگ‌ها تزئینات امامزاده اسماعیل(ع) را به زیبایی آراسته است. تزئیناتی که فقط از دست استادکاران صفوی برمی آید. مقبره امامزاده اسماعیل(ع) نمونه عالی یکی از بهشت مقبره‌های اصفهانی است
عکس: عالیه سعادت‌پور

۷ آغوش باز امامزاده
دیگر به سختی می‌شود نمونه این هشتی‌ها و گذرها را در اصفهان پیدا کرد. به ترکیب گذر و کوچه‌هایی که از کنار امامزاده رد می‌شوند، کمتر دستبرد زده شده است. آن ورودی نورانی سالیان سال است که عابران هشتی را به درون صحن امامزاده می‌خواند /عکس: محمدمهدی بهمنی





< مسجد کهنسال
محراب مسجد کهنسال امامزاده صدها سال است که سمت و سوی راز و نیاز را به مومنان نشان داده. اگرچه ظاهر مسجد نو و جدید به نظر می‌رسد اما مومنان بسیاری روبه‌روی محراب به خط شده‌اند و اظهار بندگی کرده‌اند
عکس: محمدمهدی بهمنی

> از نسل فولاد
بین این همه شلوغی و رنگارنگی تزیینات در و دیوار حرم، ضریح ساده و بی‌آلایش امامزاده، جای خوبی برای آرام گرفتن است. ضریح اسماعیل دیباج، از نسل آن ضریح‌های خاطره‌انگیز فولادی است که یکی یکی از بالای سر امامزادگان ایرانی برداشته می‌شوند/ عکس: عالیه سعادت‌پور

۷ گل‌های همیشه بهار
اینجا مقدمه بهشت کوچک اسماعیل است. راهرو قرار است زائر را از آن همه هیاهو و دلواپسی زندگی دور کند و او را آماده آرامشی خوشایند کند. اینجا برگ‌ها همیشه سبزند و گل‌ها همیشه شاداب. در مقبره امامزاده همیشه بهار است. بهشت کوچک اسماعیل اشاره به بهشت موعودی دارد که در انتظار اوست/ عکس: عالیه سعادت‌پور



برای رسیدن به ضریح باید از راهرویی عبور کرد که پرنده‌های رنگارنگ و رستنی‌های سرسبز سال‌هاست به دیوارش چسبیده‌اند

مدعی شده‌اند جامعی که در «مجمل‌التواریخ و القصص» به سال ۵۲۰ ه‍.ق ذکر شده، قسمتی از مقبره شعیای نبی است. اما اگر چنین چیزی درست نباشد دستگاه اسماعیل[ع] مسجد دیگری در غرب بنای حرم دارد که عمری حداقل هزار ساله دارد، این را مناره ساده و نصف و نیمه مسجد می‌گوید. مناره صاف و ساده سلجوقی انگار که در نیمه راه از رشد باز مانده و ناگهان نیمه‌کاره رها شده است. سقف مسجد شیروانی است و اندک تزئینات خرج شده در مسجد در اطراف محراب متمرکز شده است.

راه ورود به بهشت اسماعیل[ع] سردر محجوب و سرسنگینی است که در ضلع جنوبی صحن کار گذاشته شده است. همین جاست که اصفهانی‌ها می‌ایستند، دق‌الباب می‌کنند و اذن دخول می‌گیرند و همین جاست که می‌شود فرمان سنگی شاه سلطان حسین صفوی را در لوحه قرار گرفته در دل ایوان خواند. دستور بنا بر استدعای «مقرب خاقان و جالینوس زمان»، حکیم‌باشی دربار، صادر شده و مردم محله امامزاده اسماعیل[ع] را از تکلیف یراق‌پوشی در ایام محرم و بستن نخل و... معاف می‌کند. فرمان سنگی که تاریخ ۱۱۱۵ را بر خود دارد، داروغکان و عمال دارالسلطنه مزبور را مقرر داشته که «رقم مجدد طلب ندارند و از فرموده تخلف نورزند.» نخل بستن مراسمی بود که در ایام سوگواری شهیدان کربلا و قبل از روز عاشورا برگزار می‌شد. چنانچه همچنان در شهرهای کویری مرسوم است. ظاهرا آذین و تدارکات چنین مراسمی که شاهان صفوی بر اجرای آن اصرار داشتند، بار مالی زیادی را بر دوش سوگواران می‌گذاشت. در این آذین‌بندی‌ها از پَر، کاغذ طلا، آینه، شال کشمیر و قالیچه‌های ابریشمی استفاده می‌شد.

برای رسیدن به ضریح باید تمام آن اسم و رسم‌ها و فرمان‌ها را دم در گذاشت و وارد راهرویی نه‌چندان طولانی شد. قبل از تمام شدن راهرو، چهار سنگ قبر خفته در قابی آجری، ظاهر می‌شوند. نوشته‌های سنگ‌قبرها قابل خواندن نیستند و تنها اطلاعاتی که می‌شود درباره آنها به دست آورد، داستانی است که خادم امامزاده با لهجه اصفهانی تعریف می‌کند؛ در داستان خادم، سنگ‌قبرها ازآن چهار درویشی است که وقتی هنوز خبری از مقبره و آرامگاه روی مدفن پاک اسماعیل[ع] نبود، گذرشان به امامزاده افتاده است. دراویش به خاطر کراماتی که از امامزاده می‌بینند، همین‌جا ماندگار می‌شوند و نهایتا در کنار محبوبشان آرام می‌گیرند.

راهرو پر از پرنده‌های رنگارنگ و رستنی‌های سرسبزی است که سال‌هاست به دیوار راهرو چسبیده‌اند و آن را رها نمی‌کنند. نقش‌های طلاکاری شده، تمام دیواره و سقف‌ها را ازآن خود کرده‌اند. خادم امامزاده می‌گوید دالان ورودی فرشته‌هایی هم داشته که مردم با وسیله‌ای نوک تیز آنها را از بین برده‌اند. راهرو در انتهای مسیرش به دالان دیگری برمی‌خورد که از یک سو به آرامگاه شعیای نبی و از طرفی به حرم امامزاده راه دارد. دیوارهای دالان ازآن شمایل‌هایی است که به سبک نمایش‌های مذهبی سوار بر اسب، عازم میدان نبرد هستند یا آرام و متین در کنار هم نشسته‌اند و آمد و شد زوار را زیرنظر دارند. در میانه دالان، بالاخره ضریح در قاب در چوبی حرم ظاهر می‌شود. حرم، بهشت کوچک و جمع و جوری است با نورهای ملایم، بوی عود و زرق و برق نقش و نگارهای طلایی‌رنگ. ضریح حرم خوشبختانه به شکل و شمایل ضریح‌های معمول درنیامده و هنوز فولادی است و حال و هوای قدیمی دارد. کاشی‌های نخودی رنگ ازاره‌ها از کف تا ارتفاع یک متری دیوار را پوشانده‌اند. رنگ نخودی پریده را البته، قلم‌موهای رنگی به کاشی‌ها داده‌اند. رنگ‌پریدگی‌های نخودی، رنگ فیروزه‌ای درخشانی را نمایان کرده که زینت‌بخشان همیشگی امامزاده‌ها و ابینه مذهبی ایرانی‌اند. گروهی از زوار به نماز ایستاده‌اند و بعضی در حال زمزمه ادعیه‌ای هستند که روی لوحه‌های چوبی آویزان از ضریح فولادی، قلم‌کاری شده‌اند و چند نفری هم برای خودشان گوشه خلوتی را تدارک دیده‌اند. با پیگیری کتیبه‌های حرم می‌شود آیه‌هایی از سوره ملک را خواند. آسمان حرم پر است از زرق و برق نقش و نگارهای رنگارنگ صفوی.

ردپای بزرگان

صاحب مقبره امامزاده در کتیبه سردر بنا «اسماعیل‌بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب» معرفی شده و در کتیبه پنجره‌ای که بین حرم و ایوان رو به کوچه مقبره جا دارد «اسماعیل بن زید بن حسن بن ابیطالب» خوانده شده است. محدث قمی در ذکر اولاد امام‌حسن[ع] از اسماعیل پسر زید یاد می‌کند که اگر صاحب این مقبره، همان اسماعیل باشد با دو واسطه به امام حسن[ع] خواهد رسید و با سه واسطه به امیرالمومنین؛ به علی[ع]. سلسله «طباطبا»، صاحب حرم را سرسلسله خود می‌داند؛ سلسله‌ای که شخصیت‌های معروف علمی و مراجع بزرگ تقلید زیادی به آن منتسب‌اند. بزرگانی چون مرحوم آیت‌آلله العظمی حسین بروجردی و آیت‌الله سیدمحسن حکیم.

در فاصله چند متری اسماعیل بن زید، سالیان سال است که پیامبری آرام گرفته است؛ پیامبری که به دست قوم خودش سر بریده و قطعه قطعه شد و در چاه رها شد. خادم امامزاده مدعی است که زیر ضریح چوبی، همان چاهی قرار دارد که قرن‌ها پیش پیکر پیامبر قطعه‌قطعه شده به آن سپرده شده است. روایت‌ها و داستان‌های مذهبی، شعیا را مردی صلح‌طلب و خیراندیش معرفی می‌کند که ۱۱۴۳ سال قبل از میلاد مسیح به پیامبری رسیده. هرچند که در میان کتب و اسناد تاریخی دلیلی معتبر بر وجود این پیامبر در اصفهان یافت نشده اما مشهور بودن این قضیه در میان مردم شاید بتواند دلیلی بر حقانیت این مطلب باشد.

حالا یک مقبره ساده، یک سنگ قبر هرمی‌شکل و یک ضریح مشبک چوبی، به اسم او در دستگاه امامزاده وجود دارد. ضریح مشبک، پر است از آرزوها و آمال زائرانی که دست به قلم شده‌اند و هر جا توانسته‌اند، ردی از خود گذاشته‌اند. یکی با خودکار و آرزوی شفای مادر و دیگری با مداد و دعای مهر و محبت. اگر نوشته‌ها و نام و نشان‌های سازندگان مقبره و ادعای خادم امامزاده درست از آب دربیاید، دستگاه امامزاده را باید یکی از مکان‌های مقدس باستانی بدانیم؛ یکی از امامزاده‌های پرنقش و نگار و با اصل و نصب و بی‌سر و صدا، در آرامش کوچه‌ای از کوچه‌های خیابان هاتف اصفهان ■



{مردم‌شناسی}

بی‌کران نمک

سفری به دریاچه نمک قم، بزرگ‌ترین معدن سطحی ایران

فاطمه یزدی / عکس: محمدمهدی بهمنی

روی جاده‌ای که در جاده نیست، بولدوزر و کامیون در رفت و آمدند. در میان دریاچه‌ای که دریاچه نیست، بسیاری غرق می‌شوند. روی آبی که آب نیست، مردان بسیاری راه می‌روند و پشت جزیره سرگردانی که سرگردان نیست، سرگردانی موج می‌زند. اینجا هیچ چیز آن چیزی که باید نیست. اینجا دریاچه نمک قم است. دریاچه‌ای به وسعت هزار و هشتصد و اندی کیلومتر مربع، دریاچه‌ای یادگار زمین و زمان ۲۵ میلیون سال جوان‌تر؛ دریاچه‌ای که دریاچه نیست؛ معدن نمک است؛ بزرگ‌ترین معدن سطحی ایران.



گُل‌های نمکین>
گل‌کلم‌های کوچک را ناخالصی‌های نمک ساخته‌اند. این گل‌کلم‌ها روی شورابه‌های نمک ساخته می‌شوند و سفیدی بی‌کم و کاستشان به‌خاطر درصد بالای پتاس در آنهاست. نمک طعام سفید نیست، بلوری است، برق می‌زند و زیر نور آفتاب خودنمایی می‌کند

«و معدن نمکی در آن ولایت که بلیناس حکیم، او را طلسم نموده و آن آبی است که جاری شده، نمک می‌بندد و مالکی ندارد و بر همه کس مباح است.» صاحب «آثار البلاد و اخبار العباد»، دریاچه نمک قم را طلسم شده می‌دانست؛ طلسمی که نابلدان را گرفتار خود می‌کند و ناآشنایان را به کام مرگ می‌کشاند. طلسم این دریاچه را مردمان بسیاری گشوده و نابلدها بدان گرفتار شده‌اند.

برای فرار از گرفتاری‌هایی که در انتظار ناآشنایان نشسته است، باید دست به دامان بلدراه و آشنایان دریاچه شد. جاده منتهی به دریاچه از میان گز و طاق‌های کوتاه و بلند خاکی عبور می‌کند و به جاده‌ای وصل می‌شود که جاده نیست، سراسر نمک است؛ جاده نمکی، تکه‌ای از دریاچه است که زیر بار آمد و شدها صاف و یکدست شده، یک تکه از پوسته سخت نمکینی که دریاچه روی غوغای درونش گذاشته تا دل مهمانانش را نلرزاند و به جای صدای موج، صدای خرد شدن بلورهای نمک سکوت کویر را بشکند. تا چشم کار می‌کند، سفره نمک پهن است. سپیدی یکدست سفره را نقش‌های نمکی پر کرده‌اند؛ نقش‌هایی که بر چهره دریاچه موج می‌اندازند را آب و نمک و خورشـــید خلق کرده‌اند. در شرق قم و شمال آران و بیدگل دریاچه‌ای است که یک دریا نمک و نقش و چند جزیره و قدری هم آب دارد.

هر چه در کان نمک رفت، نمک شد

«خدا به دادمان برسد، آدم کافی است که به مسافت برد صدای یک آدم از حاشیه کویر فاصله بگیرد تا در گل و لای فرو برود و بی‌آنکه چاره‌ای داشته باشد، نابود شود.» چوپان‌های صفوی شوخی نمی‌کردند. آنها در این کویر روزگار گذرانده بودند و زیر و بمش را می‌شناختند؛ «یک کاروان بزرگ همیشه با این خطر روبه‌روست که قشر نمک به ناگهان زیر پای کاروان بشکند و همه کاروان غرق شوند.» سیاح آلمانی، «سون هدین» لابد وقتی این نقل‌ها را می‌شنیده، ترس و وحشـــت را در چشـــمان آنها دیده بود که کلمه به کلمه گفته‌هایشان را در کتابش (کویرهای ایران) هم ثبت کرده تا هر که کتابش را می‌خواند، هم بداند. روی نزدیک به دو هزار کیلومتر مربع مساحت دریاچه نمک قم را قشری از نمک پوشانده که گاهی قطور است و سرسخت و گاهی باریک و شکننده. گاهی زیر بار کامیون و بولدزر خم به ابرو نمی‌آورد و گاهی تاب نگه‌داشتن وزن یک انسان هم را ندارد. دریاچه با کسانی که پروایی از او ندارند، مدارا نمی‌کند. با آشنایانی هم که او را دست کم بگیرند، مهربانی نمی‌کند. «شوفر بود؛ شوفر قدیمی. کسی نبود که به این سادگی گُم بشه...» دست‌های پر از شوره «کمال آرانی» در آسمان سفید دریاچه می‌چرخد و روی یک نقطه سفید میان پهنه بیکران نمک می‌ایستد؛ «شنبه بعدازظهر بود که از اینجا حرکت کرد و مسیر جاده رو رفت. نمی‌دونم خوابش می‌بره، چطور می‌شه که منحرف می‌شه و شب می‌ره تا باتلاق‌های زیر آب شیرین. ماشینش فرو می‌ره و یه کلمن آبم بیشتر نداشته. شب اونجا می‌مونن و صبح بلند می‌شن ماشینو در بیارن.» گره بر ابروهای نمک نشسته‌اش می‌اندازد؛ «بچه ده ساله‌ش هم باهاش بوده.» دریاچه بی‌رحم می‌شود وقتی او را دست کم بگیرند. محمد حدادی ۴۵ ساله هم دریاچه را دست کم گرفته بود و «نتونسته بودن ماشینو دربیارن. راه می‌افتن تا خودشونو برسونن اینجا ولی تو مسیر آبشون تموم می‌شه و اول بچه از بین می‌ره، بعد هم پدرش از غصه دق می‌کنه واســـه خاطر بچه. یه روز بعد ما پیداشون کردیم. تو بلندیا دوربین انداخته بودیم که یه سیاهی پیدا شد. خودش اونجا افتاده بود، بچه هم یه کیلومتر اون طرف‌تر.» قصه که به پایان ناخوشش می‌رسد، آقا کمال سرش را تکان می‌دهد و حسرتش را لای حرف‌هایش بیرون می‌ریزد؛ «اینجا اگه حواست جمع نباشه، گم می‌شی و هیچکس نمی‌تونه به دادت برسه.» جایی که آرانی می‌گوید، همان جایی است که عطار نیشابوری هم از گم شدن در آن خبردار بوده؛ «کسی کاندر نمکسار اوفتد گم گردد اندر وی.» اما اینجا همیشه بی‌رحم نیست، دریاچه با آشنایانش سر ستیز ندارد.

آرانی‌ها، دریاچه نمک را بهتر از همه می‌شناسند. کمال آرانی به همراه پدر، پسر، برادرزاده، خواهرزاده و برادرش، همه نان این دریاچه را می‌خورند. ۱۴ ساله بوده که با پدرش وارد دریاچه شده و حالا ۳۰ سالی هست که دریاچه را رها نمی‌کند؛ دریاچه‌ای که سوی چشم پسرش را از او گرفته: «بعضی چشم زاغ‌هایی که میان اینجا، چشمشون سفید می‌شه، حتما باید عینک بزنن.» به چشم‌های زاغی که پشت عینک ته استکانی درشت‌تر به نظر می‌رسند، اشاره می‌کند؛ «چشمای پسر خودم اینجا خراب شد، رفت رو هفت و هشت. عمل کرده اما حالا باید همیشه یه عینک مخصوص بزنه.» کمال و پسرش، (کامران) فقط آخر هفته به خانه‌هایشان می‌روند، اینجا خانه دوم آنهاست؛ همان جایی که همه کارها دست آرانی‌هاست؛ اینجا دریاچه نمک آرانی‌هاست. نام دریاچه با قم پیوند خورده اما دریاچه در قم باتلاقی است و کسی را به خود راه نمی‌دهد. آرانی‌ها و بیدگلی‌ها حالا همه دریاچه را به تسخیر خود در آورده‌اند و نان نمک دریاچه را به خانه خود می‌برند؛ نمکی که تمامی ندارد و دارد!

جان من حق نمک منظور دار...

«به من خبر داده معتمدی که هر که از آن نمک بارگیـــری کرده، قیمت نمک را در معدن نگذارد، الاغش لنگ می‌شود.» سالیان سال است که از دریاچه، نمک برداشت می‌شود و هیچ «قیمتی» در دریاچه گذارده نمی‌شـــود و الاغ کسی هم لنگ نمی‌شود. صاحب «آثار البلاد» لابد اینها را نقل کرده تا کسی بی‌پروا و بی‌حساب و کتاب نمک برداشت نکند و به دریاچه فرصت بدهد تا نمک‌سازی کند و دریاچه بماند. آرانی‌های در کار نمک، روی دریاچه، حوضچه‌هایی با اندازه‌های مختلف درست می‌کنند. زمانی با بیل و کلنگ و حالا با بولدزر یک لایه ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متری از نمک را برمی‌دارند و سه تا چهار هفته منتظر می‌مانند تا آب دریاچه همراه نمک‌هایش حوضچه را پر کند. حالا نوبت خورشید است که آب حوضچه را بالا بکشد و نمک را باقی بگذارد. نمک‌های متبلور شده شب‌ها در حوضچه پایین می‌روند و آن پایین یک لایه نازک تشکیل می‌دهند. روز بعد دوباره آب و خورشید دست به کار می‌شوند تا لایه نمک به مرور قطورتر شود. حالا نوبت همان بیل و کلنگ و لودرهاست. لایه نمک تشکیل شده برداشـــت و جایی همان نزدیکی روی هم انباشـــته می‌شود. کوه‌های نمک مصنوعی در کنار حوضچه‌ها تکثیر می‌شوند تا وقت رفتن شود. نمک‌های برداشت شده زمانی با شتر و حالا با کامیون دریاچه را ترک می‌کنند و روانه سفر می‌شوند. زمانی مستقیما وارد خانه‌های ایرانی می‌شدند و حالا اول به ســـراغ کارگاه و کارخانه می‌روند. نمک‌های دریاچه نمک البته حالا بیشتر روانه آبادان می‌شوند و پتروشیمی‌اش.

مردان نمکی دریاچه، مراقب رنگ روی نمک‌ها هم هستند. نمک خوراکی را باید قبل از کدر شدن برداشـــت کرد، قبل از آنکه باد با خودش ذره‌هایی را بیاورد که انگ ناخالصی به نمک بزنند؛ «بیشتر از ۵ درصد منیزیم داشته باشه، نمی‌خرن. خیلی به‌شون ضرر می‌خوره، دیگ‌های بخارو از بین می‌بره.» آرانی‌ها چشم‌های تیزی دارند و نمک خالص و ناخالص را به‌راحتی تشـــخیص می‌دهند. کمال و خانواده‌اش سال‌هاســـت کـــه از همین نمک در نمکدان‌هایشان می‌ریزند؛ «نمک باید شیشه‌ای باشه، هرچه سفیدتر باشه، گچ و منیزیمش بالاتره، اینایی که برق می‌زنه، نمک طعامه.» آنها راه تصفیه خانگی نمکی را هم می‌دانند: «نمک رو می‌ریزی تو آب شیرین، زیر و رو می‌کنی. می‌ریزی تو پاله، تو آبکش. بعد با دست می‌ریزی رو گونی. آب که بره نمک می‌مونه. آب شیرین سولفات منیزیم و پتاسو می‌شوره و با خودش می‌بره و نمک خوب می‌مونه.» نمک خوبی که ابن‌سینا در دانشنامه علایی از آن یاد کرده: «نمک قم از پاکیزه‌ترین و خوب‌ترین نمک‌هاست زیرا که آن آبی است که در آن حالت که فشرده می‌شود، صافی است و هیچ خاک با آن آمیخته نشده است.» و «دیگر آنک هیچ کس آن را منع نمی‌تواند کرد در تصرف و خراج بر آن نمی‌توان نهادن و هرگاه که منع کنند یا خراج بر آن نهند آب منقطع شود و ناپدید گردد و هیچ اثر نمک آنجا نماند.» اثر نمک اگر نماند، دریاچه با تمام زیبایی و شگفتی‌هایش تمام می‌شود...



حوض نمک
لایه‌های سرسخت و رنگارنگ نمک را بولدوزر زیرورو می‌کند و جابه‌جا تا حوضی این‌چنین ساخته و آب و نمک در آن جمع شود؛ تا خورشید دست به کار شود، آب را تبخیر کند و نمک باقی بگذارد. لایه‌های نمک رنگی، رنگشان را از ناخالصی‌هایشان دارند اما لایه‌های نمکی که در این حوضچه ساخته می‌شوند، فرصت چندانی برای رنگ‌پذیری ندارند

زانچه در کان نمک هست...

«به قشرهای نمکی که قبلا دیده بودیم، شباهت چندانی نداشت. سطح نمک به صورت کثیرالاضلاع قطعه‌قطعه شده است و این کثیرالاضلاع‌ها معمولا هشت ضلعی هستند و حدود یک متر قطر دارند... رنگ این قطعات فقط در جاهایی که از هم جدا شـــده‌اند، سفید است و بقیه جاها رنگ خاک و گل دارد....» سون هدین، پولیگون‌ها یا همان چندضلعی‌های نمکین کویر را با تمام جزئیاتشان توصیف می کند. اشکال نه چندان منظمی که به کندوی نمک می‌مانند و سرگذشت چندان روشنی هم ندارند. زمین‌شناسان تشکیل این چندضلعی‌ها را به دو دلیل می‌دانند. یا به دلیل تبعیت لایه‌های نمک از لایه‌های رسی زیرینشان یا به علت سیستم متبلور شدن نمک. تعدادی از این کارشناسان بر این باورند که وقتی سطح دریاچه خشک می‌شود، لایه‌های نمکی که روی لایه‌های خشک رسی تشکیل شده‌اند، درست روی لبه‌های ترک‌خورده رس بالا می‌آیند و چندضلعی‌ها یا پولیگون‌ها را می‌سازند. تعدادی بیشتری هم معتقدند که پولیگون‌ها براساس سیستم تبلور نمک شکل گرفته‌اند؛ چراکه بلور نمک خالص چندضلعی است و وقت تکثیر این بلورها این اشکال هم تکثیر و پولیگون‌ها را خلق می کنند. خانواده آرانی برای پولیگون‌ها نام محلی گذاشته‌اند؛ «تنبوره، یعنی خشک و لاغر. تنبوره‌ها اگر بارون نباشه، دیواره می‌بندن تا ۵۰-۴۰ سانت هم بالا می‌یان.» دریاچه جدای از کندو، گل کلم هم دارد؛ گل کلم‌های نمکین کوچکی که سفیدترین داشته‌های دریاچه‌اند و هرجا درصد خلوص نمک کمتر باشـــد، رشد می کنند. وقتی فقط نمک در کار نباشد و املاح دیگر وارد قصه شوند، پولیگون‌ها ساخته نمی‌شوند.

سفره نمکین دریاچه تکه‌های بزرگ سنگی هم دارد؛ دریاچه‌ای که دریاچه نیست، جزیره هم دارد؛ «کشتی و صاحباش به سنگ تبدیل شدند و تو دریاچه سرگردون شدند، اونا غضب شدند به‌خاطر گناهانی که کردند.» آرانی‌ها هم این قصه را می‌دانند؛ «من رفتم، دیدم، کشتی نبود. می‌دونم اون یه جزیره اســـت اما خب مردم می گن این قصه‌هـــا رو.» آقا کمال قصه دیگری هم می‌داند؛ «هرکی از جزیره اون‌ورتر بره، سرگردون می‌شه، به همین خاطر اسمش سرگردونیه.» جزیره سرگردانی یکی از شش جزیره دریاچه و بزرگ‌ترین آنهاست؛ جزیره‌ای که در میان دریاچه جا خوش کرده و ذهن قصه‌پردازها را قلقلک می‌دهد.

چشمه نوش است یا کان نمک

یک میلیون سالی هست که دریاچه چنین وضعیتی دارد اما قصه تولدش به ۵ تا ۲۵ میلیون سال پیش بازمی گردد. گسل‌هایی مثل گسل مرنجاب مدام زمین و زمان را می‌تکاندند تا اینکه در شرق قم و شمال آران و بیدگل یک «فرونشست تکنوتیکی» اتفاق افتاد؛ حرکات زمین باعث شد قسمتی از پوسته دچار نشست شده و جایی در میانه‌های دریاچه زمین گود شود. آب‌های جاری زمین‌های اطراف هم از این نشست خبردار شدند و به سمتش جاری. آب‌ها از شوره‌زارها و زمین‌های پر از نمک و رس و زغال و ... گذشتند و هرچه می‌توانستند با خود برداشتند و به سمت گودال سرازیر شدند تا دریاچه بزرگ نمک را خلق کنند. وقتی دست و بال آسمان تنگ شد و باران نبارید، خورشید تا می‌توانست از دریاچه آب برداشت و برد تا دو سوم دریاچه را پوسته سخت نمکین فرا بگیرد و این دریاچه، دریاچه نمک باشد. قره چای و رود شور و جاجرود آن‌قدر با خود نمک و املاح به دریاچه آورده بودند که بدون آب هم دریاچه، دریاچه می‌ماند؛ دریاچه‌ای از نمک و سدیم کلرید، سدیم سولفات، منیزیم کلرید و منیزیم سولفات.

منیزیم، هشتمین عنصر فراوان در قشـــر خارجی زمین به‌صورت ترکیب‌های محلول در آب دریاها یا به‌صورت سنگ معدن منیزیم کلرید در طبیعت یافت می‌شود. میزان منیزیم استحصالی از آب دریا تنها ۰/۲ تا ۰/۳ درصد است، در حالی که میزان منیزیم استحصالی از دریاچه نمک ۳۵ تا ۵۰ برابر منیزیم آب دریا (یعنی ۱۰ تا ۱۴/۷ درصد) برآورد شده است. و این

کمال آرانی یکی از جزایر دریاچه را سرگردانی می‌نامد؛ «هرکی از جزیره اون‌ورتر بره، سرگردون می‌شه، به همین خاطر اسمش سرگردونیه»

یعنی شورابه‌های دریاچه نمک یکی از غنی‌ترین معادن و منابع عظیم تولید منیزیم به‌شمار می‌آیند. علاوه بر این، هزینه استحصال منیزیم از دریاچه نمک حتی قابل مقایسه با منیزیم استحصالی از آب دریا نیست و از هر ۱۰۰ کیلوگرم نمک دریاچه ۱۰ تا ۱۴ کیلوگرم منیزیم به‌دست می‌آید و این یعنی دریاچه نمک فقط دریاچه نمک نیست، سفره‌ای است که در کویر ایران پهن شده تا هر که می‌خواهد، بر سر خوانش بنشیند و هر چه می‌خواهد بردارد، البته به قاعده و به اندازه.

بر نان و نمک بنشسته‌اند...

«ای فرزند! هوش دار! چاره آن است که خود را چون ساربانان بسازی و بار نمک برداری و به دژ ببری. در دژ نمک نیست و آنجا هیچ کالایی را گرامی‌تر از نمک نمی‌شمارند. بدین گونه تو را به دژ راه خواهند داد.» رستم کاروانی از شتر برداشت و بر آنها نمک بار کرد و سلاح جنگ را در زیر آن پنهان ساخت و تنی چند از خویشان دلیر خود را همراه کرد و روانه دژ شد. دیدبان آنان را دید و به مهتر دژ خبر برد و او کسی فرستاد و دانست نمک بار دارند. شادمان شد و رستم و یارانش را به درون دژ راه داد. رستم چرب‌زبانی کرد و نمک پیشکش برد و مهتر را سپاسگزار خود ساخت. اهل دژ به گرد کاروان درآمدند و به خرید نمک سرگرم شدند.

نمک‌دژی را که نریمان و ســـام از فتحش بازمانده بودند، تسخیر کرد. نیای منوچهر سر از فرمان فریدون پیچیده بود و او نریمان را به دژ فرستاده بود تا آن را تسخیر کند. نریمان چند سالی تلاش کرده بود اما به درون دژ راه نیافته بود. سربازان دژ هم سنگی بر سر او انداخته و او را کشته بودند. سام به خونخواهی پدر رفته و دژ را محاصره کرده بود اما ساکنان دژ نیازی به بیرون نداشتند و تسلیم نشدند. سام هم خسته از محاصره برگشت تا نوبت به رستم رسید و به تدبیر زال او با نمک طلسم دژ را شکست، کار ناتمام سام و نریمان را نمک تمام کرده بود.

این داستان شـــاهنامه فردوســـی اما اولین حضور قاطع نمک در تاریخ نیست. انسان خام‌خوار نمک بدنش را از گوشت حیوانات و ماهی تامین می کرد اما در عهد نوسنگی، انسان کشاورز پروتئین‌هایی را مصرف می کرد که کلرید سدیم بدنش را دفع می کرد. پس او ناگزیر به جبران این کمبود شد و نمک را وارد زندگی خود کرد. نمک از فساد مواد غذایی جلوگیری می کرد، زخم را ضدعفونی می کرد و در طب و کشاورزی و رختشویی حضور پررنگی داشت، اما سهم عمده اهمیت نمک، از آنِ سفره بود و اطعمه و اشربه. طولی نکشـــید که زندگی بدون نمک غیرممکن نمود و نمک شورش‌ها به پا کرده و جنگ‌ها به راه انداخت. نمک جان‌ها داده بـــود و گهگاه جان‌ها هم می گرفت. البته در آنجا که نمک نبود یا کمتر بود، نه در ایران بزرگی که همیشه نمک داشته و دارد. گرچه سفره‌های گسترده نمک در ایران هم هرگز سبب نشـــد، این طعم‌دهنده و تمیزکننده سفید کم‌ارزش جلوه کند. در دوره هخامنشی نمک از دارایی‌های شاه محسوب می‌شد و از آن مالیات دریافت نمی‌شد اما سلوکی‌ها به نمک مالیات بستند تا عواید دولتی بیشتر شود. با ورود اسلام دوباره مالیات دست از سر نمک برداشت، چراکه مسلمانان این نوع معادن را همچون آب می‌دانســـتند و بر آن مالیات نمی‌بستند. نان از سفره ایرانی‌ها به فرهنگ‌شان هم سرایت کرده است.

عیار تازه‌وارد وضو می گرفت، توبه می کرد و مناجات. به میانه میدان می‌آمد و سلام می کرد و جام جوانمردی را سر می کشید تا به جرگه جوانمردان بپیوندد. جامی پر از آب و نمک تا حق آب و نمکی را که خورده نگه دارد و در اجرای عدالت قدم بردارد؛ چراکه عیاران معتقد بودند «همه چیز از نمک اصلاح پذیرد.» نمک در ادبیات و فرهنگ عامه آمد و ماندگار شد. نمک پرورده، نمک کور، نمک‌داغ، نان و نمک خورده، نمک تازه کردن و صدها نمک دیگری که وارد ادبیات پارسی زبانان شد تا نمک همیشه بر سر زبان بماند و هر که و هرچه را می‌تواند نمک‌گیر کند؛ تا میزبان ایرانی به مهمانش بگوید «آن‌قدر باش که با هم نمکی تازه کنیم.» ■

{مردم‌شناسی}

سنگی به رنگ آسمان

گزارش اختصاصی سرزمین‌من از معدن نیشابور

حسن احمدی فرد

عکس: رضا قاسمی زرنوشه

< گروه فیروزه‌جور

کار انفجار دینامیت که تمام بشود، فیروزه‌جورها می‌آیند و سنگ‌های خرد شده را می‌گردند تا رگه های فیروزه را بیابند. اگر رگه‌فیروزه در سنگ بزرگی، پنهان مانده باشد، باید سنگ را با چکش خرد کنند تا فیروزه نمایان بشود؛ این کار هر روز آنها است

عکس: مهدی بلوریان

تونل‌های فیروزه‌ای >

تونل‌های تودرتوی معدن فیروزه، چند هزار سال است که نیشابوری‌ها را به رگه‌های فیروزه می‌رساند. همه جای کوه فیروزه دارد. حتی دیواره ها و سقف تونل، عجله‌ای هم در کار نیست. فیروزه‌ها، همان جا هستند تا کار در طبقات بالا تمام بشود. آن وقت نوبت به این فیروزه‌هایی می‌رسد که روی دیوار و سقف‌ها باقی‌مانده‌اند/عکس: امیرخسروشاهی

گنج نیشابور همین جا پنهان است. زیر لایه‌لایه همین کوه که آرام و بی‌صدا هزاران سال است خوابیده. سراغ فیروزه را در شش طبقه پیچ در پیچ و نزدیک ۱۰۰ غار تودرتو و تاریکش باید گرفت. همان سنگی که در تمام جهان مشهور است و قیمتی. فیروزه سنگ آباء و اجدادی ایرانیان است. معدن کاران روستای «معدن»، سال‌ها و بلکه قرن‌هاست که فیروزه نیشابور را به سختی از دل سنگ جدا می کنند و به بازارهای جهانی می‌فرستند تا آبی درخشان این سنگ، نمادی از ایران‌زمین باشـــد. معروف ترین فیروزه ایران، فیروزه معدن نیشابور، از ۳هزار سال قبل استخراج می‌شده. این را از اسکلتی چند هزار ساله که دو سال پیش در نزدیکی معدن پیدا شده و فیروزه تراش‌خورده‌ای در کمربندش داشت می‌شـــود فهمید. معدنی که معروف ترین نوع فیروزه‌اش «ابواسحاقی»است، سنگی محبوب نزد پیشینیان که آن را به حضرت اسحق(ع) نسبت می‌دهند. این معدن در ۵۵ کیلومتری شمال‌غربی نیشابور هنوز یکی از معروف ترین فیروزه‌ها را در جهان دارد، اما معدنچیان هنوز به شیوه پیشینیانشان این معدن را می کاوند.

«رسم شاهان چنان بوده است کی چون آفتاب به حمل شدی، اعنی سر سال نو، جواهر قیمتی و فیروزه حاضر کردندی و در آن نگریستندی برای فال نیکو» این را نویسنده کتاب «عرایس الجواهر» در قرن هشتم از محبوبیت سنگ فیروزه نقل می کند، چرا که «فیروزه با خود داشتن به فال نیکو دارند و گویند هر که با خود دارد بر خصم، فیروزی یابد.» فیروزه از سنگ‌های قیمتی است که حداقل از هزاره دوم قبل از میلاد در ایران به عنوان سنگ تزئینی و سنگ خوش‌یمن مورد اســـتفاده بود. فیروزه که در زبان پهلوی پرنگ و پیروزاک نامیده می‌شود برای دوری از چشم زخم و حضور نیروی الهی در انگشتر و گردن‌آویزها مورد استفاده بود. به نوشته عرایس‌الجواهر در دوره ساسانی غیراز کاربرد تزئینی، از آن ظروفی هم برای سلاطین می‌ساخته‌اند: «چون عرب بر عجم ظفر یافت انایی (ظرفی) مثل قدحی هم از اصطخر فرود آوردند و پیش (...) عمر بنهادند که ده من آب در آن می گنجید. او بفرمود تا بشکستند و هریکی نگینی از آن برداشتند.»

کوه برکت

اینجا هر قدم اشتباه، هر کلنگی که اشتباه فرود بیاید و هر فتیله دینامیتی که اشتباهی آتش بگیرد، می‌تواند اژدهای مرگ را بیدار کند. موج انفجار، اصابت تکه سنگ‌ها، سقوط به غارهای طبقات پایین و حتی دود سمی ناشی از انفجار می‌تواند مرگ‌آفرین باشد. برای آنها که این کوه را کمر به کمر و غارهایش را مثل کف دست می‌شناسند اما، سیاهی معدن جای زندگی هم هست. رگه‌های آبی فیروزه را از لا به‌لای سنگ‌ها بو می کشـــند: «کوه را بهتر از خانه خودمان می‌شناسیم، می‌دانیم که هر غاری به کدام غار دیگر راه دارد، بدون آنکه نقشه‌ای باشد.» «سیداحمد حسینی» که موهایش را در همین معدن سفید کرده، انگشت روی سرش می گذارد؛ «نقشه اصلی همین جاست.»

سرش را که بلند می کند، نور چراغی که در دســـتش دارد خط سفیدی در تاریکی معدن باز می کند. غیراز این نورها، تاریکی اینجا را فقط چراغ‌های کم‌نور روی ســـقف غارها روشن می کند. از ورودی معدن، لباس و کلاه ایمنی دست‌مان دادند و پشت‌سر قدیمی‌های معدن به راه افتادیم تا مسیرهای تو در توی غار را به ما معرفی کنند. این راهروها و غارها را اهالی «روستای معدن» کنده‌اند تا به فیروزه برسند. «از قدیم اینجا همین‌طوری بوده. بعضی مسیرها را پدربزرگ‌های خودمان کنده‌اند. بدون نقشه هم می‌دانستند، چطور باید کوه را طبقه طبقه تراشید تا فیروزه را بیرون آورد. اینجا همه اهالی جنس کوه را خوب می‌شناسند. اصلا خودشان

به مهندس‌ها می گویند که کجا را بکنند.» سیداحمد این‌ها را می گوید، کسی که ۴۵سال از عمر ۵۶ ساله‌اش را در این دالان‌های تنگ و تاریک گذرانده تا امروز که «استادکار» معدن است. سیداحمد حسینی هنوز هم مثل جوان‌ها ساعت هشت صبح به اینجا می آید و بعدازظهر دست و رویش را می‌شوید و می‌رود. از ۱۵۰ نفری که از روستای معدن هر روز صبح دم در معدن می‌آیند، همه با هم کار نمی کنند. جدای از کادر اداری، نگهبانان و محافظان معدن، بقیه کارشان تقریبا نوبت به نوبت است. همه‌چیز به کار در «پیشکار»ها بستگی دارد. پیشکار، همان دالان‌ها یا غارهایی است که در هر طبقه معدن وجود دارند و در آنها باید دنبال فیروزه گشت. در معدن هم همیشه شش تا هشت پیشکار فعال وجود دارد. «هر پیشکار یک استادکار می‌خواهد و یک ناظر. پنج، شش کارگر هم زیر نظر استادکار کار می کنند. استادکار به تجربه پیش‌بینی می کند تا کدام طرف را باید کند تا به رگه فیروزه رسید.» سیداحمد این را می گوید و چراغ را می‌تاباند به یک دیواره و تکه‌ای پنیر مانند را از سنگ‌های کوه می کند: «به این می گویند پی. دست بزنید، مثل پی حیوان نرم است. کار ندارم مهندس‌ها اسمش را چی گذاشته‌اند، ما اسم‌های خودمان را داریم. دنباله این رگه را که بگیریم، به فیروزه می‌رسیم.» اینکه سیداحمد دستش گرفته «فسفات مس» است و مشاهده فسفات مس در یک محل نشان می‌دهد که

بامته سوراخ‌هایی به عمق ۸۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متر روی دیواره معدن درست می‌کنند تا با کمک دینامیت، فیروزه را بیرون بکشند

رگه‌های فیروزه نزدیک است. باقی حرفش را می گیرد: «پی هرقدر چرب‌تر باشد، فیروزه هم مرغوب‌تر است. پی خشک، فیروزه‌اش خوب نیست. فیروزه خوب جایی هست که آب باشد. مثل طبقات پایین معدن» سیداحمد استادکار که رد چربی را نشان می‌دهد، در پیشکار همه چیز آداب خودش را پیدا می کند. نوبت «کوه‌بُر»هاست تا به اصطلاح خودشان «چاله» بزنند. با مته سوراخ‌هایی به عمق ۸۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متر روی دیواره معدن درست می کنند تا با کمک دینامیت، فیروزه را از دل سنگ سیاه بیرون بکشند. برای هر انفجار هفت، هشت چال لازم است. بعد از آن کوه‌بُرها کنار می‌روند و نوبت «آتشبارها»ست؛ همان‌ها که متخصص کار گذاشتن دینامیت هستند. دیگر کاویدن معدن به مراحل خطرناکش رسیده. آتشبار، دینامیت‌ها را ته چاله‌ها جاسازی می کند، روی آنها را گِل می گیرد و سرِ فتیله همه دینامیت‌ها را به چاشنی

اضافات فیروزه‌ای

«بیگارها» یا خاک و سنگ اضافی معدن، از حفره‌هایی به اسم کشو داخل واگن‌ها ریخته می‌شود. واگن‌کش‌ها، بیگارها را روی ریل می‌کشند تا بیرون از معدن در جای دیگری تخلیه کنند. اما کار معدنچی‌های نیشابور هنوز با بیگارها تمام نشده. بیگارها در چاله شسته می‌شوند تا اگر فیروزه ای لابه‌لای خاک و سنگ مخفی شده به چشم بیاید/ عکس: امیرخسروشاهی

آب، مثل باران از سقف، شکاف سنگ‌ها و دیوار شره می‌کند و کف تونل را پوشانده. اصل فیروزه اینهاست. فیروزه اینجا مثل تیله است

الکتریکی وصل می کند. ناظری هم هست تا کار درست پیش رود. او همه‌چیز را چک می کند و نگاهی به سیداحمد می‌اندازد. همه مراقبند. یکی از کوه‌بُرها ما را تا انتهای تونل می‌برد. بقیه هم ده متری عقب رفته‌اند و صورت‌شان را از محل چال بر گردانده‌اند. ناظر چاشنی را که فشار می‌دهد، صدای انفجار تونل را پر می کند.

طبقه طبقه فیروزه

دود و گرد و غبار تمام تونل را پر کرده و به همه‌جا گِل پاشیده شده. به قول یکی از آتشکارها فعلا اینجا جای ماندن نیست. با آنکه از تونل بیرون آمده‌ایم، اما نفس کشیدن سخت است. همه که بیرون می‌آیند در تونل را می‌بندند تا دود و غبار سمی از تونل خارج شود. کارگرهای «فیروزه‌جور» باید صبح فردا اینجا باشند و لابه‌لای سنگ‌های منفجر شده، دنبال فیروزه بگردند. کار امروز برای جویندگان تمام شده، اما سیداحمد ما را به تونل اصلی برمی گرداند تا از نردبان فلزی به طبقه بالا ببرد: «یک وقت با اولین انفجار به فیروزه می خوریم، اما یک وقت‌هایی ۱۰۰ متر جلو می‌رویم، اما دریغ از یک رگه.» با آنکه در تونل‌ها از هواکش خبری نیست، اما مهندسان اولیه معدن اینجا را طوری کنده‌اند که در همه طبقات، هوا به اندازه کافی وجود دارد. پله‌های لوله‌ای را به سختی بالا می‌رویم تا در طبقه ششم به «غار زاک» می‌رسیم؛ این غار تقریبا ۲۵۰ متر از سطح ورودی معدن ارتفاع دارد. از صدها غار حفر شده در معدن که هر کدام هم برای خودشان اسمی دارند. اینجا کارگرها مشغول «فیروزه جوری» هستند. تیغه‌ای چوبی به دست دارند که سنگ‌ها را با آن می کاوند. آنهایی را که رگه فیروزه دارند، در یک گونی می‌اندزند. سنگ فیروزه گاهی اندازه تیله است و گاهی هم باید آن را با دو دست داخل گونی گذاشت. خاک و سنگی را هم که به نظر می‌رسد فیروزه ندارد، می‌ریزند داخل یک گاری. به این خاک و سنگ‌ها «بیگار» می گویند. آنها را در حفره‌ای چاه‌مانند خالی می کنند که در تمام شش طبقه معدن به هم راه دارند. در هر طبقه معدن، بیگارها را داخل واگن‌هایی خالی می کنند که با ریل به خارج معدن منتقل شوند. سیداحمد نور چراغ را روی جایی از سقف می‌اندازد: «ببین این‌ها همه فیروزه است، اما این سقف را هنوز «به هم نزده‌اند» این فیروزه‌ها را گذاشته‌اند که بشود رفت طبقات بالا. اینجا همه‌چیز حساب و کتاب دارد. باید جوری کند که طبقه بالای سر نریزد. هر وقت کارشان در طبقات بالا تمام شد، فیروزه اینجا را هم در می‌آورند، اینجا فعلا انبار است.»

سیداحمد حسینی می گوید که پدرهای آنها هم همین کار را می کرده‌اند، با امکانات خودشان البته. به جای مته، تیشه و دیلم داشته‌اند. آتشباری هم اگر بوده با باروت دست‌ساز خودشان بوده. به گفته سیداحمد؛ «گَوَن می‌سوزانده‌اند. ریشه گون یک جور روغنی دارد که درست مثل نفت و فتیله عمل می کند؛ تا ساعت‌ها می‌سوزد. اینجا هم که گون کم نیست.» سیداحمد ما را از چندین نردبان پایین می‌برد تا پیشکار پایین یا «تونل آبدار» را نشان‌مان دهد که ۸۰ متر در زیرزمین است. اما قبل از آن باید یک بارانی بلند تنمان کنیم. نردبان‌ها لوله‌هایی هستند که به هم پیچ‌خورده‌اند و اگر در این دالان تاریک لیز بخوریم، شکستن دست و پایمان حتمی است. اما سیداحمد چنان راحت پایین‌می‌رود انگار اینجا یک پلکان آجری است. آب، مثل باران از سقف، شکاف سنگ‌ها و دیوار شره می کند و کف تونل را پوشانده. یک پمپ دائم کار می کند و آب گل‌آلود را از معدن بیرون می‌برد. خیسی و رطوبت، سرمای اینجا را بیشتر کرده، اما به قول سیداحمد اینجا ارزش کار کردن را دارد: «فیروزه اینجا مثل نخود و لوبیا است، مثل تیله است. اصل فیروزه اینهاست. ما به اینها می گوییم خاکه اما در بازار اسمش را گذاشته‌اند عَجَمی. هر جایی که این فیروزه باشد، یک لایه خاک دورش را گرفته. آتشباری که بکنیم، خود فیروزه جدا می‌شود و دانه دانه می‌افتد روی زمین.» اینجا پایین‌ترین نقطه معدن است، انگار تمام سنگینی کوه افتاده روی سینه‌هایمان، سرما و خیسی لباس‌ها هم مزید بر علت شده. دیگر



> از معدن تا ویترین
تمام این سنگ‌هایی که طلا و نقره را به زیبایی تزئین کرده‌اند، به سختی و با زور بازوی معدنچیان از سنگ‌های معدن جدا شده‌اند و پشت ویترین به انتظار مشتری نشسته‌اند. فیروزه‌شناس‌ها می‌گویند فیروزه‌های آبی رنگ، سنگ‌های مرغوب‌تری هستند و آنهایی که به سبزی می‌زنند از نوع خالص نیستند
عکس: رضا قاسمی‌زرنوشه

پدربزرگش یکی از استادکارهای معدن بودکه ۲۹ سال پیش در یکی از انفجارها فوت کرد؛موج انفجار ریه‌اش را ترکاند

نمی‌شود نفس کشید. راست می‌گویند، کار در معدن سخت‌ترین کار دنیاست.

رو به سوی کوه

هوای پاک دامنه کوه به سوز سرمایش هم می‌ارزد. عده‌ای از معدنچیان از زیرزمین بیرون می‌آیند و راهی می‌شوند اما هنوز چند نفری اینجا هستند. گل و لای ناشی از انفجار باعث می‌شود که در معدن همه فیروزه‌ها به چشم نیاید. سنگ‌ها را بیرون می‌آورند و در یک چاله سیمانی به اسم «گول» می‌ریزند. آبی که از داخل معدن بیرون می‌آید از یک سرش داخل می‌شود و از سر دیگر بیرون می‌رود و سنگ‌های تمیز باقی می‌ماند. «بیگارهایی» که از معدن خارج شده، به اطراف روستا آورده می‌شود تا وقت بیکاری زن‌های روستا با دقت فیروزه‌ها را بیرون بکشند؛ «گاهی از بین همین سنگ‌ها، چنان فیروزه‌ای پیدا می‌شود که ما در معدن هم مشابه‌اش را ندیده‌ایم. این فیروزه قسمت همان کسی می‌شود که آن را بیابد. مقدر شده کسی در معدن آن را نبیند تا به دست کسی برسد که روزی اوست.» این را «حاج‌حسن حیدری» می‌گوید، کسی که کارگر بازنشسته همین معدن اســت و حالا عضو هیات مدیره شرکتی که اهالی روستا آن را ثبت کرده‌اند. آنها معدن را از دولت اجاره کرده‌اند. خانواده حاج‌حسن نسل در نسل معدن کار بوده‌اند و پدربزرگش حیدرخان یکی از استادکارهای معدن بوده. پدر حاج‌حسن هم ۲۹ سال پیش در یکی از انفجارهای همین معدن فوت کرده؛ «موج انفجار ریه‌اش را ترکاند اما خودش می گفت که زنده می‌ماند. خدابیامرز خیلی خوش‌بنیه بود.» با آنکه مرور خاطرات معدن برای حاج‌حسن چندان شیرین نیست اما برای او که نیمی از عمرش را در همین معدن گذرانده، معدن و فیروزه دیگر از زندگی‌اش جدانشدنی است. برای همسر و عروس‌هایش هم از همین فیروزه‌ها هدیه می‌برد؛ «قدیم‌ها مردان معدن، غار یعنی همین تونل‌هایی را که در کوه می کندند قباله زن‌شـــان می کردند تا همه درآمد غار به زن برسد.» امروز اما زن‌های روستای معدن دیگر غاری ندارند تا صاحب فیروزه‌اش باشند؛ البته باز هم از برکت سنگ‌هایی که به روستا آورده می‌شود، بی‌نصیب نیستند و گاهی با فروش برای خودشـــان طلایی می‌خرند. قیمت فیروزه‌های معدن هم همین‌جا معلوم می‌شود. ردیف درخت‌های روبه‌روی معدن جایی اســـت که هرچند ماه یک‌بار خریداران فیروزه را دور هم جمع می کند. حاج‌حسن می گوید: «سنگ‌هایی که رگه فیروزه دارند، نهایت کیلویی ۱۰ هزار تومان فروخته می‌شوند، اما «خاکه» یا همان خرده فیروزه‌ها کیلویی ۵میلیون تومان خرید و فروش می‌شود. خاکه خیلی کم است. هر حراجی تقریبا ده تن سنگ فیروزه داریم اما خاکه پنج کیلو هم نمی‌شود.» قیمت اولیه را کارشناسان معدن تعیین می کنند اما کسی فیروزه را به خانه می‌برد که بالاترین قیمت را بدهد: «ما می گوییم «دهان‌خواندن» یعنی هر کس بالاترین قیمت را بدهد، سنگ مال او می‌شود. مسؤول فروش سه بار اعلام می کند و اگر کسی قیمت بالاتری پیشنهاد نکرد، مردم صلوات می‌فرستند.» بعد از معامله، خریدار از انبار جنسش را تحویل می گیرد و بیشتر آنها را به کارگاه‌های فیروزه‌تراشی مشهد می‌برند.

سرای ملائکه، سرای فیروزه

بوی زعفران و نور نئون. بازار رضای مشهد همیشه خدا شلوغ است. زائران از دور و نزدیک آمده‌اند تا سوغات ببرند و چه سوغاتی‌ای بهتر از فیروزه نیشابور. «حاج احمد کرامتی» با ۲۸ سال سن استاد فیروزه‌تراشی است. چرخ‌های کارگاه فیروزه‌تراشی‌اش در طبقه دوم بازار، سر و صدایی راه انداخته که تا چند کارگاه آن طرف‌تر هم شنیده می‌شود. او تراش فیروزه را از پدرش آموخته که آن طرف بازار چراغ کارگاهش روشن است. بیشتر فیروزه‌تراش‌های قدیمی اینجا با هم فامیلند: «غیر از خودم و پدرم، برادرها و دامادهای‌مان، دایی و پسردایی‌ها و دامادهای دایی‌ام هم همه فیروزه‌تراش هستند.» فیروزه‌تراشی عمری به اندازه خود فیروزه دارد تا آنجا که در بازار قدیم مشهد هم حکاکان فیروزه برای خودشان راسته‌ای داشتند. با آنکه سن و سال خودش قد نمی‌دهد اما از پدر و پدربزرگش چیزهایی شنیده: «بازار حکاک‌های قدیم در «سرای ملائکه» در خیابان خسروی‌نو بود. بعدها پاساژی در چهارراه شهدا نزدیک حرم مطهر ساخته شد و اسمش را فیروزه گذاشتند. تا همین اواخر هم بعضی از فیروزه‌تراش‌ها، همان‌جا بودند. حالا بیشتر فیروزه‌تراش‌ها آمده‌اند بازار رضا.» یادش هست که از قدیم گاهی با پدرش در حراجی‌های زیر درختان معدن فیروزه شرکت می کرد و حالا دیگر خودش یکی از خریدارهاست: «سنگ را که از معدن می‌خریم، کسی نمی‌داند داخلش چه خبر است؛ البته از روی تجربه می‌شود حدس‌هایی زد. گاهی، همه سنگ ضایعات می‌شود و گاهی از وسط سنگ مرغوب‌ترین فیروزه بیرون می‌آید. خدا روزی ما حکاک‌ها را داخل سنگ گذاشته.» پشت دستگاه می‌نشیند و مشغول می‌شود. زمانی چرخ‌های‌دستی زحمت تراش فیروزه را می کشیدند اما حالا صدای موتورهای برقی، لحظه‌ای قطع نمی‌شـــود. تراشِ فیروزه هم داستان خودش را دارد. هر حکاکی سنگِ‌تراش را خودش می‌سازد. سنگ تراش را به چرخ می‌بندند و سنگ معدن را آن‌قدر پرداخت می کنند تا زواید، سمباده بخورد و آبی فیروزه‌ای خودش را نمایان کند. ســـنگ‌هایی که از معدن می‌آیند بسته به شـــکل رگه‌ای که دارند، دسته‌بندی می‌شوند. بعضی برای جواهراتی مثل سینه‌ریز و بعضی برای نگین انگشتری انتخاب می‌شوند. سنگ‌های دکوری هم هستند که برای تزئین وسایل خانه به کار می‌روند. ســـنگ را اول تیغ می‌اندازند و با اره‌های تیز برقی، آن را می‌شکافند تا وضعیت رگه فیروزه بهتر معلوم شود. آن وقت است که حکاک باید انتخاب کند که این سنگ فیروزه برای چه کاری مناسب‌تر است. اینجاست که هنر و خلاقیت خود حکاک وسط می‌آید. حاج‌احمد هم از وضعیت واردات فیروزه مصنوعی گله دارد. از سنگ‌های آبی‌رنگی که از چین وارد کشور می‌شود. درست است که بی کیفیت‌ترین فیروزه از بهترین فیروزه مصنوعی بهتر است اما فیرزه نیشـــابور بین طبیعی‌ها هم برای خودش جایگاهی دارد چه برســـد به مصنوعی‌ها؛ «حرفه‌ای‌ها رقیبی برای فیروزه نیشابور نمی‌شناسند. حتی فیروزه آمریکایی که از معادنی در آریزونا به دست می‌آید هم رقیبی جدی برای فیروزه نیشابور نیست.» فیروزه‌های مُنَقش به عبارت‌های دعایی، نگین‌های انگشتری، جواهرات فیروزه‌نشان و قاب‌های فیروزه‌کاری، همه و همه از محصولی استفاده می کنند که اینجا در گارگاه حکاکی، جلا می‌خورد و از دل سنگ نمایان می‌شود ■



دستان استادکار >
این نگین آسمانی‌رنگ که تا همین چند روز پیش رگه‌ای بوده در دل سنگ‌های معدن حالا به کمک موتورهای الکتریکی و سنگ‌های سمباده نگینی می‌شود که بر انگشتر یا گردن‌بندی بنشیند. استادکارها بیشتر فیروزه‌ها را با چسب روی چوبی می‌چسبانند تا بتوانند روی چرخ کارگاه به راحتی آن را پرداخت کنند
عکس: مهدی بلوریان

{خلیج فارس}

در اعماق نمکدان

سفری پر خطر به غار نمکدان قشم؛ طولانی ترین غار نمکی جهان

گذرگاه‌های تنگ و تاریک و گاهی به ضخامت بدن انسان؛ عبور سینه‌خیز از این گذرگاه‌های تنگ که کانی‌های تیز نمک از همه طرف آن بیرون زده برای پر خطر کردن یک سفر غارنوردی کافی است اما سرگذشتی که در پی می‌خوانید ماجرای دیگری هم دارد، ماجرای جوی باریکی در غار نمکدان که به اتفاقی خطرناک تبدیل شد؛ آبی که در نگاه اول بی‌خطر به نظر می‌رسید. با بارش یک باران کوتاه چیزی نمانده بود تا طولانی‌ترین غار نمکی جهان را به گور دسته‌جمعی تبدیل کند. سفر به قلب نمک در غار نمکدان ۳ در جزیره قشم، تجربه‌ای بود پر خطر برای غارنوردانی که سال گذشته قصد کردند تا انتهایش بروند. ماجرای این سفر از میان خاطرات و گفته‌های همکار سرزمین‌من، افشین یوسفی ـ مسوول فنی این گروه ـ گردآوری شده و توسط همکارمان، علی‌اکبر رضوی به نگارش درآمده است.

عکس: افشین یوسفی



غار متغیر دهانه غار نکمدان با آنچه ما در سال ۸۵ دیده بودیم و در گزارش تیم چک خوانده بودیم کاملا تفاوت داشت. رودخانه‌ای گل‌آلود به جای جوی باریک آب به وجود آمده‌بود و حوضچه‌های پله‌ای بلوری دهانه غار که جایی برای آب درمانی مردم محلی این‌جا بود از بین رفته بود. اینها نشان از وجود سیلابی مخرب در روزهای قبل داشت

خطر در آب و نمک

پیمایش غار نمکدان ۳ نزدیک بود به یک فاجعه منجر شود

متن و عکس: افشین یوسفی

شـــنیدن خبر اکتشــاف بزرگ‌ترین غــار نمکی جهــان در ایــران هیجان‌انگیــز بود. ســال ۸۵ بود کــه خبرش را مســتقیم از مهندس بیژن دره‌شوری، کارشناس پیشکسوت محیط زیست و رئیس وقت ژئوپارک قشم شنیدیم. او برایمان از تحقیقات هفت ساله گروهی اهل کشور چک با همکاری دانشجویان دانشگاه شیراز گفت و اینکه تمام غار را در چند مرحله کشف کرده‌اند. سفر به بزرگ‌ترین غار نمکی جهان، بهانه اصلی سفر گروه ما به قشم شد؛ همان سال غار را پیمایش کامل کردیم و سه‌سال بعد برای بررسی بیشتر و کار عکاسی و نقشه‌برداری کامل به آنجا برگشــتیم. خطر در کمین بود و نمی‌دانستیم. آب‌وهوای قشم خبر از احتمال بارش‌های موسمی و شدید می‌داد. هواشناسی هم نظرش برای این چند روز همین بود؛ بارش‌های پراکنده. این آغاز ماجرای ما در این غار بود؛ غاری که داستان زندگی‌اش به چند هزار سال پیش برمی‌گردد.

آن وقت‌ها هنوز کسی نمی‌دانست که غار نمکی قشم که آن‌را غار نمکدان ۳ (3N Cave) می‌نامند طولانی‌ترین غار نمکی جهان است؛ غاری که در جزیره‌ای شگفت‌انگیز به نام قشم واقع شده؛ جزیره‌ای ۱۶۰۰ کیلومتر مربعی که سال‌های سال و قرن‌های قرن، فشار لایه‌های زمین و وزش تندبادها و بارش رگبارها، چهره‌ای رنگارنگ و گوناگون به آن داده است. قبل از رفتن به سمت غار، طبق تجربه‌های قبلی اطلاعاتمان را درباره‌اش تکمیل کردیم. نقشه غار را از کتاب «Iran Cave Directory» که آلمانی‌ها به همراه تیم پژوهشی ایرانی تهیه‌اش کردند برداشتیم و گزارش تیم اکتشاف اهالی چک را هم همراهمان بردیم. نمکدان ۳ را همیشه هم بزرگ‌ترین غار نمکی جهان نمی‌دانستند و این لقب سال ۲۰۰۶ میلادی به بعد آن است. وقتی حدود شش سال پیش غارنوردان جمهوری چک داخل آن رفتند، با دیدن باریکه‌راه‌هایی متوجه شدند که طول این غار می‌تواند از ۵۰۱۰ متری که ثبت شده بیشتر باشد؛ یعنی همان طولی که به‌خاطرش دومین غار نمکی جهان لقب گرفته بود. برای همین سال ۲۰۰۶ میلادی که دوباره به قشم آمدند، ارتباطش را با غار ۱۵۷۰ متری دیگری پیدا کردند. به همین دلیل هم غار نمکدان ۳، از غار ملهم (Malham Cave) که تا آن روز بزرگ‌ترین غار نمکی جهان بود ۹۰۰متر طولانی‌تر شد و مقام اول را در جهان از آن خود کرد. سال ۸۵ مطالعه گزارش چکی‌ها هیجانمان را بیشتر کرده بود. طبق گفته آنها بیش از ۵۰درصد غار– یعنی حدود ۳هزار متر– را باید در دالان‌های کمتر از یک متر بپیماییم. این‌طور که در گزارش آمده بود، قسمت زیادی از این ۳هزار متر آن‌قدر تنگ می‌شود که فقط سینه‌خیز، راه عبور از آن خواهد بود، آن‌هم بدون کوله و بســاط. پس ما هم آب و غذا و کمک‌های اولیه را برای سه روز پیش‌بینی کردیم و راه افتادیم و در برنامه‌ای دو روزه و یک شب‌مانی، پیمایش غار کامل شد.

سال ۸۸ یعنی سه سال بعد از پیمایش غار، مینی‌بوس، تیم ۱۱ نفره ما را به انتهای جزیره آورد تا پای غار. حدود نه صبح بود و بعد از پیمودن راهی که به‌خاطر باران‌های این یکی دو روز ناهموار شده بود، به ورودی غار رسیدیم. قسمت‌های زیادی از جاده خاکی منتهی به کوه نمکدان توسط سیل شسته شده بود و چند جای دیگر هم سنگ‌های بزرگ راه را بند آورده بودند. نزدیک غار، جاده کاملا از بین رفته بود و قسمتی را باید پیاده می‌رفتیم.

مثل هیچ کجا

در اولین نگاه، غار نمکدان قشم انگار تفاوتی با غارهای دیگر ندارد؛ یک دهانه باریک با ارتفاع دو متر و یک جوی کوچک با آب گل‌آلود. اما به قول معروف این آرامش، حتما پیام‌آور توفان بود. شکل مورفولوژی دهانه غار کمی با سال ۸۵ و گزارش گروه اهل چک متفاوت بود. این خصوصیت کوه‌ها و غارهای نمکی است که به‌خاطر فعال بودنشان، مرتب شکل‌شان عوض می‌شود. وارد غار که شدیم، همه‌چیز فرق می‌کرد؛ اما این تازه اول غافلگیری‌ها بود. به نظر می‌رسید غار هنوز ده متر پیش نرفته، تمام شده است. هوا گرم و به‌شدت مرطوب بود؛ رطوبت زیادی که توان آدمی را تحلیل می‌برد. به لطف اندک نوری که از دهانه می‌تابید، دالان باریک پیش رویمان را پیدا کردیم؛ دالانی به ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر در انتهای ورودی. باید از همین‌جا سینه‌خیز را بدون کوله‌ای بر پشت شروع می‌کردیم؛ آن هم با سری بالا و بیرون از آب که بشود نفس کشید. کوله‌ها را همراهمان روی کف غار کشیدیم و حرکت کردیم. چهره بچه‌ها دیدنی بود؛ آنهایی که در ابتدا سعی می‌کردند حتی کفششان داخل آب گل‌آلود نرود، حالا باید سینه‌خیز در آن غوطه‌رو می‌شدند و حتی از خیس شدن سر و صورتشان هم گریزی نبود. هر ۱۵– ۱۰ متر که سینه‌خیز می‌رفتیم، می‌شد پامرغی هم رفت و کمی بعد دوباره سینه‌خیز؛ آن‌هم لای کانی‌های بیرون زده از کف و دیواره‌های غار.

«یک لحظه هم از دور و برتان غافل نشوید. شش دانگ حواستان به جایی باشد که دست و صورتتان را می‌گذارید. کوله‌هایتان را بپایید. گیر کند، پاره شده.» مخاطب این هشدارها، بی‌تجربه‌ترهای گروه بودند. آنهایی که نمی‌دانند یک اشاره کوچک به این کانی‌های نیزه‌ای تیز، برای یک برش عمیق و دردناک کافی‌اســت. نیزه‌های نمکی انگار مارهای خوش‌خط و خال بودند؛ هر کدام به رنگی و کنار هم رنگین کمانی از رنگ. ده‌ها رنگ کنار هم، وقتی در مقابل نور چراغ‌پیشانی‌هایمان می‌درخشــیدند، منظره بی‌بدیلی را به‌وجود می‌آوردند. انگار وارد قصر جواهر شده بودیم. جشنواره باشکوهی از رنگ که به یُمن وجود ترکیبات معدنی مثل آهن، فسفر، کلسیم و مس برپا شده. اما باید از این جواهرات برحذر بود و به دیدنشان –آن هم با احتیاط– قناعت کرد. بریدن و زخم‌برداشتن پوست یک طرف ماجراست و وجود نمک زیاد و دردناکی و سوزش زخم طرف دیگرش. کف غار البته به خطرناکی دیواره‌ها نبود و می‌شد اعتماد



جوی تمام‌وقت جوی باریکی از آب‌نمک اشباع شده و رودخانه‌ای بلورین. این جریان در تمامی طول سال در جلوی دهانه غار نمکدان وجود دارد و منظره ورودی غار را بسیار زیبا کرده است

عکس: عبدالحسین رضوانی



شاخ‌گوزن‌های منحصر به‌فرد استلاگمیت‌های تیز و بلورین شاخ گوزنی که منحصرا در غارهای نمکی تشکیل می‌شود در بیشتر تالارهای اولیه غار به چشم می‌خورند. بلورهایی که انگار مربوط به موزه جواهرات هستند و قدم زدن در میان آنها شکوهی خاص در ذهن تداعی می‌کند

تالار استراحت
بعد از هر صد متر سینه‌خیز به تالارهایی از غار می‌رسیدیم که می‌توانستیم برای استراحت کمی سرپا بایستیم. وجود استلاگمیت‌هایی که همگی آنها در فاصله یک متر و ۲۰ سانتی‌متری از کف غار شکسته شده‌اند و وجود آب گل‌آلود کف غار نشان از ارتفاع سیل بزرگی داشت که در چند روز گذشته در این نقطه وسیع غار جریان داشته است





خطر نزدیک است هنگام پیش‌روی متوجه بالا آمدن و شدید شدن جریان آب در کف غار شدیم. این یعنی اعلام خطر! برای همین هم از اینجا به بعد دستور بازگشت و استقرار تیم در نقطه‌ای امن صادر شد



زندگی‌ادامه دارد جالب است که دهانه غار در بازگشت شکل دیگری به خود گرفته بود. ما از اینکه می‌توانستیم یک‌بار دیگر نمای ورودی غار را ببینیم خیلی خوشحال بودیم، برای همین هرکداممان با فراغ بال گوشه‌ای نشستیم و به غار چشم دوختیم

عکس: عبدالحسین رضوانی

بیشتری روی آن داشت. آب بستر را کمی نرم کرده و سر تیز کانی‌ها را در خود حل کرده بود. گاهی که کف غار گود می‌شد، آب جمع شده در آن، حرکت را باز هم ساده‌تر می‌کرد. گاهی هم که سینه‌خیز رفتن طولانی می‌شد، برای استراحت که برمی‌گشتیم، قندیل‌های تیز را در چند سانتی‌متری صورتمان می‌دیدیم. فکر اینکه چند روز پیش، تمام این حفره‌ها و راه‌ها پر از آب و گِل بوده وحشتناک بود. هنوز سینه‌خیز بین ترس و امید رنگین کمان دیواره‌ها پیش می‌رفتیم که دالان کمی مهربان‌تر شد. حالا دیگر می‌توانستیم نیم‌خیز هم حرکت کنیم.

کلبه درویش

«وای، اینجا دیگه کجاست!» این یکی از ده‌ها جمله‌ای بود که بچه‌ها از حیرت دیدن تالار بزرگ پیش رویشان گفتند. یک فضای بسیار بزرگ محدب و یک تخته سنگ نمک بزرگ زیر پایمان. فضای باز آن‌قدر بزرگ بود که در بدو ورود انتهایش را تشخیص نمی‌دادیم. قندیل‌های شاخه‌ای یا اختاپوسی آویزان از سقف و متصل به دیواره‌ها، خستگی چند ساعت گذشته را از یادشان برده بود. کف تالار هم چند حوضچه بود که در این گرما و رطوبت بالا، غوطه‌رو شدن در آن لذت‌بخش بود. آب حوضچه‌ها از نمک اشباع شده و بسیار سنگین بود. بدون هیچ تقلایی روی آب غوطه‌ور ماندیم. فرصت خوبی بود برای خوردن ناهار و تجدید قوا. هادی، از اعضای گروه، هم از فرصت استفاده کرد و زخم بازویش را که هدیه همان سنگ‌های تیز نمکی بودند، پانسمان کرد. هنوز ۱۲۰۰متر را هم نیامده بودیم اما روی نقشه و طبق حساب، به موقع به آنجا رسیده بودیم. اعضای گروه دور هم، تالار را کلبه درویشی کرده و استراحت کردند. رنگ دیوارهای نمکی لایه به لایه و هر چند سانتی‌متر به رنگی بود. اینجا بود که در میان همهمه بچه‌ها، ناگهان نگرانی وجودم را فرا گرفت. کمی آن‌طرف‌تر، تمام قندیل‌ها در یک ارتفاع مشخص از زمین بریده شده بودند. این یعنی تازگی‌ها آنجا سیل آمده است؛ سیلی آن‌قدر بزرگ که به زیر قندیل‌ها هم رسیده و آنها را از ارتفاع ۲/۱ متری زمین شسته است. عامل سیل هم بارش‌های سیل‌آسایی بود که جنوبی‌ها با آن خوب آشنا هستند و قشم هم از آن مستثنا نیست. رطوبت تالار هم که به ۸۰درصد می‌رسید گواه دیگر این ماجرا بود. وقت را نباید هدر می‌دادیم، کافی بود باران روی تندش را نشان کوه‌های بیرون بدهد تا غار، گور دسته‌جمعی‌مان شود. نقشه راه می‌گفت انتهای تالار دو شفت یا گذرگاه قرار دارد که به بیرون راه دارند. این‌جور مواقع باید آمار این گذرگاه‌ها را داشت تا برای لحظه بحران بتوان از این گزینه‌ها استفاده کرد. به راهمان ادامه دادیم و مسیر باریک غار را سینه‌خیز جلو رفتیم اما ناگهان هوای داخل غار سرد شد. تغییراتی در حال شکل‌گیری بود. این را از صداهایی که از اطراف می‌آمد فهمیدیم.

سیل و دلهره

صدای ریزش و ترک خوردن دیوارها، صدای شرشر آب؛ هرچند خیلی آرام بود اما همین صدا که هنگام رفتن از آن خبری نبود، هوشیارمان کرد. این صدا اصلا پیغام خوبی نداشت، چراکه اعلام می‌کرد باران باریدن گرفته. به‌سرعت بقیه اعضای گروه را متوجه کردم. آنچه نباید می‌شد، اتفاق افتاده بود. با



ترجیح فرار برقرار با پایین آمدن سطح سیل و بیرون آمدن راهروهای باریک از زیر آب، به سمت دهانه غار حرکت کردیم و تمامی نفرات تیم با دستور سرپرست و مسئولین فنی تیم، مرحله به مرحله و قبل از بالا آمدن مجدد آب از غار خارج شدیم. آنقدر بچه‌ها در هنگام بازگشت سریع حرکت می‌کردند که گاهی کوله‌های خود را فراموش می‌کردند

«ابراهیم واقف» سرپرست برنامه و «مجید کاشیان» دیگر مسئول فنی تیم چاره‌ای اندیشیدیم. دیگر ادامه دادن راه ممکن نبود، باید برمی‌گشتیم. گروه را راه انداختیم و در تالار بعدی که کمی از آنجا بزرگ‌تر بود و حاشیه امنیت بیشتری داشت مستقر شدیم. ادامه راه ممکن نبود. گذرگاه‌های تنگی که از آنها آمده بودیم، حالا پر از آب بودند. آب از سقف هم چکه می‌کرد. ما مانده بودیم و یک تالار نسبتا بزرگ که البته بزرگی‌اش بیش از چند ساعت به کارمان نمی‌آمد. همه اینها اما باز تمام ماجرا نبود.

گاهی از گوشه کنار، صدایی غیر از جریان آب هم می‌آمد؛ شکستن دیوار و ریختن خرده سنگ‌ها. طبیعت انگار روی بی‌رحمش را نشان ما می‌داد. حالا اگر آب هم نسخه زندگی‌مان را نمی‌پیچید، آوار سنگ‌های سنگین نمکی که پایه‌های زیرشان در حال شسته شدن بود، این کار را می‌کرد. ترس و اضطراب را در چشم تک‌تک بچه‌ها می‌شد دید. با مجید و ابراهیم دوباره به مشورت نشستیم. طبق محاسبات ما، در تالار بعدی که حدود ده دقیقه با جای فعلی‌مان فاصله داشت، شفتی به بیرون راه داشت اما متاسفانه راه بین این دو تالار مملو از گِل و آب بود. با وجود بارش باران هم بیش از شش – هفت ساعت نمی‌توانستیم در جای فعلی خود بمانیم، چراکه سطح آب رفته رفته بالا می‌آمد. به هر حال تنها راه انتظار بود و امید به اینکه سطح آب آن‌قدر پایین بیاید که به تالار کناری و گذرگاه خروجی راه پیدا کنیم؛ گذرگاهی که البته آن‌قدر باریک بود که احتمالا از آن هم نمی‌توانستیم استفاده کنیم. با دستور خاموشی، همه چراغ‌ها را خاموش کردند و به نوبت یکی‌دو تا روشن شد تا برای ساعت‌های مبادا ذخیره داشته باشیم. بین بچه‌ها بحث‌های انحرافی پیش کشیدم تا به بحران فکر نکنند؛ هرچند زیاد فایده‌ای نداشت. حالا آب کم‌کم به زیر پاهایمان هم رسیده بود و کوله‌هایمان روی آب شناور بودند. تقریبا غیر از ما سه نفر، بقیه خودشان را باخته بودند. زیباترین صحنه‌های عمرمان بدترین خبرها را به ما می‌دادند. از چند قسمت دیوار آبشارهای زیبایی جاری شدند که البته پیغامشان سرعت بخشیدن به جریان آب بود.

هفت ساعتی گذشت و من گوشه‌ای خوابیده بودم تا کمتر دچار استرس شوم. به نظر می‌رسید چکه‌های آب از سقف و جریان آب زیر پایمان کمتر شد. بدون‌شک این، یکی از خوشحال کننده‌ترین خبرهای عمر تک‌تک‌مان بود. حالا دیگر گذرگاه مقابلمان باز شده بود و بچه‌ها بی‌درنگ، یکی‌یکی وارد آن می‌شدند. بحران اما هنوز تمام نشده بود. کافی بود باران دوباره ببارد، حتی خیلی کمتر از گذشته تا دالان را پر از آب کند. خیلی سریع‌تر از قبل راه‌ها پیموده می‌شدند. حدسمان درست بود و گذرگاه خروجی تالار بعدی هم برایمان قابل استفاده نبود. گذرگاه تالار بعدی هم گرچه دهانه بازی داشت اما طبق نقشه، در انتها آن‌قدر باریک می‌شد که حساب کردن روی آن، از بحرانی که در آن بودیم خطرناک‌تر بود. حالا طبق برنامه حدود ۴۵ تا ۶۰ دقیقه به انتهای غار مانده بود که بیشتر آن را هم باید سینه‌خیز و پامرغی می‌رفتیم. دو راه داشتیم؛ یا اعتماد به گذرگاه خروجی تالار یا ادامه راه و تن دادن به خطر سیل. هرچه حساب می‌کردیم، می‌دیدیم راه دوم مطمئن‌تر است. پس دستور حرکت داده شد. بچه‌ها آن‌قدر سریع حرکت کردند که گاهی کوله‌شان را روی زمین جا می‌گذاشتند. کسی دیگر به فکر کانی‌های تیز کنار دیوار و رنگ‌های فریبنده‌شان نبود. راهی که هنگام آمدن در ۵۰ دقیقه طی شد، حالا ۲۰ دقیقه‌ای پیموده می‌شد و از غار و همه ترس‌هایش خلاص می‌شدیم. ساعت ۷:۳۰دقیقه شب بود که ما با حدود پنج ساعت تاخیر از غار بیرون آمدیم. هیچ‌کس حواسش به زخم‌های دست و صورتش نبود. کسی سراغ کوله گمشده‌اش را نمی‌گرفت. بهترین خبر همین بود که دوباره راننده مینی‌بوس را ببینیم. باران دوباره باریدن گرفته بود و باورمان نمی‌شد که بیرون غار هستیم ■

{حیات وحش}

این گروه خشن

نگاهی جانورشناسانه به زندگی گرگ‌های خاکستری، شکارگران سراسر ایران

فاطمه حسینی زوارئی



عکس: علیرضا کیا



بزرگ‌ترین سگ‌سانان ایران
گرگ خاکستری که معمولا موهایی به رنگ خاکستری، سفید، قهوه‌ای و یا ترکیبی از آنها دارد، بزرگ‌ترین سگ‌سان ایران و از اجداد سگ‌های اهلی است. گرگ‌ها مانند دیگر حیوانات وحشی دوری از انسان را ترجیح می‌دهند، اما در مناطقی که طعمه‌های طبیعی از بین رفته باشند به مراکز انسانی نزدیک می‌شوند
عکس: حسن مقیمی

درنده‌خوی، حیله‌گر و اهریمن؛ این صفات برای ما انگار با ذات گرگ‌ها عجین شده. در ایران، کمتر داستانی می‌توان یافت که در آن نقش گرگ مثبت باشد. معمولا باورها به سمت تندخویی و درندگی این گوشتخوار می‌رود و همین شده دستمایه ترس یا تنفر از آن، به‌خصوص در مناطقی که دامپروری در آنجا رونق دارد. گرچه روزگاری گرگ‌ها در ایران کمتر به حریم انسان نزدیک می‌شدند، اما این روزها حمله آنها به گله دامدارها از سر گرسنگی بسیار زیاد شده. گرگ همواره برای انسان موجودی پرابهت بوده و صدای زوزه‌اش از معروف‌ترین و ترس‌آورترین صداهای طبیعت بوده است. این حس البته به نوع زندگی، نحوه شکار و رفتار این جانور هم مربوط است. گرگ‌ها شکارگرانی ماهرند که وقتی به‌صورت گروهی به گله‌ای حمله می‌کنند، برنامه همه‌چیز را از قبل برای خود مشخص کرده‌اند. بی‌دلیل نیست که گرگ‌ها برای انسان همواره نمادی از خشونت بوده‌اند. گونه‌ای از این جانوران گوشتخوار به نام گرگ خاکستری، در بیشتر مناطق ایران زندگی می‌کنند و بسیاری از روستاییان بارها درنده‌خویی آنها را از نزدیک دیده‌اند. همان‌طور که گرگ‌ها هم بی‌رحمی انسان‌ها را به دفعات دیده‌اند، بی‌رحمی حتی در کشتن توله‌های آنان که نمونه‌هایش را در همین مطلب می‌خوانید.

تعارض انسان و گرگ موضوعی قدیمی است اما نه به این شدت که امروزه پیش آمده؛ جمعیت افزایش یافته، شهرها بزرگ شده و بسیاری از مراتع و شکارگاه‌ها زیر دست انسان‌ها افتاده. قوچ و کل و بز و آهو و دیگر سُم‌داران که غذای اصلی گرگ‌ها هستند، طعمه انسان‌ها می‌شوند و گرگ‌های گرسنه ناگزیرند با شرایط جدید سازگار شوند و از پس عوامل محدودکننده مثل گسترش دامداری‌ها و تخریب زیستگاه‌ها بر آیند. همین است که گرگ‌ها رو به دام‌های اهلی آورده‌اند، شکاری، آماده و البته دردسرساز؛ دردسری به بزرگی همان تعارض قدیمی انسان و گرگ. دلیل اصلی کاهش شدید جمعیت گرگ‌ها در سال‌های اخیر و افزایش شکار شدن آنها همین است. تا جایی که در بخش‌های گسترده‌ای از اروپا و شمال آمریکا گرگ‌ها به‌عنوان گونه‌های در معرض خطر انقراض معرفی شده‌اند. توسعه بی‌رویه، تله‌گذاری، شکار، تعقیب با موتورسیکلت و استفاده از طعمه‌های مسموم از مهم‌ترین عوامل کاهش شدید جمعیت گرگ‌ها در اکثر زیستگاه‌ها است. مشکلی که بوم شناسان و جانورشناسان را بر آن داشته تا گرگ‌ها را بار دیگر احیا کنند. گرگ‌ها در جای‌جای سرزمین پهناور ما جولان می‌دهند و شکارگران دیرینه ایران هستند.

شکارگران خاکستری

ترس و تنفر؛ حس مشترکی که از گرگ‌ها در بیشتر فرهنگ‌ها وجود دارد. در اوستا برای موقعیت‌های دشوار از مثل «گله گرگ‌زده» استفاده می‌شود. در متون پهلوی هم «گرگ» آفریده اهریمن است و در بسیاری از روستاها و قبایل سراسر جهان شکار گرگ و آوردن سر آن نشان قدرت و شجاعت بوده و هست؛ رسمی که در ایران آن را «کله‌گرگی» می‌نامند. در متون داستانی قدیمی روسیه و هند و آمریکا هم می‌توان این موضوع را دید؛ انسان‌های



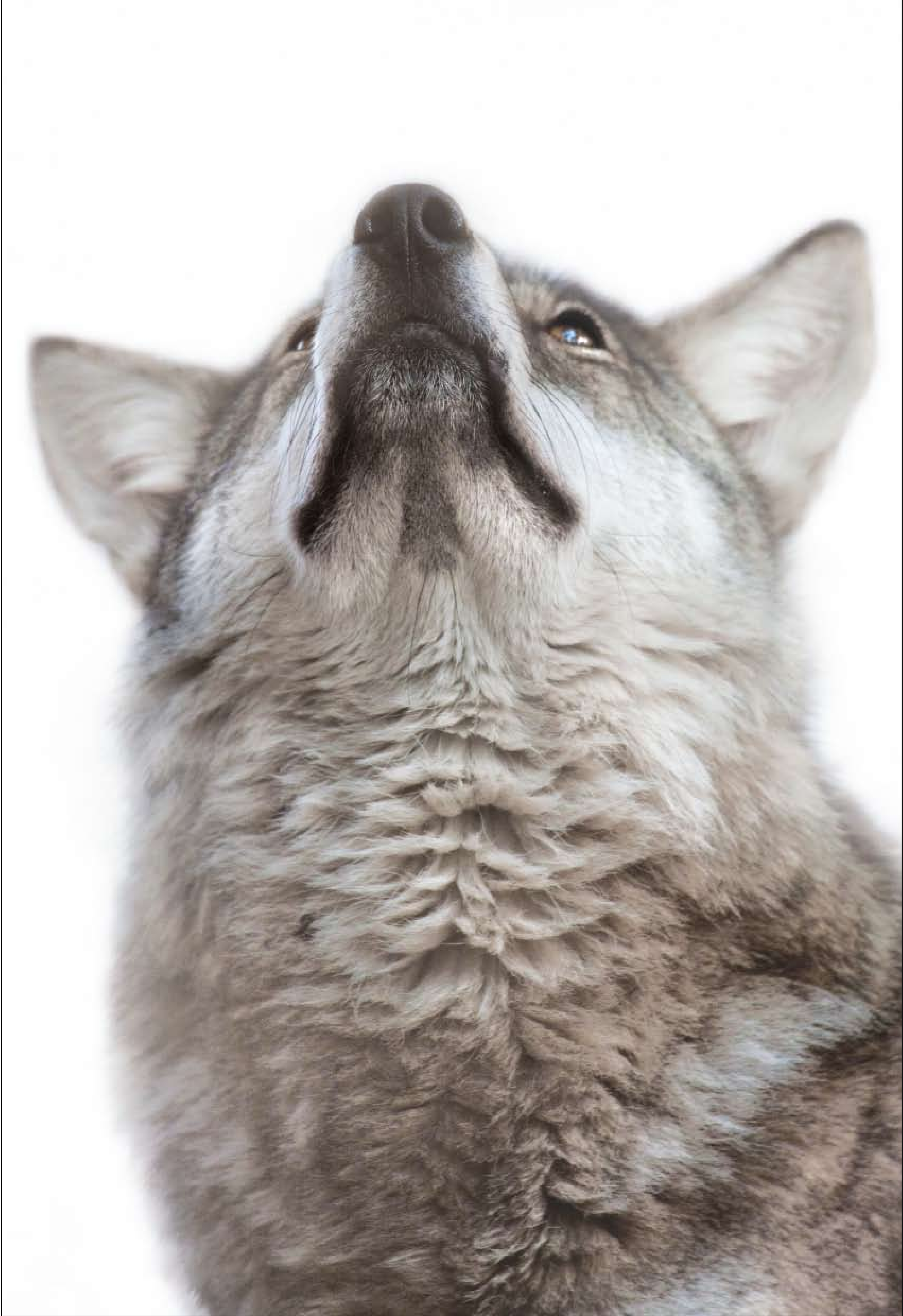
گوش و بینی به جای چشم
درست است که حس بینایی گرگ‌ها چندان قوی نیست، ولی آنها با قدرت شنوایی بسیار قوی خود می‌توانند صدای زوزه همنوعان‌شان را از فاصله ۱۶کیلومتری بشنوند. البته قوی‌ترین حس آنها حس بویایی‌شان است. گرگ‌ها ۵ میلیون سلول بویایی بیشتر از انسان دارند و از این حس برای پیدا کردن طعمه خود استفاده می‌کنند
عکس: علی مهاجران

گرگ‌ها شکارگرانی بسیار ماهرند که وقتی به‌صورت گروهی به گله‌ای حمله می‌کنند، برنامه همه‌چیز را از قبل برای خود مشخص کرده‌اند و می‌دانند چگونه شکار را گیر بیندازند

گرگ‌نمایی که روح شیطان در آنها دمیده شده و شب‌ها انسان‌های بی‌دفاع را شکار می‌کنند. از داستان‌ها و باورهای ملل دیگر گرفته تا همین داستان «شنگول و منگول» خودمان، همه نشان از ذهنیت حیله‌گری و بدذاتی گرگ دارد. فارغ از اینکه «نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است.»
آنها کـه حرفه‌ای‌ترند، مثل کارشناسـان حیات‌وحش یـا محلی‌ها، حضـور گرگ‌ها را از روی جای پایشـان هم می‌شناسـند. دسـت‌های پنج انگشـتی و پاهای چهار انگشتی، نشـانه خوبی روی خاک نـرم یا بـرف می‌گـذارد. گرگ‌های خاکسـتری با نـام علمی *Canis lupus pallipes* پنجه‌رو هستند و ناخن‌های بلند، کلفت و جمع‌نشدنی‌شان می‌تواند بلای جان خیلی از سم‌داران باشند. گرگ‌های ایران با قامت ۶۶ تا ۸۱ سانتی‌متر و طول بدن ۱۲۰ تا ۱۶۰ سانتی‌متر (از نوک بینی تا قاعده دم) کمی از خویشاوندان اروپایی و آمریکایی‌شان کوچک‌ترند و وزنشان به حدود ۶۰ کیلوگرم می‌رسـد. اما مثل آنها عمری طولانی دارند و بدنشان از موهای زبر و خشنی به نام موهای محافظ پوشیده شده. غیر از گونه خاصی از گرگ‌ها که یکپارچه سفیدند، بقیه معمولا موهایی به رنگ خاکستری، قهوه‌ای، سیاه یا ترکیبی از آنها دارند که نوع آخر معمولا نتیجه جفت‌گیری گرگ با سگ یا شغال است. توله‌ها هم که سیاه هستند، هرچه بیشتر پا به سن می‌گذارند رنگشان بیشتر به خاکستری و نقره‌ای می‌کشد و اواخر عمر هم کهولت سن، گرسنگی و ضعف، موهایشان را سفید می‌کند. معدود گرگ‌های سیاهی هم که در ایران دیده شده‌اند، حاصل جفت‌گیری گرگ و سگ در گذشته‌های دورند.
سری پهن، گردن کلفت، چشمان مورب و دم ۴۰ تا ۵۰ سانتی‌متری که قدری افتاده و صاف است؛ اینها بارزترین خصوصیات ظاهری گرگ است. کارآمدترین اسلحه گرگ، همان پوزه بیضی‌شکلی است که به ۴۲ دندان قوی، با قدرت خردکنندگی ۱۷۵ کیلوگرم بر سانتی‌مترمربع مسلح شده است. داشتن ابزار شکاری اینچنین قوی، زندگی در شرایط و زیستگاه‌های مختلف را برای گرگ‌ها ممکن ساخته است.

سازگار و درنده

کوهپایه، کوه، دشت یا جنگل، فرقی نمی‌کند. همین که غذایی برای خوردن باشد، سر و کله گرگ‌ها هم پیدا می‌شود. البته بدیهی است طعمه بیشتر، به معنای شکارچی بیشتر خواهد بود. برای همین هم روزگاری بیشترین پراکنش را در جهان داشتند. هرچند امروز به خاطر شکار و مرگ‌ومیر، وسعت پراکندگی‌شان کمتر از یک‌سوم گذشته است. در قاره آسیا هم بیشتر کشورها، از جمله بخش‌های وسیعی از ایران محل زندگی گرگ‌هاست. تفاوت در خصوصیات ظاهری، نتیجه ناگزیر این پراکنش وسیع است. طوری که گرگ‌های مناطق استپ و گرم و خشک سبک‌ترند، گرگ‌های عربی و مناطق مرکزی ایران کم‌مو و لاغرترند و گرگ‌های شمال اروپا و آمریکا بزرگ‌جثه و قوی‌ترند. البته چون در ایران هنوز مطالعه دقیقی روی اندازه گرگ‌ها و وزنشان انجام نشده، نمی‌توان ادعا کرد دقیقا در کدام مناطق جثه گرگ‌ها بزرگ‌تر است. البته گزارش‌هایی مبنی بر بزرگ بودن جثه گرگ‌های استان‌های غربی و آذربایجان وجود دارد که معتبر نیستند. به هر حال حضور انسـان برای گرگ‌ها زیاد خوشایند نیست. در گذشته گرگ‌ها همواره دوری از انسـان را ترجیح می‌دادند، عادتی که این روزها به نظر





آلفای همه کاره

گرگ‌ها با استفاده از حرکات دست و صورت با همدیگر صحبت می‌کنند. موقعیت‌های مختلف سر، گوش‌ها، دم و لب‌ها معانی مختلفی از طرف گرگ آلفا که رهبر گروه است برای سایرین دارد. برای گروه گرگ‌ها اولین و آخرین حرف از آن آلفاست

عکس: علی مهاجران

گرگ‌ها در خطر!

شجاعت گرگ‌ها موجب شده که انسان‌ها از آنها خوششان نیاید و به روش‌های مختلف آنها را از بین ببرند. در ایران گرگ‌ها را با تعقیب به وسیله وسایل نقلیه موتوری و شکار، تله‌گذاری و استفاده از طعمه مسموم از بین می‌برند. به همین علت است که جمعیت گرگ‌ها بسیار کاهش یافته است

عکس: احمد براتی

اعضای گروه گرگ‌ها برای آلفا که رئیس آنهاست احترام زیادی قائلند. آلفا بسیار مقتدر است و رفتار دیگر افراد گروه توسط او کنترل و هدایت می‌شود

می‌رسد دیگر از بین رفته است. حضور شکارچیان قدرتمند دیگر مثل پلنگ هم در دور شدن گرگ‌ها بی‌تاثیر نیست. هرچند اگر به صورت گروهی باشند، حتی می‌توانند طعمه پلنگ را از دستش درآورند. این اتفاق سال گذشته در پارک‌ملی گلستان، در استان گلستان، بین یک پلنگ و پنج گرگ دیده شد.

«شَله گرگ (گرگ شَل) شبی هفت مرتع پا می‌زنه (می‌پیماید)، چه برسه که سالم باشه.» خستگی‌ناپذیری و سماجت گرگ، بی‌شک در رواج این ضرب‌المثل مازندرانی دخیل بوده. گرگ‌ها تا روزی ۴۸ کیلومتر را هم به دنبال غذا می‌پیمایند. هرچند شکارهای ساده مثل دام‌های اهلی برایشان خوشایندتر است اما اگر لازم باشد، با سرعت ۶۴ کیلومتر بر ساعت می‌توانند دوندگانی مثل آهو را هم شکار کنند. به هر حال باید ۲/۵ کیلوگرم گوشت موردنیازشان تامین شود تا دو، سه روزی را بتوانند بدون غذا سر کنند. اگر این مدت طولانی شود و گرگ گرسنه بماند، حتی تا ده کیلوگرم هم می‌تواند تغذیه کند. طعمه‌های بزرگ می‌توانند مقدار گوشت موردنیاز گرگ‌ها را فراهم کنند ولی در عین حال شکار آنها سخت است و از هر ده بار تلاش، تنها یک‌بار موفقیت‌آمیز است؛ مثلا در پارک ملی توران در سمنان، دو گرگ به یک دسته گورخر ایرانی حمله کرده بودند ولی پس از کمی کشمکش بدون موفقیت نظاره‌گر فرار گورها شده بودند. از این رو، گرگ‌ها به‌خصوص در زمستان به صورت گروهی اقدام به شکار می‌کنند. آهو، قوچ، کل، بز و انواع گوزن‌ها، مطلوب‌ترین غذاهای گرگ هستند. گرگ‌ها اصلا با گرسنگی میانه خوبی ندارند و در این شرایط، از پستانداران کوچک، پرندگان، حشرات، بی‌مهرگان، زباله‌ها و لاشه حیوانات هم نمی‌گذرند. حتی مواردی از گیاهخواری آنها هم مشاهده شده. مثل هندوانه‌خواری در آذربایجان و قمیشلوی اصفهان و انگورخواری در لرستان. در پناهگاه حیات‌وحش میاندشت خراسان و پارک‌ملی کویر گرمسار گرگ‌ها، شترهای تازه به دنیا آمده که معمولا با نام «هاشی» شناخته می‌شوند را شکار می‌کنند. در پارک‌ملی کلاه قاضی در اصفهان هم دیده شده که گرگ‌ها به سگ‌های ولگرد حمله کرده و یکی از آنها را شکار کردند.

هوا که سرد می‌شود، غدد فوق کلیوی هم آدرنالین بیشتری ترشح می‌کنند. همین می‌شود دلیل تندخویی و درندگی بیشتر گرگ‌ها. برای همین هم گاهی که به یک گله حمله می‌کنند، خیلی بیشتر از نیاز خوراکی‌شان، از آنها می‌کُشند یا جراحت‌های شدیدی وارد می‌کنند. بهار اما اوج شکارگری گرگ‌هاست؛ فصلی که توله‌ها به دنیا آمده‌اند و بیش از هر وقت دیگری به غذا نیاز دارند. زندگی گرگ‌ها سرشار از نکات ظریف و جالب است. یکی از شگفتی‌های زندگی آنها، تعاملات اجتماعی و زندگی گروهی پیشرفته، پیچیده و کاملا قانونمندشان است.

تحت فرمان رئیس

حرف اول و آخر را «آلفا» می‌زند. همان گرگی که رفتار دیگر افراد گروه را کنترل و هدایت می‌کند و آنها را به صورت ستونی به دنبال خود حرکت می‌دهد. گروهی با ۲ تا ۲۵ و معمولا ۷ عضو. آلفا با دم نیمه افراشته‌اش، برای هم گروهی‌ها به‌خوبی قابل تشخیص است. همواره این رهبر گروه یا همان گرگ آلفاست که سمت و سوی مهاجرت، وقت استراحت یا ادامه مهاجرت، زمان و فرمان حمله، جلوگیری از ایجاد درگیری در گله و... را مشخص می‌کند. هرچه فراوانی و جثه طعمه‌ها بزرگ‌تر باشد، گروه‌ها هم شلوغ‌تر می‌شوند. در ایران این گروه‌ها معمولا چهار قلاده‌ای هستند. گرگ آلفا، بسیار مقتدر است و اعضای گروه برای او احترام زیادی قادرند.

گرفتن پوزه دیگر اعضا در دهان خود، یکی از کارهایی است که آلفا برای نشان دادن اقتدارش انجام می‌دهد. دیگر اعضای گروه هم با قرار دادن دهان خود در برابر سر او و لیس زدن پوزه‌اش، تبعیت خود را اعلام می‌کنند. اعضای گله، نباید فراموش کنند که آلفا همه کاره‌شان است. برای همین، گاهی آلفا تکه استخوانی که غذایی روی آن باقی نمانده را میان دیگر اعضای گروه پرت می‌کند تا وابستگی‌شان به تهیه غذا توسط خود را یادآوری کند.

کار دیگر رهبر گروه، تعیین قلمرو است؛ قلمرویی با اندازه‌های مختلف که به‌طور متوسط از ۷۵ تا ۲۵۰۰ کیلومتر مربع است که البته در ایران هنوز مطالعه دقیقی روی اندازه قلمرو گرگ‌ها صورت نگرفته. آلفا این قلمرو را با ادرار یا برهم‌زدن خاک مشخص می‌کند و اصلا سر این موضوع شوخی ندارد. هرچند کم اتفاق می‌افتد که گرگی حریم دیگری را نقض کند اما در همان موارد معدود هم درگیری‌ها آن‌قدر خشن است که معمولا تا یکی کشته نشود، دست‌بردار نیستند. جالب اینجاست که وجود انسان روی تعیین جنسیت اعضای گروه تاثیر می‌گذارد. جایی که انسان‌ها خطر اصلی گرگ‌ها هستند، معمولا ماده‌های گروه، اکثریت‌اند تا شانس زادآوری بیشتر باشد. از طرفی مطالعات نشان داده که هرجا دخالت‌های انسان کمتر است، الگوی رفتارهای اجتماعی و زندگی گرگ‌ها هم منظم‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر است. ولی اگر طعمه‌ها و زیستگاه‌های گرگ از سوی انسان دستکاری شود، آن وقت است که الگوی فعالیت گرگ‌ها هم تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال محققان آلاسکایی اعلام کردند که ساعات فعالیت گرگ‌ها در آلاسکا دارای الگوی منظم است. آنها در روز از ساعات هفت صبح تا چهار بعدازظهر و شب هنگام از ساعت ۲۲ تا شش صبح قلمروگردی می‌کنند و به دنبال شکار یا سفر هستند. آلاسکا در قاره آمریکا، از معدود مناطقی است که فعالیت انسانی در آن بسیار کم است. برای همین هم پابه‌سن گذاشته‌ها و ضعیف‌ترهای گروه گرگ‌ها هم که قادر به تشکیل گروه مجزا و رهبری نیستند، بیکار نمی‌نشینند و با هم گروه تشکیل می‌دهند؛ گروهی که البته به خاطر نداشتن رهبری قوی، از نظر ارتباطات درون گروهی هرسال ضعیف‌تر می‌شوند.

زوزه ابزار دیگر ارتباط‌های درون گروهی است. گرگ‌ها برای برقراری ارتباط با هم در درون گله و حتی ارتباط با گله‌های دیگر زوزه می‌کشند؛ صدایی که می‌تواند معانی زیادی داشته باشد، مثل قوی‌تر کردن پیوندهای اجتماعی، اعلام کردن شروع و خاتمه حمله، اخطار دادن، جمع کردن افراد گله و هشدار دادن به دیگر گرگ‌ها برای اجتناب از قلمروهایشان. صدای زوزه گرگ‌ها را بیشتر هنگام طلوع و غروب آفتاب، به‌خصوص در فصول سرد سال می‌توان شنید. مطالعات نشان داده که گرگ‌ها قادرند صدای زوزه یکدیگر را از فاصله ۵ تا ۱۶ کیلومتری بشنوند. به نظر می‌رسد بین رفتار گرگ‌ها نظم و قانون بسیار پیشرفته‌ای است که در ارتباط‌های درون گروهی و هنگام شکار، حسابی به کارشان می‌آید.



گله‌های کوچک ایرانی
گرگ موجودی اجتماعی است و معمولا در قالب گله زندگی می‌کند؛ در گله‌هایی بین ۲ تا ۲۵ گرگ. در ایران البته اندازه گله‌ها از ۴ گرگ به ندرت بالاتر می‌رود که احتمالا یکی از دلایل آن، کوچک بودن جثه طعمه گرگ‌ها در ایران است. چراکه هرچه اندازه طعمه گرگ‌ها بیشتر و جثه‌شان بزرگ‌تر باشد تعداد افرادی که در یک گله زندگی می‌کنند هم بیشتر می‌شود
عکس: دوربین تله‌ای، پروژه یوزپلنگ آسیایی

همزمان با تولد توله گرگ‌ها که معمولا بین ۲ تا ۱۰ توله هستند رهبر گله یا همان آلفا، قلمروی گروه را توسعه می‌دهد تا نیازهای غذایی‌شان بهتر تامین شود

همه چیز روی برنامه

فرصت‌طلبی و موقعیت‌شناسی. این دو صفت را هم باید به ویژگی‌های گرگ افزود. شکارهای آنها کاملا حساب‌شده و استراتژیک است. آنها پیش از هر حمله ابتدا نقطه ضعف طعمه‌شان را می‌شناسند، بعد حمله را شروع می‌کنند تا با صرف کمترین انرژی و زمان، آن را به‌دست آورند؛ مثلا معمولا وقتی می‌خواهند به یک گله حمله کرده و یکی را انتخاب کنند، سراغ طعمه‌های پیر، ضعیف یا بی‌تجربه‌تر می‌روند. حواس گرگ‌ها هنگام شکار کاملا جمع است. همه‌چیز باید حساب‌شده باشد. این یکی از زیباترین شگفتی‌های حیات‌وحش است. آنها هنگام حمله در یک خط و در فواصل معین می‌ایستند و سپس یکی از آنها به طرف طعمه رفته و مسیر حرکت طعمه‌ها را به سمتی که گرگ‌ها ایستاده‌اند برمی‌گرداند. گرگ‌ها به نوبت طعمه را تعقیب کرده تا آخرین گرگ که تازه‌نفس است، طعمه را که خسته شده شکار می‌کند. در پناهگاه حیات‌وحش شیراحمد در سبزوار، همین استراتژی به خوبی دیده شد. دو گرگ در ابتدا خود را به دسته‌ای از آهوان در حال چرا نشان دادند تا آنها را به سمت شش گرگ دیگری که در فواصل مختلف کمین کرده بودند برانند و صبحانه‌ای لذیذ برای خود دست و پا کنند. گرگ‌ها در ایران و در مناطق گرمسیری هم نقشه‌های خاص خود را دارند. به این ترتیب که در ماه‌های گرم سال که جانوران نیاز آبی بالایی دارند، کنار آبشخورها کمین می‌کنند و طعمه که برای نوشیدن آب بیاید، حمله می‌کنند. این روشی است که به دفعات در منطقه حفاظت‌شده بیجار در کردستان دیده شده. جالب است که در خود حمله هم فوت و فن‌هایی نهفته است.

اگر طعمه بزرگ‌جثه باشد، ران طعمه هدف اول حمله است، اما در حیوانات کوچک‌تر به سر، شانه‌ها و پهلوها حمله می‌کنند. محیط‌بانان پارک‌ملی سالوک در نزدیکی اسفراین فیلمی از شکار گرگ‌ها گرفته‌اند که نشان می‌دهد پس از تعقیب یک آهوی نر، گرگ در حالی که آهو در هوا جست می‌زند، او را از زیر ران گرفته و از پا درمی‌آورد. برای گرگ‌ها طعمه که از پا درآمد، وقت شروع ضیافت است. ابتدا قلب، شش، کبد، کلیه، روده‌ها و طحال و بعد هم خوردن ماهیچه‌های ران. استخوان‌های بزرگ (دنده‌ها و استخوان‌های ران) و تکه‌های پوست را هم باقی می‌گذارند تا چیزی گیر مرده‌خوارها بیاید. در زمان بارش برف، استراتژی شکار طور دیگری است. آهو و قوچ و میش که سُم‌هایشان در برف فرو می‌رود و توانایی جست‌وخیز و فرار را از دست می‌دهند، بهترین گزینه‌های شکارند؛ چراکه اتفاقا گرگ‌ها در برف خوب مانور می‌دهند و با استفاده از روش محاصره و گیرانداختن حیوانات در برف، بزمی برپا می‌کنند و سرمای زمستان را هم پشت سر می‌گذارند. بهار که می‌شود و بره‌ها تازه به دنیا می‌آیند، شکار ایده‌آل، همان بره‌ها خواهند بود. تابستان‌ها تلاش گرگ‌ها بیشتر در اطراف آبشخورهاست، در پاییز به دنبال قوچ‌های سنگین و مست که به پایین‌دست‌ها آمده‌اند، هستند و در زمان بارش برف، آهوان به دلیل فرو رفتن سُم‌های باریکشان در برف بیش از هر زمان دیگری در برابر گرگ‌ها آسیب‌پذیر می‌شوند.
در منطقه حفاظت‌شده بیجار در استان کردستان، گرگ‌ها در سه ماهه بهار به خاطر تامین شیر توله‌هایشان بیشتر دیده می‌شوند. در تابستان اما ناچارند که بخش عمده‌ای از



سیاه کمیاب >
دیدن این گرگ سیاه از آن اتفاقات نادر در طبیعت ایران است. گرگ‌هایی که گفته می‌شود حاصل جفت‌گیری گرگ و سگ در گذشته‌های دور هستند. گاهی تنوع رنگ در گرگ‌ها ناشی از جفت‌گیری با حیوانات دیگر از جمله سگ و شغال است، ولی معمولا آنها را به رنگ خاکستری متمایل به سیاه می‌توان دید/عکس: دوربین تله‌ای انجمن یوزپلنگ ایرانی



شکارگر شبانه‌روز >
گرگ‌ها برخلاف خیلی از گوشتخواران هم شب‌فعالند و هم روزفعال. آنها می‌توانند مسافت‌های طولانی را در شبانه‌روز به دنبال آب، غذا و پناهگاه بروند. بنابراین در مناطقی که طعمه‌های وحشی از بین رفته باشند، دسته گرگ‌ها قادرند همراه گله‌های دامداران، مسافت‌های طولانی را طی کرده و مرتبا بین قشلاق و ییلاق در حرکت باشند/عکس: دوربین تله‌ای، پروژه یوزپلنگ آسیایی

فعالیت‌های روزانه‌شان را به ساعات اواخر بعدازظهر تا اوایل صبح که دمای هوا پایین‌تر است تغییر دهند تا گرمای طاقت‌فرسا آزارشان ندهد. اوج فعالیت سُم‌داران وحشی هم اوایل صبح و اواخر بعدازظهر است و این شانس شکار را برای گرگ افزایش می‌دهد. پاییز الگوی فعالیت گرگ‌ها ثابت است. با بیشتر شدن سرمای هوا، تعداد دفعات مشاهده گرگ‌ها و تعداد اعضای گله‌ها هم بیشتر می‌شود تا احتمال موفقیت در شکارشان بیشتر شود. گرگ‌ها برای هر فصل و موقعیتی، برنامه‌ای حساب شده دارند؛ به‌خصوص برای بهار که باید شکم چند توله گرسنه را هم سیر کنند چرا که چندماه قبل از آمدن بهار، یعنی در زمستان، نر آلفا و ماده آلفا جفت‌گیری کرده‌اند.

روزهای شلوغی

به دنیا آمدن ۲ تا ۱۰ توله در یک زمان، یعنی چند برابر شدن نیاز غذایی خانواده. برای همین گرگ‌ها حتی توله‌هایشان که معمولا تعدادشان پنج تا است را در بهار و کمی پیش از به دنیا آمدن بره سُم‌داران به‌دنیا می‌آورند. یعنی وقتی شکارهای ساده فراوانند. معمولا وقتی مقدار طعمه زیاد باشد، نر آلفا با ماده‌های دیگر گروه هم جفت‌گیری می‌کند و حالا بعد از ۹ هفته بارداری، توله‌های سیاه و نابینا که همگی در یک پرده قهوه‌ای رنگ (پرده جفت) قرار دارند در سوراخی مثل غار یا تنه درخت‌های بزرگ به دنیا آمده‌اند. اولین کاری که گرگ مادر پس از تولد انجام می‌دهد خوردن این پرده است، چون از چند روز قبل فعالیت خود را به حداقل رسانده و برای همین سخت به غذا نیاز دارد. ۱۴ روز طول می‌کشد که چشم توله‌ها به دنیا باز شود. همزمان با تولد آنها، رهبر گله، اقدام به توسعه قلمرو کرده تا نیازهای غذایی‌شان بهتر تامین شود. در پارک ملی کلاه قاضی در استان اصفهان دوربین‌های تله‌ای موفق به گرفتن عکسی از یک گرگ ماده با پستان‌های فعال و شیرده شده‌اند که نشان از شیردهی آن گرگ در فروردین‌ماه تا اردیبهشت‌ماه دارد.
خانواده‌دوستی هم صفت دیگر گرگ‌هاست. گرگ نر و ماده از معدود پستاندارانی هستند که تا آخر عمر با هم زندگی می‌کنند و با دقت و وسواس خاصی از توله‌های خود مراقبت می‌کنند. برای همه توله‌ها شانس زندگی ندارند و تعداد توله‌هایی که به سن بلوغ می‌رسند شاید ۳-۲ توله باشد و بقیه به دلایل مختلف در همان شش ماه اول جان خود را از دست می‌دهند. محل لانه و زایمان هم مهم است. گرگ‌ها معمولا لانه خود را در مناطقی که دارای درختان و یا پوشش گیاهی بیشتری محل پنهان شدن و همچنین نزدیک به منابع آب انتخاب می‌کنند. ولی متأسفانه در بسیاری از مناطق ایران بعضی‌ها لانه گرگ‌ها را پیدا کرده و جلوی آن را مسدود می‌کنند. در مناطقی از استان همدان دیده شده که توله گرگ را از لانه‌ها خارج کرده یا در همان لانه آنها را از بین می‌برند. در نطنز، فردی توله گرگ را با طناب جلوی لانه‌اش آویزان کرد. بعدها آثاری از خراش روی سنگ‌ها و زیر پای توله مرده پیدا شد که خبر از تلاشی نافرجام می‌داد؛ گرگ مادر تمام قوای خود را برای پریدن و نجات دادن توله انجام داده بود، هرچند که موفقیتی به دست نیاورده بود.
در زمانی که توله‌ها در لانه هستند، گرگ نر معمولا غذا می‌آورد و ماده لانه و توله‌ها را تیمار می‌کند. این برنامه خانواده گرگ آلفا تا وقتی است که توله‌ها بتوانند شکار کنند. توله‌ها در ۲۲ تا ۴۶ ماهگی و حتی گاهی ۱۰ ماهگی به بلوغ می‌رسند. بچه‌ها پس از سه ماه از لانه خارج شده و همراه گله هستند و در ۱ تا ۲ سالگی خانواده را ترک می‌کنند. جنگ بر سر قدرت از همان روزهای اول شروع می‌شود. توله‌ها از ۳۰ روزگی، با هم مبارزه‌ای جدی را که به صورت جنگ ـ بازی است، شروع می‌کنند.
متاسفانه از وضعیت کنونی گرگ‌ها در کشورمان اطلاعات و آمار چندان دقیقی در دسترس نیست. اما آنچه مسلم است عواملی مانند کم شدن طعمه، تله‌گذاری، شکار، استفاده از طعمه‌های مسموم و تصادف با خودروها در جاده‌ها باعث کاهش شدید جمعیت گرگ‌ها در ایران شده. به نظر می‌رسد که گرگ‌های ایرانی احتیاج به مطالعه و تحقیق روی جمعیت‌هایشان در نقاط مختلف ایران دارند تا علاوه بر کاهش حملات به دام‌های اهلی و وارد آوردن خسارت‌های سنگین به روستاییان و دامداران، نسل گرگ ایرانی هم نجات پیدا کند ■



{میراث، دوربین، حرکت}

خونخواهان در دل ایران

بررسی مکان‌های طبیعی ایران که سریال مختارنامه در آنها فیلمبرداری شده است

احسان ناظم بکایی / عکس: مسعود پاکدل



اولین سکانس >
فصل برداشت محصول است و مختار جوان در حال درو کردن گندم که ناگهان گرازی وارد مزرعه می‌شود. مختار با زوبین به دنبال گراز می‌دود تا او را شکار کند. این اولین سکانس سریال مختارنامه بود که دیدیم. این سکانس در گندم‌زارهای روستای عشق‌آباد ورامین فیلم‌برداری شد

بیابان؛ یک طرف سرخ و طرف دیگر زرد. دو سپاه رودرروی هم ایستاده‌اند. سرخ‌پوشان بنی‌امیه با پرچم‌های قرمز، در برابر سربازان آل‌زبیر سراسر زرد. «حمله!» و دو لشکر به هم می‌پیچند. صدای فریاد و غوغا در بیابان حجاز می‌پیچد و شمشیر و نیزه در سرها و شکم‌ها فرو می‌رود تا خون به آسمان فواره بزند. خونی که مثل تمام آثار هنر هفتم مصنوعی است. درست مثل بیابان‌هایش که اصلا حجاز نیست؛ اطراف شاهرود است. سریال «مختارنامه» قرار است در ۴۰ قسمت، دوره‌ای از تاریخ اسلام را روایت کند که به‌خصوص برای شیعیان اهمیت ویژه‌ای دارد. قصه خونخواهی امام سوم‌شان است.

مختارنامه که هر جمعه ساعت ده شب روی آنتن شبکه اول می‌رود، داستان مختار است. کسی که بعد از واقعه کربلا در عراق قیام می‌کند و قاتلان امام حسین(ع) را می‌کشد. آن هم در زمانی که بنی‌امیه – حاکمان وقت – که دستور قتل امام حسین(ع) را داده بودند، در دمشق و سوریه به اختلاف افتاده بودند و خانواده زبیر هم در حجاز و عربستان ادعای حکومت می‌کردند. این سریال در حقیقت، ماجراهای سه ضلع این مثلث قدرت را با محوریت مختار نمایش می‌دهد. برای همین، داوود میرباقری – کارگردان سریال – مجبور بوده به‌خاطر پیچیدگی داستان به تنوع لوکیشن روی بیاورد. بیش از هفت منطقه در ایران، میزبان عوامل مختارنامه بودند. از جنوب تا شمال، از حاشیه رود بهمنشیر در آبادان تا کوه‌ها و بیابان‌های شاهرود.

زمان داستان مربوط به صدها سال قبل است ولی دکل‌های برق آن دوردست‌ها، بیشتر خودنمایی می‌کنند تا اتفاقی که در جریان است. این مشکل ساخت فیلم‌ها یا سریال‌های تاریخی است. قرار است صدها سال قبل نمایش داده شود و نباید در آنها نمادی از زندگی امروزی باشد. به این دلیل در تعداد زیادی از کارهای تاریخی، عموم نماها بسته است و فیلمبرداری در دکورهای محدود انجام می‌شود. در مختارنامه اما نیاز به‌فضاهای وسیع و نماهای باز الزامی بود و همین کار را سخت می‌کرد. به گفته مهدی موسوی – دستیار اول صحنه سریال مختارنامه – سه عامل باعث شد تا این سریال بتواند تنوع لوکیشن خوبی داشته باشد. اول از همه، فرصت تحقیقی بوده که نصیب گروه شده بود: «فرصتی که برای مطالعه، تحقیق میدانی و کتابخانه‌ای داشتیم از بقیه پروژه‌ها بیشتر بود. یکی از دلایلی هم که بقیه کارهای تاریخی تنوع مکان فیلم‌برداری و نمای باز ندارند، همین کمبود وقت است. مثلا وقتی ما به شاهرود رفتیم، دیدیم موقعیت‌هایی که الان داریم کاملا در تحقیقات و فیلمنامه وجود دارد.» سابقه خود میرباقری در ساخت کارهای تاریخی مثل «گرگ‌ها»، «مسافر ری»، «معصومیت از دست رفته» و «امام‌علی(ع)» هم کمک خوبی برای ایجاد این تنوع بوده: «او قبلا کار تاریخی ساخته بود. با فضا آشنا بود و ضمنا چون قصه را هم خودش نوشته بود، در ذهنش مکان‌هایی را در نظر گرفته بود.» عامل سوم هم بودجه و حمایت مناسب مالی بوده: «با توجه به حمایت تهیه کننده مشکل تامین بودجه هم نداشتیم. در پیش‌تولید و دیگر مراحل، گروه تولید حمایت می‌کرد و دستمان باز بود.» با این اوصاف حالا تیم سازنده سریال می‌توانستند از حاشیه رودخانه تا دل کویر و بیابان بروند.

فرار از دست هیولاها

هیولاها به دنبال مختارند، از زمین آتش و مار بیرون می‌آید و مختار وحشت‌زده به لبه پرتگاهی می‌دود. اینها صحنه‌هایی از کابوس مختار است که در قسمت‌های اول سریال دیدیم. صحنه‌هایی که در روستای «خیج» شاهرود فیلمبرداری شده. جایی که میرباقری به آنجا ارادت خاصی دارد، چون پدرش اصالتا خیجی است. این ارادت البته دوطرفه است؛ چراکه شاهرودی‌ها هم برای به قول خودشان «سید داوود» احترام زیادی قائلند. اما آیا این تنها دلیلی بوده که میرباقری بیشتر صحنه‌های پنج جنگ بزرگ سریال‌اش را در شاهرود فیلمبرداری کند. موسوی معتقد است این اتفاق، ربط چندانی به علاقه میرباقری ندارد: «خود اهالی شاهرود به منطقه‌شان می‌گویند قاره کوچک. راست هم می‌گویند چون اگر شما صد کیلومتر به سمت شمال بروید به جنگل ابر و کوه‌های البرز و جنگل‌های مازندران می‌رسید. اگر صد کیلومتر به سمت جنوب بروید، به داخل کویر مرکزی خواهید رفت. در عرض چند ساعت حرکت، می‌توانید کلی اقلیم متفاوت ببینید.» به همین دلیل، فضاها و نماهای باز زیادی در مناطق مختلف شاهرود فیلمبرداری شده. محل قرار مختار و «کیان» – دوست ایرانی مختار – قبل از کشته شدن مسلم که یک تک درخت و تخته سنگ است در بیرون خیج کار شده. همچنین محل اردوگاه و جنگ «ابن‌زیاد» و مختار، اردوگاه آل‌زبیر در جنگ با سپاه شام و اردوگاه مختار در جنگ با سپاه آل‌زبیر، همه‌شان در روستای «چهل‌دختر» در منطقه «بسطام» در شمال شاهرود بوده است. فیلمبرداری صحنه‌های حرکت سپاه مکه از دامنه کوه «ابوقبیس» هم در منطقه‌ای در خیج که صخره‌هایی تیز داشته، انجام شده است. دلیل انتخاب این منطقه هم این بوده که زمین سنگلاخی آنجا شبیه سرزمین سخت و زمخت مکه بوده است. اما این مکان‌ها تنها جاهایی نبوده که گروه سازنده مختارنامه در آن کار کرده‌اند. سه جنگ هم در جنوب شاهرود فیلمبرداری شده؛ جنگ‌های «عین‌الورده»، «بنات تل» و «حرورا»، چراکه تپه‌های رسوبی و مخروطی‌شکل منطقه شبیه اطراف کوفه بوده. دستیار اول صحنه سریال مختارنامه می‌گوید تمام صحنه‌های جنگ این سریال در شاهرود کار شده، جز یک صحنه از جنگ مختار با آل‌زبیر که مختار به نیزار می‌رود؛ «این صحنه در شهرک دفاع مقدس در جنوب تهران فیلمبرداری شد.» اما نه مختارنامه سراسر جنگ است و نه بیابان‌های شاهرود تنها مکانی که میزبان این سریال بود.

پنکه در کویر

غروب کویر است. قرص نارنجی خورشید در انتهای افق آرام‌آرام در تپه‌های شنی فرو می‌رود. اسب و سوارش روی خط‌الرأس تپه‌ها و رمل‌های شنی می‌تازند. دانه‌های شن پشت‌سر اسب به هوا بلند شده‌اند. سکوت و آرامش در یک غروب کویری به‌هم ریخته. اینها معمولا نماهای آشنایی از فیلم‌های تاریخی است که بارها در کارهایی چون «لورنس عربستان»، «محمد رسول‌الله(ص)»، «روز واقعه»، «امام علی(ع)» و... هم دیده‌ایم. مختارنامه هم چون قرار است صحنه‌های رفت و آمد مختار و بقیه شخصیت‌ها در کویر عربستان و عراق را نشان بدهد، گریزی از این ندارد که سراغ لوکیشن کویر برود. «مرنجاب» کاشان انتخاب می‌شود؛ کویری در شمال شهرستان «آران و بیدگل» در استان اصفهان که قسمت عمده آن پوشیده از رمل، تپه‌های شنی و ریگزار است. جایی که اتفاقا اولین سکانس‌های فیلم‌برداری شده این سریال در فروردین‌ماه ۸۳، در آنجا انجام شد. یعنی صحنه‌های ورود مسلم به کوفه. به گفته موسوی: «قبلا آقای میرباقری در کویر مرنجاب کار کرده بود و این مکان را در ذهن داشت اما این بار بیشتر در عمق کویر رفتیم تا صحنه‌های بکرتری داشته باشیم. ضمن اینکه صحنه‌های سراب دیدن و بی‌هوش شدن مسلم روی زمین را هم در حاشیه دریاچه نمک «حوض سلطان» در غرب مرنجاب فیلمبرداری کردیم.» البته کار کردن روی رمل ساده نیست. چراکه با یک پا خوردن، خاک به‌هم می‌ریزد. آن‌وقت کافی است قرار شود صحنه‌ای دوباره فیلمبرداری شود. موسوی می‌گوید برای از سرگرفتن دوباره فیلمبرداری به پنکه و فن متوسل می‌شده‌اند. «طبیعتا باید چند روز می‌گذشت تا باد، رد پاها را پاک کند اما بعضی مواقع که زمان نداشتیم با استفاده از فن، شن‌ها را به حالت اول برمی‌گرداندیم. بعضی مواقع هم چند متر آن طرف‌تر می‌رفتیم تا به شن دست نخورده برسیم.»

چون باید صحنه‌های رفت و آمد مختار و بقیه را در کویر عربستان و عراق نشان دهند، کویر «مرنجاب» کاشان برای فیلم‌برداری انتخاب شد



حمل تیر چوبی با پای پیاده

عبدالله بن زبیر (رضا کیانیان) می‌خواهد برادر امام‌حسین(ع)، محمد حنفیه (محمدرضا شریفی‌نیا) و بنی‌هاشم را آتش بزند که مختار به کمک‌شان می‌آید. اینجا منطقه‌ای صخره‌ای در نزدیک امامزاده شاهمردان طرود شاهرود است. جایی که موسوی می‌گوید: «بعد از اینکه صحنه خواب دیدن مختار و آب خواستن از عمویش را فیلمبرداری کردیم. در مسیر برگشت، اینجا را دیدیم. میرباقری گفت برای صحنه اسارت بنی‌هاشم خوب است.»

به دنبال بهترین نما
اینجا کویر مرنجاب است. فروردین‌ماه ۸۳ شروع کار در همین‌جا کلید خورد؛ صحنه ورود مسلم، فرستاده امام‌حسین[ع] به کوفه. داوود میرباقری روی زمین دراز کشیده تا با دوربین کوچکش، قاب دوربین فیلم‌برداری را چک کند. عظیم جوانروح (مدیر فیلم‌برداری) و محسن شاه‌ابراهیمی (طراح صحنه ولباس واکسسوار) هم کنار او آماده‌اند تا کار را شروع کنند

ای عمو! آب چه شد؟
سکانس آب آوردن حضرت عباس[ع] از نهر علقمه که در باغ کوچک خرمایی در طرود فیلم‌برداری شد. میرباقری و عوامل پشت‌صحنه نما و نور صحنه‌ای را تست و بررسی می‌کنند که حضرت عباس[ع]، دست در آب می‌کند اما یاد کودکان تشنه می‌افتد و آب را روی آب می‌ریزد. این نما را در تیتراژ ابتدایی و جایی که اسم خود میرباقری می‌آید دیده‌اید





تابلوی فرشچیان
تصویر آشنایی است. میرباقری این نمای کربلا را درست شبیه تابلوی عصر عاشورای محمود فرشچیان ساخته. این صحنه‌ها در روستای طرود در جنوب شاهرود فیلم‌برداری شد و جزو آخرین سکانس‌های سریال است که در بهار و تابستان سال گذشته انجام شد. تمام صحنه‌های کربلا که چیزی حدود ۵۰ دقیقه است در این روستای کویری فیلم‌برداری شده؛ روستایی در ۱۲۵ کیلومتری جنوب شاهرود در دل کویر مرکزی ایران

نخلستان مکانی نبوده که بشود آن را ساخت. برای همین، جاده‌های کنار رود «فرات» در منطقه رودخانه «بهمنشیر» آبادان فیلمبرداری شد

نخل‌هایی چه بلند

اما اگر قرار باشد یک کار تاریخی درست و حسابی درباره صدر اسلام ساخته شود، مطمئنا به‌جز کویر و بیابان باید سراغ مکان‌های دیگری هم برای فیلم‌برداری رفت. به نخلستان نیاز است و به درختان خرما و چه جایی بهتر از خوزستان یا بوشهر تا این صحنه‌ها را تداعی کند. البته در بعضی کارها یا تنه نخل‌ها را از محل اصلی‌شان در جنوب می‌کنند و به شهرک‌های سینمایی می‌آورند که به خاطر خشک شدنشان، طراوتشان را از دست می‌دهند و یا احیانا تنه‌ها را با چوب و یونولیت می‌سازند که طبیعی به نظر نمی‌رسند. در سریال مختارنامه هم چون بعضی از ماجراها در کوفه و نخلستان‌های اطراف آن می‌گذشته، نخلستان مکانی نبوده که بشود آن را ساخت. برای همین، گروه راهی آبادان شدند. صحنه‌های اردوگاه «توابین» و جاده‌های کنار رود «فرات» در منطقه رودخانه «بهمنشیر» آبادان فیلمبرداری شده؛ جایی که به گفته موسوی آنها را از این سوی ساحل به آن‌سو کشانده: «در سفری که گروه سازنده مختارنامه در مرحله پیش‌تولید به منطقه داشتند، ضلع شرقی بهمنشیر را برای کار انتخاب کردند. بعد از مدتی که با منطقه آشنا شدیم، دیدیم ضلع غربی بهتر است. به آنجا رفتیم و اردوگاه توابین را ساختیم.» البته این ساخت و ساز بدون دردسر هم نبوده؛ «برای ساخت جاده‌ای قدیمی لودر آوردیم و روی چند راه آبی که از بهمنشیر به باغات نخل می‌رفت، سه، چهار تا پل زدیم. در آن منطقه باغ‌های زیادی بود که ممکن بود در مسیر کار ما قرار بگیرد اما اگر باغی هم خسارت می‌خورد، حتما بلافاصله هزینه‌اش پرداخت می‌شد.» البته بهمنشیر تنها مکان فیلم‌برداری این سریال در خوزستان نبود. منطقه «گاومیش‌آباد» شوشتر در حاشیه رود «گرگر» هم یک هفته مهمان مختارنامه‌ای‌ها بوده. موسوی درباره این انتخاب می‌گوید: «میرباقری قبلا سر صحنه فیلمبرداری مسافر ری به آنجا رفته بود. مثل صحنه‌های ملاقات عبدالعظیم (داریوش ارجمند) با جمعی از شیعیان حاشیه فرات که رهبرشان (عنایت بخشی) است. میرباقری از این فضا خوشش آمده بود و صحنه بازگشت مختار از مکه در مسیر بازگشت و در سرزمین عراق که به منطقه سبزی‌کاری کوفه می‌رسد را در شوشتر فیلمبرداری کردیم.»

کربلا در دل کویر

ذوالجناح، اسب سفید و تیر خورده امام‌حسین[ع]، بدون سوار، غرق در خون به سمت خیمه‌ها می‌دود و میان زنان و کودکان می‌رود. صحنه درست شبیه تابلوی نقاشی عصر عاشورای محمود فرشچیان است. میرباقری صحنه‌های کربلای مختارنامه را که مربوط به قسمت‌های پایانی این سریال است، بسیار خوب و تاثیرگذار ساخته. به‌قدری تاثیرگذار که کاملا به ذهنیت مخاطب ایرانی از واقعه نزدیک است. اما مکان فیلم‌برداری این صحنه کجا بوده است؟ جواب این سوال نام روستایی است در ۱۲۵ کیلومتری شاهرود و در دل کویر مرکزی ایران؛ «طرود». این آخرین لوکیشنی بود که مختارنامه‌ای‌ها به آنجا رفتند. دستیار اول صحنه سریال مختارنامه می‌گوید دلیل عجیب میرباقری باعث شد تا طرود آخرین محلی باشد که سریال در آن فیلمبرداری شود: «میرباقری اصرار داشت که حتما صحنه‌های کربلا را در آخر پروژه فیلمبرداری کند نه در اوایل یا اواسط آن. حتی یک بار هم نهر «علقمه»، همان نهری که به روی امام‌حسین[ع] بسته شد را در آبادان ساختیم اما میرباقری می‌گفت الان وقت ساختن این صحنه نیست. دلش می‌خواست کار را با کربلا تمام کند.» اما طرود یک روستای دورافتاده است. چطور چنین جایی مورد توجه قرار گرفت: «وقتی شاهرود بودیم، به ما گفتند روستایی در جنوب شاهرود است که نخل دارد. ما هم گفتیم برویم ببینیم چه‌جور جایی است. طرود خیلی عجیب بود. نخل‌هایی داشت که من تا به حال ندیده بودم. نخل‌های بدوی و بی‌نظم و وحشی. درست برعکس آبادان که همه نخل‌ها کاملا باغی و خرماده بودند.» همین موضوع باعث می‌شود تا توجه میرباقری به این روستا جلب شود؛ «میرباقری اول می‌خواست فقط صحنه علقمه را در طرود بگیرد ولی وقتی وضعیت را دید، مابقی صحنه‌های کربلا و خیمه‌های امام‌حسین[ع] و خواب دیدن مختار و فرارش از دست غول‌ها را هم در همان طرود فیلم‌برداری کرد.» کار البته بدون مشکل نبوده؛ «طرود مشکل آب داشت و ما برای پر کردن نهر علقمه‌ای که ساخته بودیم، باید مدام آن را پر می‌کردیم و برای رفت‌وآمد هم مزارع اطراف را خریدیم.» کار ساخت سریال مختارنامه با همه مشکلات پس از حدود شش سال فیلم‌برداری تمام شد و حالا که این مطلب را می‌خوانید حدود نیمی از سریال روی آنتن رفته. از آنجا که قصه این سریال پر از رفت و آمد زمانی به گذشته و آینده است، تقریبا اکثر مکان‌های فیلم‌برداری آن را که در بالا اشاره کردیم دیده‌اید. میرباقری فضاهای مختلف را آن‌قدر ملموس درآورده که اصلا نمی‌شود حس کرد این نمای کوفه قرن اول نیست و همین شاهرود خودمان است. ویژگی خوب مختارنامه هم همین است که توانسته این فضاسازی را حتی در نماهای باز هم کاملا به مخاطب القا کند. کار گرچه دشوار بوده اما با همه این سختی‌ها، مختارنامه ساخته شد و حالا جلوی چشم ما قرار گرفته است. ■

{طبیعت}

بندی برای پرواز

سفر به بند علی‌خان، تالاب فصلی

مونا قاسمیان / عکس: پیمان خلف‌بیگی

جست‌وخیز در تالاب

یک جفت «اردک سرسبز» روی آب تالاب بند علی‌خان این‌طرف و آن‌طرف می‌جهند. تشخیص نر و ماده این‌گونه اردک کار سختی نیست؛ فقط زیر تنه سفید و طوق گردن پرنده نر نیست که او را از ماده کاملا قهوه‌ای مایل به خاکستری جدا می‌کند، بلکه سرِ سبزِ براق گونه نر این اردک، آن را بین دیگر پرنده‌ها هم قابل تشخیص می کند



همزیستی پرواز >
در این تالاب فصلی، پرنده‌ها کنار هم شب و روزشان را می‌گذرانند. اینجا بر بالای نیزارهای کنار تالاب، «حواصیل خاکستری» که از حواصیل‌های بزرگ و بومی ایران است پرواز می‌کند و آن‌طرف‌تر اردک‌های سرسبز به‌صورت گروهی روی هوا چرخ می‌زنند

تالابی در دل کویر

دیدار با پرندگان تالابی فصلی نزدیک تهران

می‌گویند ۱۲۰ سال پیش علی‌خان نامی که از متمولین زمان خود بود، بندی خاکی را روی رودخانه «شور» می‌سازد تا آب رودخانه شور و بخشی از سیلاب‌ها را به سمت زمین‌های کشاورزی خود در اراضی پایین دست ورامین ببرد. همین می‌شود که از آن زمان به اینجا می‌گویند بند علی‌خان. اما شهرت بند علی‌خان به‌خاطر انحراف آب نبود، چرا که حالا اینجا، تالابی در دل کویر و نزدیک کلانشهر تهران، شده خانه فصلی برای پرندگان مهاجر و بومی. تالابی که وقتی به نیمه‌های آذرماه می‌رسیم و بارندگی‌ها شدت می‌گیرد، روان آب‌های سطحی از پایتخت به سمت این تالاب روان می‌شود و آن وقت است که دسته‌دسته پرندگان مهاجر به این تالاب پر آب می‌آیند. به این فصل که برسیم، دیگر زمان آن رسیده که پشت سرمان کویر باشد و روبه‌رویمان تالاب بند علی‌خان.

مطمئنا علی‌خان نمی‌دانسته با بندهایی که روی رودخانه «شور» می‌زند، هم نام خودش را ماندگار می‌کند و هم این منطقه تبدیل به یکی از زیباترین تالاب‌های فصلی اطراف تهران می‌شود. جایی که در اصل بخشی از سواحل دریای بزرگ نمک در جنوب ورامین است حالا تالابی دارد که زمستان‌ها پذیرای پرندگان مهاجر می‌شود. حالا با وجود این آب‌بندها، در فصل پاییز و زمستان، وقتی اولین باران‌های موسمی آغاز و سیلاب‌ها روان می‌شوند، بندها پر از آب شده و پرندگان مهاجر آبزی و کنار آبزی، آسمان منطقه را می‌پوشانند؛ تالابی که با زیادتر شدن بارش باران، وسعتش تا ۵۰ هزار هکتار هم می‌رسد. از آنجا که این تالاب، فصلی، کویری و دشتی است، وسعتش بستگی به میزان بارندگی و منابع آب سطحی دارد. برای همین است که در تابستان، اینجا چیزی جز کویر بی‌آب نمی‌شود. در فصل سرما اما، تالاب جان می‌گیرد و حیات مجدد خود را آغاز می‌کند، پرآب می‌شود و محل حیات و گذران زندگی پرندگان؛ تالابی می‌شود که به گفته اسماعیل میرانزاده ـ رئیس گارد محیط‌زیست استان تهران ـ از مکان‌های مهاجرت خوتکا، چنگر، اردک سرسبز، غاز و درناهای خاکستری است.

ایستگاه استراحت

اردک سرسبز، خوتکا و اردک‌های غازنما (تنجه و آنقوت) همه در بالای سرمان یا در حال پروازند یا در لابه‌لای نی‌های تالاب مشغول چرخیدن. بند علی‌خان تنها تالاب فصلی در منطقه حفاظت شده کویر است و مکانی مناسب برای مهاجرت پرندگانی که در این مسیر رفت‌وآمد می‌کنند. پرندگانی که به گفته اسماعیل میرانزاده، از شمال کشور وارد می‌شوند، از دشت ارژن و تالاب پریشان می‌گذرند، به سمت سواحل بوشهر می‌روند و از روی مدیترانه دوباره به سمت سیبری برمی‌گردند.

تالاب فصلی بند علی‌خان در میان خاک واقع شده؛ از شمال به حوزه شهرستان ورامین، از جنوب به‌صورت یکپارچه به دشت مسیله و سواحل دریای نمک در استان قم، از غرب به دشت سیاه‌پرده و بلندی‌های معروف به کوه مره و از سمت شرق به دریای نمک وصل می‌شود. بررسی‌هایی که از تالاب بند علی‌خان در فصول مختلف سال انجام گرفته، از تنوع بالای پرندگان در آن نشان می‌دهد؛ ۹۸ گونه از ۲۸ خانواده پرنده؛ یعنی تقریبا ۲۰ درصد گونه‌های پرندگان شناسایی شده در ایران. از گونه‌های پرندگان این تالاب ۶۷ گونه از ۲۰ خانواده خشکی‌زی، ۱۳ گونه از دوخانواده آبزی و ۱۸ گونه از شش‌خانواده کنارآبزی هستند. برخلاف تصور رایج که گمان می‌کنند تنها پرندگان آبزی و کنار آبزی به تالاب‌ها وابسته‌اند، حیات پرندگان خشکی هم به این اکوسیستم وابسته است. در تالاب بند علی‌خان، حیات پرندگان خشکی‌زی از تنوع پرندگان آبزی و کنار آبزی بیشتر است؛ چرا که در فصول خشک سال، گونه‌های غالب پرندگان تالاب خشکی‌زی هستند؛ مثل عقاب‌ها، لاشخورها، چکاوک‌ها، بلبل‌ها، سسک‌ها و زنبورخوارها. البته یکی از دلایلش هم این است که تنوع پرندگان خشکی‌زی در ایران خیلی بیشتر از تنوع پرندگان آبزی و کنار آبزی است.

نکته مهم در این تالاب اما، این است که برای پرندگان آبزی استراحتگاه، آشیانه، مکان آب شرب و پناهگاه شده. وجود تالاب‌هایی همچون تالاب بندعلی‌خان

باعث می‌شود تا پرندگان مهاجری که از شمال کشور به جنوب یا بالعکس مهاجرت می کنند، به علت نداشتن مکان استراحت و تجدید قوا تلف نشوند؛ چراکه این پرندگان نمی‌توانند یکسره بدون توقف مسیر مهاجرت خود را طی کنند. برای همین است که تالاب بند علی‌خان، با اینکه تالابی فصلی است، نقش مهمی در حفاظت از نسل پرندگان آبزی و کنار آبزی مهاجر دارد.

پرواز روی تالاب

معروف‌ترین اردک بومی ایران را می‌توان اینجا دید؛ اردک سرسبز. اینجا در ۳۰ کیلومتری جنوب ورامین، بیشتر از هر پرنده‌ای، این گونه اردک در حال پرواز است؛ اردکی با طول بین ۵۶ تا ۶۵ سانتی‌متر که وقتی بال‌هایش را در آسمان باز می کند پهنای آنها تا ۹۸ سانتی‌متر هم می‌رسد. بین پرنده نر و ماده این گونه اردک تفاوت زیادی وجود دارد؛ پرنده نر، زیر تنه سفید و طوق سفید رنگی در گردن دارد و به‌خاطر سرِ سبزِ براق و منقار زرد مایل به قهوه‌ای اش، به آسانی از پرنده ماده و سایر پرنده‌ها قابل تشخیص است؛ چرا که اردک ماده به طور کامل قهوه‌ای مایل به خاکستری لکه‌لکه‌ای است.

اردک سرسبز به‌جز فصل جوجه‌آوری، گرایش شدیدی به رفتار گروهی دارد و در این دوره در دسته‌های بزرگ دیده می‌شود. شاید برای همین است که وقتی در کنار تالاب بند علی‌خان هستیم در لحظه‌ای آسمان بالای سرمان پر می‌شود از پرواز گروهی و هماهنگ آنها که بسیار سریع هم پرواز می کنند؛ با سرعتی حدود ۶۵ کیلومتر بر ساعت، که نسبت به جثه‌شان بسیار سریع است.

کمی آن‌طرف‌تر خوتکاست؛ کوچک‌ترین اردک ایران که نوعی اردک مهاجر است. این پرنده در اوراسیا (اروپا و آسیا) تخم‌گذاریش را کرده، حالا در فصل سرما به سمت جنوب مهاجرت کرده. تعداد بیشتری از خوتکاها را می‌توان با شروع پاییز در تالاب‌های شمال ایران (انزلی، امیرکلایه، بوجاق، میانکاله، فریدونکنار) دید. این پرنده ۳۶ سانتی‌متری، از همه اردک‌های هم‌خانواده خود کوچک‌تر است.

پرنده سیاهی با پیشانی سفید، بدون شک چنگر است؛ پرنده‌ای که جزو اولین دسته از پرندگانی است که تالاب بند علی‌خان را برای گذران چند ماه از زندگیشان در مسیر مهاجرت خود انتخاب کرده‌اند. چنگرها از خانواده درناسانان هستند و شب‌ها را هم برای مهاجرت خود انتخاب می کنند. اما از این خانواده پرتعداد، فقط چنگر نیست که علی‌خان را دوست دارد، اینجا باز هم می‌توان پرنده‌هایی از خانواده درناها دید. میان همه پرنده‌ها شاید دیدن درنای خاکستری در تالاب

▲ باران و احیا
علی‌خان تالابی فصلی است که در اوج بارندگی وسعتش به ۵۰ هکتار هم می‌رسد. برای همین هم در اواخر پاییز و کل زمستان مکان تجمع انواع و اقسام پرنده‌ها می‌شود. تالاب در فصل احیا، زیبایی خاصی دارد، به‌خصوص وقتی به سمت شرق این تالاب نگاه کنیم و دشت سیاه‌پرده و بلندی‌های معروف به کوه مره را کنار آن ببینیم







فصل عبور >
«پرستوی دریایی بال‌سفید» تابستان‌ها در ایران است و زمستان‌ها در آفریقا، برای همین هم پاییز که فصل رفتن‌اش از ایران است، تالاب بند علی‌خان را برای استراحت بین‌راه انتخاب کرده‌است (چپ بالا)

شناگر نترس >
نوک‌زدن‌های پیاپی روی آب برای خوردن بی‌مهرگان؛ این شیوه منحصربه‌فرد غذا خوردن «شناگرگردن‌سرخ» است. پرنده‌ای از خانواده «آبچلیکیان» که گروهی حرکت می‌کنند و به‌ندرت از انسان می‌ترسند (وسط)

روباه گرسنه ▲
جایی که پرنده‌ها پر می‌زنند، گوشتخواران هم پیدا می‌شوند. مثل همین روباه که آن‌طرف از تالاب کمین کرده تا در وقت مناسب شاید بتواند شکاری گیر بیاورد و گرسنگی‌اش چاره کند(پایین)

وجود تالاب‌هایی مثل بندعلی‌خان باعث می‌شود تا پرندگان مهاجر، بین‌راه تجدیدقوا کنند تا تلف نشوند



بزرگ سنقرها
بند علی‌خان فقط برای پرندگان آبزی و کنار آبزی نیست، ۶۷ گونه از ۲۰ خانواده خشکی‌زی دیده شده در ایران اینجا هستند. مثل گونه‌های متنوع خانواده عقاب‌ها که یکی‌شان هم همین «سنقر تالابی» است که بزرگ‌ترین گونه سنقر در ایران است. کله سفید و سرشانه‌های سفید این پرنده، نشان‌دهنده بالغ بودن آن است

بندعلی خان تنها حدود چهار ماه از سال آب دارد و بقیه سال خشک است و بوی فاضلاب می‌دهد

زیبا و سربلند ۸
زنده شدن دوباره تالاب در فصل بارندگی، زندگی شترداران این منطقه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. با سبز شدن زمین و جان گرفتن بند، شترهای خود را رها می‌کنند تا پروارتر شوند. اینجا زیبایی به تمام است؛ پرنده‌ها تالاب را گرفته‌اند، شترها این‌طرف و آن طرف چرا می‌کنند و هوا که خوب باشد، دماوند خود را چون همیشه زیبا و سربلند به رخ می‌کشد

چیز دیگری باشد. از میان سه نوع درنایی که به ایران مهاجرت می کنند، درنای معمولی یکی از مهمان‌های هرساله تالاب بند علی‌خان است. این‌طور که میرانزاده می گوید، بند علی‌خان سال گذشته میزبان حدود ۲۰ تا ۲۵ درنای خاکستری بود؛ پرنده‌هایی با قد ۱۱۲ سانتی‌متری و خاکستری رنگ که مانند همه گونه‌های این خانواده مهاجرند؛ پرندگانی بزرگ با پاها و گردنی دراز و دمی نسبتا کوتاه. درناها هنگام مهاجرت در یک خط یا به شکل ۷ پرواز می کنند. بال‌های دراز و منقارهای کلنگ مانندشان باعث می‌شود که در لحظه اول یاد لک‌لک‌ها بیفتیم اما این فقط شباهتی است که از نگاهی گذرا ناشی شده.
البته پرندگان مهاجر آبزی این مکان را برای زادآوری انتخاب نمی کنند؛ چرا که زمان زودتر از انتظار می گذرد و آب تالاب با گرم شدن هوا به سرعت خشک می‌شود. میرانزاده می گوید، تعدادی چوبا و آبچلیک در اواخر فروردین‌ماه شروع به لانه‌سازی می کنند اما آب تالاب خشک می‌شود و همه آنها هم تلف می‌شوند؛ چرا که جوجه‌هایشان اواسط خردادماه به دنیا می آیند که دیگر تالاب آبی ندارد.

پیش از باران

بند علی‌خان تنها حدود چهارماه از سال آب دارد و بقیه سال خشک است. البته وقتی که تالاب آب ندارد، فقط زمینی خشک پیش‌روی آدم نیست، بوی فاضلاب هم می‌دهد. این را دو ماه پیش از این دیده‌ایم؛ وقتی که اواسط آبان‌ماه سری به بند علی‌خان زده بودیم و فهمیدیم که زود آمده‌ایم. آن زمان به جای منظره زیبای تالاب، دیدن پرواز پرندگان، بوی شدید فاضلاب شهرک صنعتی چرم‌شهر اولین میزبان ما شد؛ فاضلابی که بدون هیچ تصفیه‌ای به داخل زمین‌های منطقه حفاظت‌شده کویر می‌ریزد. کمی آن‌طرف‌تر هم که مرکز دفن زباله و پشت تپه هم که محل ذخیره‌سازی گاز است؛ همه اینها در منطقه‌ای حفاظت شده. البته معاون انسانی محیط‌زیست استان تهران از جریمه‌ای نقدی برای هیات امنای شهرک صنعتی چرم شهر خبر می‌دهد. داریوش گل علیزاده می گوید با شکایت محیط‌زیست موفق شده‌اند تا برای این شهرک از دادگاه جریمه نقدی بگیرند؛ «اما می‌دانیم که با جریمه نقدی کار درست نمی‌شود. ما می‌خواستیم دادگاه رایی بدهد که جلوی آلودگی گرفته شود، چرا که با جریمه نقدی باز هم آلودگی وجود دارد.»
نکته عجیب و جالب در این تالاب اما، وجود یک تصفیه‌خانه خدادادی در خود تالاب است. با اینکه کارخانه چرم‌سازی ملزم شده است فاضلاب خود را تصفیه کند اما با این حال آبی که وارد تالاب می‌شود آلوده است. اینجاست که شگفتی تالاب بندعلی‌خان به رخ کشیده می‌شود؛ در ابتدای این تالاب، باکتری‌ها به تصفیه آب مشغولند و پس از چند متر نیزار به چشم می‌خورد. نی تنها در محیط آب شیرین رشد می کند و وجود نی‌زار در این تالاب نشان‌دهنده تصفیه خود به خود آب در آن است.
تصور نبود بند علی‌خان برای مردم محلی دشوار است. می گویند ۲۰ سال پیش اینجا طبیعت دیگری داشت. آنچه امروز ما را به حیرت در می‌آورد شاید یک دهم آن چیزی است که در گذشته بوده. یکی از افراد محلی که همراه ماست می گوید با احداث این شهرک صنعتی، فاضلاب جای زیبایی‌های بند علی‌خان را گرفته است. می گوید خانه‌های ما پر شده از پشه‌هایی که به‌خاطر فاضلاب اینجا ساکن شده‌اند و تنها زمانی که تالاب پر آب است می‌توان در دل کویر بدون بوی فاضلاب روزها را گذراند ■

{راهنمای سفر}

آب‌تنی در زمستان

پیشنهادهایی برای تفریح و سفر در فصل زمستان

برف‌بازی بر فراز پایتخت
راهنمای سفر زمستانی
یک روزه به دیزین

آب‌تنی در زمستان
راهنمای سفر دوروزه
به بندر بوشهر

پیاده‌روی در مصر
راهنمای سفر به روستای کویری
مصر در استان اصفهان

عکس: مرتضی زنده‌بودی



برف بازی بر فراز پایتخت

راهنمای یک سفر زمستانی یک روزه به دیزین

سحر آزاد

شاید بعضی‌ها فکر کنند با آمدن برف و سرما باید با سفر هم خداحافظی کرد و برای بستن کوله‌بار منتظر آمدن بهار و تابستان ماند اما اولین برف که بر سر شهر ببارد، وقت سفر به کوهستان‌های برفی است. اگر در تهران یا در مناطق نزدیک تهران ساکن هستید، می توانید یک سفر کوتاه برفی را با رفتن به پیست اسکی دیزین تجربه کنید. برای این سفر برفی و سرد حتما لازم نیست تجهیزات پیشرفته همراه داشته باشید یا حتی اسکی بلد باشید. همه‌چیز در اینجا یعنی در یکی از قدیمی ترین پیست‌های اسکی ایران، از مدرسه اسکی گرفته تا تله کابین و تله‌اسکی مهیاست.

عکس: حسن غفاری

نقاشی بی‌رنگ
اولین برف بر سر پایتخت که ببارد، در پیست اسکی دیزین هم به روی اسکی‌بازها باز می‌شود. از ورودی پیست که تا بالا نگاهی بیندازید، اسکی‌سواران روی دامنه سفید مثل نقطه‌های سیاهی به چشم می‌آیند که خط چوب اسکی‌شان روی برف نقاشی بدون رنگی کشیده
عکس: حسن غفاری

چطور برسیم؟

قدم قدم تا قله

می‌توانید با خودروی شخصی و تورهای اسکی به دیزین بروید

دیزین اولین پیست اسکی کشور است که فدراسیون جهانی اسکی هم آن را برای برگزاری مسابقات بین‌المللی اسکی تایید کرده و یکی از مجهزترین پیست‌های کشور است. برای رفتن به آنجا دو راه دارید:

خودروی شخصی: اگر خودروی شخصی دارید، می‌توانید از دو جاده خود را به دیزین برسانید:

مسیر اول: این مسیر، راه اصلی رفتن به دیزین است؛ کرج، جاده چالوس، دوراهی گچسر و در آخر هم پیست اسکی دیزین. طول این مسیر ۱۲۳ کیلومتر است و در این مسیر، بین یک‌ساعت و نیم تا دو ساعت در راه خواهید بود. باوجود طولانی‌بودن این مسیر، جاده چالوس راه امن‌تری در فصل سرماست.

مسیر دوم: این جاده، نسبت به مسیر اول، جاده تازه‌تری است و از شمال شرق تهران می‌گذرد. بعد از جاده لشکرک، فشم، میگون و شمشک به قله دیزین می‌رسید. طول این مسیر ۵۵ کیلومتر است. با آنکه این مسیر راه کوتاه‌تری است اما به خصوص در فصل زمستان رانندگی در آن به مهارت و دقت فراوانی نیاز دارد و باید مراقب بود. بسیاری از مسافران دیزین به خصوص آنها که در شرق تهران زندگی می‌کنند، از این جاده به دیزین می‌روند.

تور اسکی: می‌توانید همراه تورهای اسکی به دیزین بروید. در فصل اسکی هم که معمولا از اوایل آذر تا اوایل خرداد طول می‌کشد، تعدادی از شرکت‌های مسافرتی، تور یک‌روزه دیزین برگزار می‌کنند. اگر می‌خواهید با این شرکت‌ها همراه شوید، حتما از طریق موسساتی اقدام کنید که از هیات اسکی استان تهران مجوز گرفته باشند. برای اطلاع از این تورها می‌توانید با شماره ۷ـ۷۷۸۴۷۶۶۶ تماس بگیرید تا آدرس و شماره تماس نزدیک‌ترین تورها را در اختیارتان قراردهند. تورهایی که آموزش اسکی را در ۱۰ تا ۱۲ جلسه برگزار می‌کنند و خدماتی مثل صبحانه یا ناهار ارائه می‌دهند، سال قبل حدود ۴۰۰ هزار تومان از مسافران دریافت می‌کردند. تورهای تفریحی هم که فقط مسافران را به دیزین برده و برمی‌گردانند، قیمت‌های متفاوتی دارند. قیمت معمول سال گذشته این تورها با هزینه ورود به پیست تقریبا ۴۵ هزار تومان بوده.

تجهیزات

بار سفر برفی

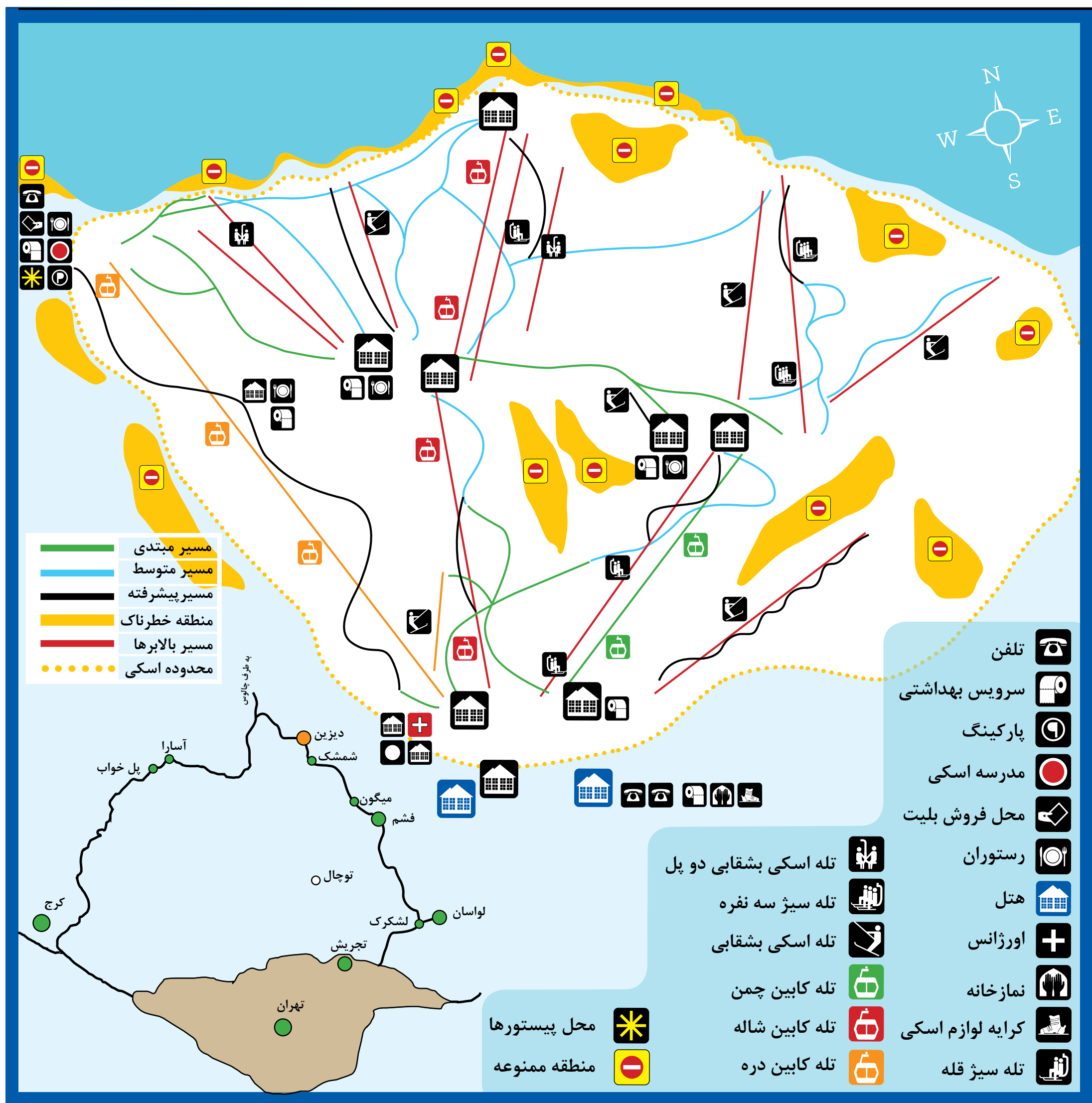
برای اسکی‌بازی در دیزین حتما باید تجهیزات اسکی همراه داشته باشید. وسایلی شامل چوب اسکی، باتوم و کفش اصلی‌ترین ابزار این ورزشند

اگر وسایل اسکی همراه ندارید، بعد از ورود به پیست باید به فکر تهیه وسایل اسکی باشید چون تیوپ‌سواری در این پیست ممنوع است. اگر قصدتان از سفر به دیزین فقط تفریح است یا اگر یک اسکی‌باز مبتدی هستید، توصیه ما این است که از وسایل اسکی اجاره‌ای در مجموعه دیزین استفاده کنید چون در مراحل اول آموزش، امکان صدمه به چوب‌های اسکی بسیار زیاد است.

اگر می‌خواهید به صورت حرفه‌ای این ورزش را دنبال کنید و بودجه کافی هم دارید، باید به فکر خرید لوازم اسکی باشید. یک مجموعه کامل لوازم اسکی شامل چوب اسکی، باتوم و کفش قیمت بالایی دارد که این قیمت‌ها از ۳۰۰ هزار تومان آغاز می‌شود و به بالاتر از یک میلیون می‌رسد. فیشر، روسینول و اِلن ازمارک‌های شناخته شده لوازم اسکی در ایران هستند. اینجا فهرستی از فروشگاه‌های لوازم اسکی تهیه شده که می‌توانید به آن نگاهی بیندازید. غیر از این فروشگاه‌ها و مراکز فروش لوازم ورزشی تهران که در منطقه میدان منیریه قرار دارد، ۱۱فروشگاه فروش و اجاره وسایل اسکی در پارکینگ شماره یک و پنج فروشگاه هم در پارکینگ شماره دو پیست قرار دارند.

فروشگاه	آدرس	شماره تلفن
دیزین اسپرت	پل کریمخان، خیابان سنایی، پلاک ۵۸	۸۸۳۰۲۸۸۶
فیچال اسپرت	بزرگراه شهید باقری، نبش دوازدهم شرقی	۷۷۳۸۶۲۴۸
توچال اسپرت	پاسداران، نبش دشتستان هشتم	۲۲۸۴۳۱۰۸
شهر ورزش	مطهری، ابتدای میرزای شیرازی	۸۸۹۲۱۹۲۱

آسمان نزدیک است
از تله‌کابین‌های نوک قله که پیاده شدید، تماشای چشم‌انداز پایین‌کوه را از دست ندهید. اینجا آسمان نزدیک‌تر است؛ چه بالای قله ایستاده باشید و چه وقتی با اسنوبورد در هوا پریده‌اید
عکس: مجید ناگهی(راست)
عکس: حسن غفاری (چپ)





آرامش در حضور برف‌ها

این اسکی‌بازها کاملا بی‌خیال روی صندلی تله‌سی‌یژ نشسته‌اند و به سمت قله می‌روند تا از آنجا به پایین سرازیر شوند. نشستن روی صندلی‌ها به‌خصوص وقتی که سنگینی چوب‌های اسکی شما را به پایین می کشد، آن‌قدر هم راحت نیست، کمی اضطراب آور است / عکس: مجید ناگهی

کجا بمانیم؟ ◄ خانه برفی

دیزین یکی از مناطق گردشگری زمستانه ایران است که هم می‌توانید در هتل بمانید و هم ویلاها یا سوئیت اجاره کنید

اگر قصد دارید شب‌های زمستانی را در دیزین بگذرانید، پیشنهاد ما هتل‌های شماره یک و دوی دیزین است. این دو هتل نزدیک به ۱۰۰اتاق، ۲۰سوئیت، رستوران و استخر و سونا دارند. قیمت اتاق‌های دو تخته این هتل‌ها برای یک شب ۸۷ هزار تومان و قیمت اتاق سه تخته ۱۰۷هزار تومان است. قیمت اجاره هر سوئیت هم ۱۹۲هزار تومان و اجاره ویلا ۲۵۷هزار تومان است. اگر قصد اقامت شبانه دارید، می‌توانید از قبل با شماره ۵۲۱۲۹۷۸ (۰۲۶۱) تماس بگیرید و اتاق یا ویلا رزرو کنید. هتل جدیدی هم در سه کیلومتری دیزین به نام مجتمع تفریحی – رفاهی «گاجره» ساخته شده که اگر به هر دلیل نتوانستید در هتل‌های دیزین اتاق بگیرید، می‌توانید شب را آنجا بمانید. برای رزرو اتاق در این هتل می‌توانید با شماره ۵۲۱۲۲۳۲(۰۲۶۱) تماس بگیرید.


عکس: حسن غفاری



اتاقک متحرک
اگر ترس از ارتفاع دارید و از تله سی‌یژ می‌ترسید، تله‌کابین‌های طولانی دیزین را از دست ندهید. از قاب شیشه‌ای تله‌کابین می‌توانید برف‌دوست‌ها را تماشا کنید، انگار که شما داخل تلویزیون نشسته‌اید و آنها بیرون
عکس: مجید ناگهی

چه کار کنیم؟ ◄ هنرنمایی برف دوست‌ها

با شروع فصل زمستان رایج‌ترین تفریح در دیزین، اسکی است که البته باید با تجهیزات مخصوص این کار انجام شود

تفریح: برای ورود به پیست اسکی دیزین هر نفر باید ۲۰هزار تومان ورودیه پرداخت کند که البته این رقم مربوط به سال گذشته است و ممکن است امسال بیشتر شود. این پیست مسیرهای متنوع و متناسب از سطوح مبتدی تا پیشرفته دارد؛ حتما برای اسکی مسیرهایی را انتخاب کنید که متناسب با توانایی و تخصص‌تان باشد. بعد از ورود به پیست می‌توانید تا غروب آنجا باشید و از تله‌کابین، تله اسکی و تله‌سی‌یژها به هر تعداد دفعه که می‌خواهید استفاده کنید. طولانی‌ترین مسیر بالابر این پیست ۳هزار و ۷۰۰ متر- حد فاصل ایستگاه پایین تا قله (مجموع دو خط تله‌کابین «شاله»)- است. طولانی‌ترین مسیر بالابر یکسره این پیست هم حدود ۲ هزار و ۱۵۰ متر متعلق به تله‌کابین «دره» است که توصیه ما این است که حتما سواری روی آن را تجربه کنید. اگر خواستید پیست را ترک کنید حتما با مسؤولان پیست هماهنگ کنید تا مجبور به تهیه دوباره بلیت نشوید. البته همه نوع امکانات مثل رستوران، سرویس بهداشتی و... در محوطه وجود دارد و لزومی به ترک پیست نیست.

مارپیچ برفی
اسکی‌بازها می‌دانند که هیچ‌وقت نباید شیب کوه را مستقیم پایین آمد و باید مسیر را به‌صورت هفت و هشت افقی طی کرد. این مارپیچ‌هایی که روی کوه کشیده می‌شود، حسابی تماشایی است؛ مخصوصا وقتی که چندین نفر پشت سرهم آن را روی کوه رسم کنند/عکس: حسن غفاری

آموزش: اگر اسکی بلد نیستید، در اینجا یک مدرسه اسکی هم وجود دارد که ۲۰۰مربی در طول فصل اسکی به آموزش خصوصی یا گروهی می‌پردازند؛ تعداد اعضای هر گروه بیشتر از هفت نفر نیست. در سمت چپ پیست اسکی می‌توانید برای گرفتن مربی خانم و آقا اقدام کنید. قیمت آموزش خصوصی برای هر ساعت بین ۱۰ تا ۱۵هزار تومان است. در صورتی که استعداد کافی داشته باشید، بعد از پنج ساعت تقریبا می‌توانید خودتان اسکی کنید.

پیاده‌روی و برف‌بازی: اگر علاقه‌ای به اسکی ندارید و قصد یاد گرفتن آن را هم ندارید، می‌توانید در محوطه پیاده‌روی کنید یا اگر برف تازه‌ای باریده، برف‌بازی کنید. فقط حواستان باشد موقع پیاده‌روی وارد محوطه‌های ورود ممنوع نشوید و در مسیر اسکی‌بازان هم قرار نگیرید. غیراز فصل برف و سرما دیزین، باز هم دیدنی است. دیزین چشمه‌های فراوان دارد و گل‌های لاله‌اش هم معروف است. در فصل بهار و تابستان هم می‌توانید به دیزین بروید تا در فضای ۵۵۰ هکتاری آن کوهنوردی و دوچرخه‌سواری کنید.





دور از دریا آفتاب بگیرید
اگر مثل این اسکی‌سوارها خسته شده‌اید و می‌خواهید کمی آفتاب بگیرید، کرم ضدآفتاب را فراموش نکنید. باتوم و چوب‌های اسکی را روی زمین رها نکنید و مثل عکس سمت چپ این‌طور آنها را روی زمین بکارید / عکس‌ها: مجید ناگهی

نکات طلایی ◄ برف، تفریح، خطر

سفر به دیزین در فصل زمستان خطرات و سختی‌های خود را دارد:

- ✓ در فصل سرما جاده‌های منتهی به دیزین خطرناک هستند، به همین دلیل غیر از تجهیزاتی مثل لباس گرم و عینک آفتابی، حتما زنجیر چرخ همراه داشته باشید.
- ✓ برای جلوگیری از کم شدن آب بدن ناشی از تابش خورشید یا هوای سرد کوهستان، از غذاهای مغذی و مایعات گرم استفاده کنید.
- ✓ برای هر بار ورود به پیست اسکی باید یک بار ورودی پرداخت کنید. به همین دلیل بدون هماهنگی با مسؤولان از پیست خارج نشوید.
- ✓ فقط در مسیرهای تعیین شده اسکی کنید.
- ✓ در طول اسکی، نقشه مسیرهای اسکی را همراه خود داشته باشید.
- ✓ مدیریت مجموعه دیزین در قبال افرادی که خارج از محدوده اسکی می‌کنند، هیچ مسؤولیتی ندارد.
- ✓ با اعلام شرایط خاص فورا پیست اسکی را ترک کنید.
- ✓ هنگام حرکت و توقف در مسیرها به تابلوهای راهنما و برچسب‌ها حتما توجه کنید.
- ✓ هنگام استارت زدن یا عبور از تقاطع‌ها، بالا و پایین مسیر را نگاه کنید تا به کسی صدمه نزنید.
- ✓ از توقف در مسیرهای کم‌عرض یا مکان‌های ناامن خودداری کنید.
- ✓ اگر در طول مسیر اسکی روی زمین افتادید، سریع خود را به کناری بکشید.
- ✓ از نشستن و توقف در مسیر اسکی‌بازان در پیست خودداری کنید.
- ✓ حفظ و نگهداری وسایل شخصی و اسکی برعهده مالک است.
- ✓ استفاده از کلاه ایمنی برای افراد زیر ۱۵ سال الزامی است.
- ✓ برای حفظ ایمنی بیشتر، هنگام استفاده از بالابرها از تکان‌دادن آنها خودداری کنید.
- ✓ استفاده‌کنندگان از دستگاه‌های بالابر تحت‌پوشش بیمه مسؤولیت هستند.
- ✓ کرم ضدآفتاب را در روزهای آفتابی کوهستان فراموش نکنید.

آب‌تنی در زمستان

راهنمای سفر دو روزه به بندر بوشهر

سیدمحمد فاطمی

شهر بوشــهر ســرزمین دریا و نخل است، شــهر کشــتی‌های پهلوگرفته. یک‌طرفش به آب‌های گرم خلیج‌فارس می‌رسد و از طرف دیگر راهش به نخلستان‌های سبز دشتستان و تنگستان می‌رود. اما شاید زیباتر از دریا و نخل‌های بندر بوشهر، معماری منحصر به فرد این شهر باشد که هنرمندانش متناسب با آب و هوای گرم و مرطوب آن، زیباترین عمارت‌های روبه دریا را در این نقطه جنوب‌غربی کشور برپا کرده‌اند. در فصل زمستان که نمی‌توان سرما و خشکی بقیه مناطق ایران را به‌راحتی تحمل کرد، وقت برنامه‌ریزی یک سفر دو روزه به شهر بوشهر است. جایی که ظهرهای زمستانی‌اش را می‌توان در کنار دریا گذراند و بقیه روز را در بافت قدیم شهر که برای خودش یک موزه معماری است، به شب رساند.

عکس: مرتضی زنده‌بودی



ساختمان ناگفته‌ها
اگر در و پنجره عمارت امیریه زبان باز کنند، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. اینجا روزگاری بلدیه و فرمانداری بوده و امروز شورای شهر بوشهر است. می‌شود روی بالکن امیریه رفت و مثل ساکنان روزهای دور این عمارت غروب زیبای بوشهر را تماشا کرد / عکس: صابر زمانی

چطور برسیم؟ ◄ از پایتخت تا خلیج فارس

اگر از تهران قصد دارید به بندر بوشهر برسید، دو انتخاب پیش روی شماست: مسیر هوایی و مسیر جاده. اگر جاده را برای رسیدن به بوشهر انتخاب کرده‌اید، هم با خودروی شخصی و هم اتوبوس می‌توانید به بوشهر بروید.

سواری: از پایتخت تا شهر بوشهر حدود یک هزار و ۲۰۰ کیلومتر راه است. با خودروی شخصی می‌توانید از دو راه بروید. در مسیر اول بعد از تهران، اصفهان و شیراز به بوشهر می‌رسید؛ از این مسیر نزدیک به ۱۹ ساعت در راه هستید. در مسیر دوم بعد از تهران، اصفهان و یاسوج به بوشهر می‌رسید. این مسیر کوتاه‌تر است و بدون توقف ۱۶ ساعت بعد در بوشهر خواهید بود.

اتوبوس: از پایانه‌های مسافربری جنوب، هرروز اتوبوس برای بوشهر حرکت می‌کند. قیمت بلیت اتوبوس معمولی از این پایانه ۱۹هزار تومان و اتوبوس ویژه ۲۵هزار تومان است. با اتوبوس بعد از حدود ۱۶ تا ۱۷ ساعت در بوشهر هستید.

هواپیما: اگر برای رسیدن به بوشهر عجله دارید می‌توانید با هواپیما به بوشهر بروید. هواپیما هر روز صبح و بعدازظهر به سمت بوشهر پرواز می‌کند و برمی‌گردد. قیمت بلیت یک سره تا بوشهر برای هرنفر ۷۵ هزار تومان است.



عمارت رو به دریا
پنجره‌هایی با طاق نیم‌دایره در چهارطرف ساختمان، از نمادهای معماری محله‌های قدیم شهر هستند. با آنکه مصالح و شیوه ساخت و ساز غیربومی به معماری بوشهر هم وارد شده و چهره شهر را تغییر داده اما هنوز هم بافت قدیم بوشهر یکی از زیباترین معماری‌های ساحلی ایران است
عکس: مرتضی زنده‌بودی

کجا برویم؟ ◄ از خشکی تا دریا

بوشهر علاوه بر ساحل زیبایش که نباید شنا کردن در آن را از دست داد، بافتی سنتی دارد که معماری آن یکی از بهترین نمونه‌های متناسب با اقلیم در ایران است.

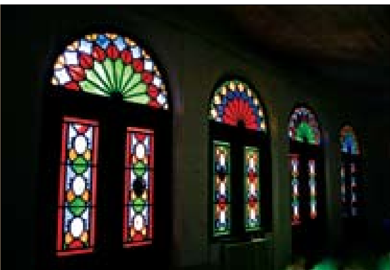
اگر بخواهید تاریخ بوشهر و معماری زیبای آن را ببینید، یکراست باید به بافت قدیم بروید که تمام آن به وسیله کوچه و پس کوچه به همدیگر راه دارد. این بافت حدود ۳۵کیلومتر مساحت دارد و در شمال شهر و حاشیه دریا قرار دارد و اگر بخواهید می‌توانید یک نیم‌روز را صرف تماشای آنجا بکنید. محله‌های شنبدی، بهبهانی، دهدشتی و کوتی به، چهار محل قدیم معروف‌اند. هرکدام از خانه‌های قدیمی این بافت برای خودش یک موزه است که قدمت بیشتر آنها به حدود ۲۰۰ سال قبل دوره قاجار می‌رسد، متاسفانه از بناهای پیش از این دوره، عمارت چندان سالمی در شهر باقی نمانده.

بازار: می‌توانید بوشهرگردی را از بازار قدیم شروع کنید که از خیابان خلیج فارس و خیابان لیان آغاز می‌شود تا به اداره گمرک می‌رسد. البته تمام کوچه‌های منتهی به این خیابان به بازار راه دارند. بازار قدیم در محله شنبدی قرار دارد و بعد از آنکه مرمت شد، دیگر چندان محل خرید مردم نیست.

کلیسای ارامنه یا گریگوری: این کلیسای سفید و زیبا، یکی از ساختمان‌هایی است که حتما باید به تماشای آن رفت؛ حتی اگر فعلا برای مرمت درهایش بسته باشد می‌توانید از بیرون آن را تماشا کنید. این کلیسا در نزدیکی تقاطع خیابان انقلاب ـ آیت‌الله بلادی بهبهانی در محله شنبدی قرار دارد. این کلیسا متعلق به دوره حضور انگلیسی‌ها در بوشهر یعنی حدود ۱۵۰ سال پیش است. درخت بزرگ وسط حیاط این کلیسا و گورستان ارامنه پشت سر آن، بسیار قدیمی و دیدنی است.

عمارت حاج رئیس: این بنا مجموعه‌ای از پنج ساختمان تودرتو است که در اواسط دوره قاجاریه توسط تاجری سرشناس به نام حاج عبدالرسول طالبی معروف به حاج رئیس ساخته شده است. این بنا هم در محله شنبدی است و به دلیل انجام معاملات تجاری برای خروج و ورود کالاهای تجاری از کشتی‌ها، بسیار نزدیک به درياست و تقریبا شش متر تا دریا فاصله دارد.





روزگاری گلستان
اگر دقت کنید، بالکن چوبی را بالای این عمارت سه طبقه تشخیص می‌دهید. با آنکه این ساختمان و بالکن چوبی‌اش بیشتر از ۱۰۰ سال عمر دارند، اما ایستادن روی این چوب‌ها هیچ خطری ندارد. عمارت گلشن با این ارسی‌های رنگین امروز تبدیل به یگان حفاظت سازمان میراث فرهنگی بوشهر شده / عکس: سید محمد فاطمی



قایق پهلو گرفته
در اسکله ماهیگیری جفره بوشهر زندگی سنتی همچنان راه خودش را می‌رود. اینجا و در کنار رنگ آبی خلیج فارس هنوز هم می‌شود قایق و لنج‌های پهلوگرفته‌ای را تماشا کرد که صید روزانه‌شان را تخلیه می‌کنند
عکس: سید محمد فاطمی



در چند قدمی ساحل
بافت قدیم بوشهر در حاشیه شمالی شهر است و تا دریا فاصله کمی دارد. از هر کدام از کوچه‌های بافت قدیم که به خیابان ساحلی و خلیج فارس بیرون بیایید، به دریا می‌رسید. نقاطی که روی نقشه مشخص شده‌اند، محل‌های دیدنی و معروف شهر هستند وگرنه تمام بافت قدیم این شهر برای خودش یک موزه است و تماشایی.

کجا بمانیم؟

هوا مناسب چادر نیست

زمین‌های اطراف جاده‌های ورودی شهر همسطح دشت است و بعضی سال‌ها آب تا لب جاده‌ها بالا می‌آید. علاوه بر این بادهای تندی هم گاهی در این فصل در شـهر و اطراف آن می‌وزد. به همین علـت گاهی اگر هوا بهاری باشـد، نمی‌توانید هر جایی چادر بزنید. می‌توانید هم در هتل و هم مهمان‌سـرا بمانید، اگر ترجیـح می‌دهید در مهمان‌سـرا بمانید، به خیابان «نادر» بروید چون بیشتر مسافرخانه‌های بوشهر آنجاست.

اقامتگاه	نشانی	قیمت برای اتاق دو تخته	تلفن
هتل سه ستاره دلوار	میدان دلیران تنگستان	۷۲هزار تومان	(۰۷۷۱)-۲۵۲۱۹۱۰
هتل آسمان	خیابان صفوی	۳۱هزار تومان	(۰۷۷۱) - ۲۵۳۳۹۴۹
هتل دوستاره پاسارگاد	خیابان امام خمینی	۵۰هزار تومان	(۰۷۷۱) - ۲۵۲۹۲۵۱
هتل دوستاره رضا	خیابان امام خمینی	۴۴هزار تومان	(۰۷۷۱) - ۲۵۲۷۱۷۱
هتل یک ستاره سعدی	خیابان حافظ	۲۰هزار تومان	(۰۷۷۱) - ۲۵۲۲۶۰۵
مهمانپذیر حافظ	خیابان حافظ	۱۵هزار تومان	(۰۷۷۱) - ۲۵۲۵۷۸۳

عمارت کازرونی: در فاصله بسـیار نزدیک از عمارت حاج رئیس، عمارت کازرونـی در خیابان خلیج فارس قرار دارد و امروز، مردم آنجا را به نام باشگاه ملوانان سابق هم می‌شناسند. این بنا هم‌اکنون بخشی از اداره میراث‌فرهنگی بوشهر را در خود جا داده. اگر به آنجا رفتید، حتما به معاونت گردشگری سری بزنید و علاوه بر تماشای این ساختمان، بروشورها و نقشه گردشگری بوشهر را از آنها بخواهید.

مسجد کوفه: این مسجد از بناهای مذهبی بافت قدیم بوشهر است که در محله بهبهانی قرار دارد. این مسجد در دوره ناصرالدین شاه ساخته شده و به دلیل آنکه ساختمان این مسجد شباهت زیادی به مسجد بزرگ شهر کوفه دارد، به این نام معروف شده.

عمارت گلشن: عمارت گلشـن تقریبا ۱۷۰ سال قبل توسط تاجر بزرگی به نام گلشـن در فاصله نزدیک به دریا ساخته شد. این بنا سه طبقه داشته که طبقه اول آب انبار، حمام، دستشویی، آشـپزخانه و محل سکونت خدمه و دو طبقه بالا جهت سـکونت و پذیرایی در نظر گرفته شـده بوده. فاصله خانه گلشن تا دریا حدود ده متر است. این بنا در خیابان خلیج‌فارس قرار دارد و فاصلـه آن تا دریا حدود پنج‌متر اسـت. این بنا که در محله بهبهانی‌هـا قرار دارد هم‌اکنون یگان حفاظت و مرمت سازمان میراث فرهنگی در آن قرار دارد.

عمارت طاهری یا موزه مردم‌شناسی: ایـن بنـا در بافت قدیمی شهر بوشـهر در محله بهبهانی است و در دوره قاجار ساخته شـده که امروز در خیابان خلیج فارس قرار گرفته. نخسـتین مالک آن، سـیادت اولین شهردار بوشهر بوده اما بعدها این بنا توسط تاجری به نام طاهری خریداری می‌شود. این عمارت دوطبقه، از سال ۱۳۸۴ به موزه مردم‌شناسی بوشهر تغییر کاربری داده و بخش‌های مختلفی برای نمایش زندگی مردم بوشـهر در زمان‌های گذشـته دارد. می‌توانید هنرهای سـنتی، پوشش، صنایع دستی و بسیاری چیزهای دیگر را که دیگر نشانی از آنها در زندگی مردم بوشهر نیست، اینجا ببینید. این موزه مثل بقیه موزه‌های ایران دوشنبه‌ها تعطیل بوده و قیمت ورودیه آن برای هر نفر ۵۰۰ تومان است.

پارک ساحلی: اگر خیابان خلیج‌فارس را در حاشیه دریا ادامه بدهید، به پارک سـاحلی می‌رسـید. اینجا آلاچیق، قهوه‌خانه و کافه‌های زیـادی دارد و می‌توانید کمی آنجا استراحت کنید. در فصل تابستان بسیاری این پارک را برای استراحت و شنا انتخاب می‌کنند.

عمارت دهدشتی: بعد از پارک ساحلی، اگر به خیابان لیان بروید یک راسـت به عمارت دهدشتی می‌رسید. این عمارت در خیابان انقلاب، ضلع شمال غربی مسجد امام قرار دارد. باآنکه به خاطر اسـمش آدم انتظار دارد در محله دهدشتی آن را ببیند اما این عمارت در محله کوتی است. در این بنا که در دوره قاجار توسط حاج غلامحسین دهدشتی یکی از تاجران بزرگ روغن در بوشـهر ساخته شد، اسناد تجاری زیادی پیدا شده که هم‌اکنون در همان‌جا نگهداری می‌شود. این عمارت تبدیل به کتابخانه بوشهر شده است. برای بازدید از طبقات مختلف این عمارت نیاز به عضویت نیست و حتی مسوولان قدیمی کتابخانه می‌توانند نکات جالبی را از معماری این سـاختمان چهار طبقه برای شما بازگو کنند. سقف زیبای این عمارت از چوب صندل درست شده و روی آن با نقاشی‌های رنگ‌روغن به سبک نقاشان اروپایی تزئین شده.

عمارت امیریه: عمـارت امیریـه در دوره قاجار بلدیه بوشهر، در دوره پهلوی فرمانداری، بعد از انقلاب شهرداری بوشهر و امروز هم محل شورای شهر بوشهر است. این بنا مهم‌ترین بنای تاریخی- سیاسـی در بوشهر بوده است. اگرچه این بنا دیگر یک ساختمان اداری است و کسی آنجا را به نام موزه نمی شناسد، اما حتی اگر وارد آنجا هم نشدید، تماشای نمای بیرونی آن را از دست ندهید. این عمارت در خیابان ساحلی و محله کوتی قرار دارد.

دبیرستان سعادت: یکی از اولین مدارس ایران است که ساخت آن به دوره امیر کبیر برمی گردد. اگرچه بخشی از این بنا هنوز هم کاربری آموزشی دارد،اما در کنار مدرسه، ساختمان تازه‌ای ساخته شـده که آن هم به نام دبیرستان سعادت شناخته می‌شـود و دانش‌آموزان در آن رفت و آمد دارند. در دوره قاجار بندر بوشـهر یکی از بنادر مهم ایران بوده و ورود دسـتگاه چاپ باعث شـده که مدرسه در این شهر به سرعت پا بگیرد. بیشتر عمارت نمایندگی تجاری و کنسولگری‌های کشورهای خارجی در این محله قرار داشته. عکاسخانه میرزاحسن چهره‌نگار که بعدا به عکاسخانه حاج یحیی فیروزی تبدیل شـد، چاپخانه میرزا یوسف اخوت و دفتر روزنامه او (پسـت خلیج)، عکاسخانه میرزا علی‌اکبر چهره‌نما هم در این محله قرار داشته.

ساحل دریا: بندر بوشهر به‌خاطر شبه‌جزیره بودنش، از سه طرف با دریا همسایه است. ساحل چهار محل قدیمی شهر و ساحل بندرگاه در نزدیکی نیروگاه بوشهر بهترین گزینه‌ها برای آب‌تنی در دریاست. به تازگی پلاژی هم مخصوص شنای بانوان به نام پلاژ شهرداری ساخته شده که البته فعلا فقط در ایام نوروز قابل استفاده است.



قاصدان دریا
برای بوشهری‌ها که گرمای تابستان بوشهر را به راحتی طاقت می آورند، زمستان فصل شنا کردن در دریا نیست و بیشتر ترجیح می‌دهند در ساحل راه بروند و مرغان دریایی را تماشا کنند. اما وقت ظهر می توانید در دریا شنا کنید. اگر بعدازظهری هوای پیاده‌روی به سرتان زد، یک بادگیر سبک را فراموش نکنید /عکس: حسن غفاری





خاطره روزهای دور
خانه بوشهری‌ها به‌خصوص در چهار محله قدیمی پر از رنگ است؛ شیشه رنگی پنجره‌ها، زیرانداز دستبافت و قاب‌های روی دیوار، با ساکنان قدیمی که به شیوه زندگی خودشان خو کرده‌اند. شاید اگر خانه‌ای که در عکس پایین می‌بینید، عمارت ملکم‌خان خراب نشده بود، هنوز هم یک مادربزرگ با نوه‌هایش در آن زندگی می کردند
عکس‌ها: سید محمد فاطمی (بالا) /مرتضی زنده بودی (پایین)

از دست ندهید ◄ تفرج در حومه بوشهر

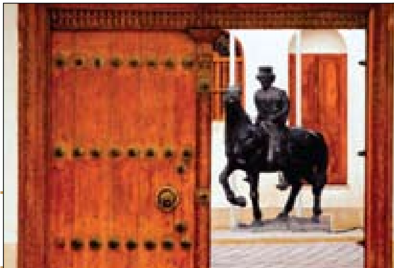
غیر از مسیر پیاده‌روی در بافت قدیم شهر، چند پیشنهاد دیگر در خارج بافت یا بیرون از شـــهر بوشهر را نباید از دست داد.

عمارت ملک: عمارت ملک در محله بهمنی بوشهر بیشتر از ۱۷۰ سال عمر دارد و تقریبا از مرکز شهر هشت کیلومتر فاصله دارد. مساحت زیر بنای آن بیشتر از چهار هزار متر مربع است. یکی از بازرگانان بوشهری به نام ملک‌التجار در دوره قاجار بعد از سفرش به فرانسه از چند معمار فرانسوی می‌خواهد که بنایی شبیه کاخ‌های این کشور در بوشهر برایش بسازد. این مکان در دوره پهلوی تبدیل به خوابگاه نظامیان رضاخان شد و قزاق‌ها در آنجا ساکن شدند. این عمارت چند بار تعمیر و بازسازی شده و امروز هم در حال مرمت اســـت. مرقد شیخ حسین و گورستان انگلیسی در همین محله قرار دارد.

نخلستان: اگرچه در شـــهر بوشـــهر هم می‌توانید درختان نخل زیـــادی ببینید، اما اطراف بوشـــهر پر از نخلستان‌های بزرگ است و اگر وسیله شخصی دارید، حتما سراغ آنها بروید و شـــبی را آنجا بگذرانید. تمرکز تخلستان‌های استان بوشهر در دو شهرستان دشتستان و تنگستان است. غیر از نخلستان و نخل درخت‌های انجیر معابد هـــم درخت‌های دیدنـــی در جنوب ایران است که در بعضی از نقاط شهر بوشهر، جزیره خارک و سواحل شهرستان عسلویه می‌توانید ببینید.

موزه رئیس‌علی دلواری: رئیس‌علی دلواری نماد مبارزه استعمار در بوشهر اســـت که خانه‌اش در دلوار تنگستان تبدیل به موزه مردم‌شناسی شده. شهر دلوار در ۴۵ کیلومتری بوشهر قرار دارد و در این موزه اشیایی متعلق به خود رئیس‌علی به همراه ابزاری کار سنتی و کشـــاورزی مردم منطقه را می‌توانید ببینید. از بوشهر می‌توانید بعد از حدود ۲۰ تا ۳۰ دقیقه به دلوار برسید.

گناوه و بندر دیلم: با آنکه گناوه و بندر دیلم فاصله زیادی از بوشهر دارند یعنی حدود ۲۰۰ کیلومتر، اما اگر هوس خرید دارید، حتما به آنجا هم ســـری بزنید و از این بازار که به بازار خارجی معروف است، خرید کنید. مینی‌بوس‌ها از بوشهر با یک هزار و ۵۰۰ تومان شما را به گناوه می‌برند. با تاکسی می‌توانید با پرداخت ۴ یا ۶ هزار تومان به آنجا بروید.



دلیر تنگستان
وارد خانه رئیسعلی دلواری که شوید، همچنان او را مشغول سوارکاری می‌بینید. خانه رئیسعلی در بندر دلوار حالا تبدیل به موزه مردم‌شناسی شده. بسیاری از اشیای این موزه یاد سریال «دلیران تنگستان» را برایتان زنده خواهد کرد / عکس: مرتضی زنده‌بودی

چه بخریم؟ ◄ سوغات شیرین

صنایع دستی و فراورده‌های خرما از سوغات بوشهر است

خرما، حلوای مسقطی، ارده، حلوا راشی، حلوای سنگک، خارک پخته، انواع ماهی و میگو، تزئینات صدفی، گبه‌های جنوبی و انواع حصیرها و سبدهای بافته شـــده از برگ درخت نخل از سوغاتی بوشهر است که می‌توانید آنها را از بازارچه صنایع‌دستی که در میدان امام‌خمینی(ره) است، بخرید. بوشهر یک سوغاتی جدید هم به اسم خرما شکلاتی دارد که طعم جالبی دارد و نباید آن را از قلم انداخت. خرما شکلاتی را می‌توانید از دو فروشگاه که یکی از آنها در خیابان شهید مطهری و دیگری در خیابان شهید عاشوری قرار دارند ـ که خرما و محصولات جانبی آن را عرضه می کنند ـ تهیه کنید و قیمت هر بسته آن ۴۵۰۰ تومان است. اگر توانســـتید به بازار ماهی‌فروش‌ها سری بزنید و از ماهی‌هایی که تازه از خلیج فارس گرفته شده، سوغاتی بیاورید. ماهی شوریده، حلوا سیاه و سفید، شیر و قباد از خوشمزه‌ترین ماهی‌های جنوب است. برای خرید ماهی تازه فراموش نکنید که حتما با یک بوشهری بروید. بازار جدید بوشهر در خیابان لیان و خیابان نادر قرار دارد و می‌توانید در آنجا هر چه که نیاز دارید، تهیه کنید. برای خرید خرما و سوغاتی‌ها باید اول از خیابان نادر شروع کرد؛ انواع سوغاتی‌های محلی و اجناس خارجی را در این راسته می‌توانید تهیه کنید.





قابل نداره
در بازار خرمایی‌های بوشهر هم می‌توانید انواع خرما کَبکاب، شکر، گَنتار و قَصب بخرید و هم شیره خرما و ارده. می‌توانید ماهی را از اسکله ماهیگیری و بازار ماهی‌فروش‌ها بخرید. اگر ماهی‌شناس نیستید، توصیه ما این است که قبل از خرید برای فروشنده توضیح دهید که می‌خواهید ماهی را چطور بپزید
عکس‌ها: مرتضی زنده‌بودی (راست)، سیدمحمد فاطمی (چپ)

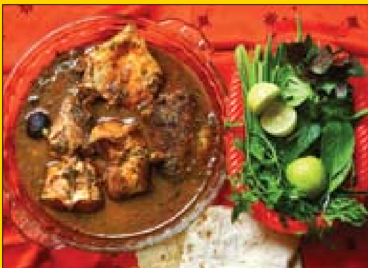


صاحبخانه مهربان
با آنکه فصل برداشت انواع خرما و رطب در بهار و تابستان است اما نخل‌دارهای بوشهری هر روز باید به باغشان سری بزنند. اینجا یکی از نخلستان‌های شهر آبپخش در نزدیکی بوشهر است. نخلستان در هر فصلی حال و هوای خودش را دارد. آسمان آبی و لبخند این نخل‌دار زیبایی اینجا را بیشتر کرده /عکس: سید محمد فاطمی

چه بخوریم؟ ◄ قلیه‌ماهی بوشهری

طعم قلیه ماهی، ماهی و میگو را می‌توان در رستوران‌های بوشهر چشید

در بوشـــهر نباید غذاهای محلی و دریایی را از دست داد، به‌خصـــوص قلیه ماهی که غذای ســـنتی مردم جنوب ایران است که در آن ماهی را با سیر فراوان به اضافه تمرهندی و گشنیز می‌پزند. غیر از آن، گمنه، رشته و دال‌عدس هم در بوشهر رواج دارد. البته کمتر رســـتورانی در اینجا این غذاهای محلـــی را عرضه می‌کند و باید برای چشیدن طعم آن مهمان خانه یک بوشهری شد. بعد از تماشای بافت قدیم به ساحل که برسید، پر است از رستوران و قهوه‌خانه که می‌توانید در یکی از همین غذاخوری‌های ساحل ناهار بخورید. پیشنهاد ما رستوران قوام است که قبلا به آب‌انبار قوام شهرت داشـــته و امروز هم یک غذاخوری زیرزمینی بسیار زیباست که هنوز شکل اولیه‌اش را حفظ کرده. اگر هم می‌خواهید داخل شهر غذا بخورید، رستوران نخلستان غذاخوری خوبی است. در این رستوران‌ها انواع و اقســـام غذاهای دریایی تهیه شده با ماهی و میگو عرضه می‌شود.





گبه‌های جنوبی
این یک گبه زیباست که بافنده در روستای شول بوشهر مشغول بافتن آن است. بافتن گبه کار سختی است. یک بافنده ماهر گاهی برای یک تخته گبه ممکن است شش ماه وقت بگذارد
عکس: سیدمحمد فاطمی

پیاده روی در مصر

راهنمای سفر به روستای کویری مصر در استان اصفهان

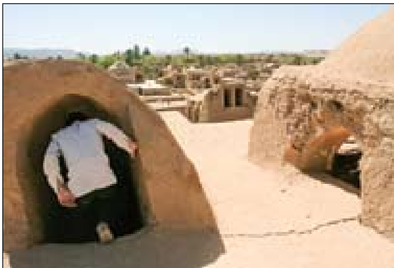
هانیه گوهری پور

با آمدن سرما، طبیعت‌گردان یاد کویرهای ایران می‌افتند که نمی‌شود در روزهای گرم سال سراغی از آنها گرفت. یکی از این کویرها، کویر روستای مصر است که هم به خاطر طبیعت بیابانی زیبایش و هم نامش که مشابه نام کشوری در آفریقاست، این سال‌ها نامش بر سر زبان‌ها افتاده؛ روستایی که با یزد ۳۸۳ کیلومتر فاصله دارد. اگر می‌خواهید روی تپه ماهورها غلت بزنید، شترسواری کنید و شب، ستاره‌ها را از نزدیک تماشا کنید، به مصر بروید. می توانید برای تماشای مصر و جاذبه‌های زیادی که در اطراف آن است برای یک سفر سه روزه برنامه‌ریزی کنید. بهترین زمان سفر به مصر هم مثل بیشتر کویرهای ایران اوایل بهار، پاییز و زمستان است.



عکس: بابک بردباز

{راهنمای سفر}





شهر سرخ
جندق شهری است که به دلیل خاک‌رس به کار رفته در معماری بعضی از خانه‌هایش، سرخ رنگ است. فقط اگر هوای عکاسی در این شهر به سرتان‌زد، مراقب این خانه‌های قدیمی باشید. چون احتمال ریزش سقف بعضی از این خانه‌ها وجود دارد /عکس‌ها: قادر عاقلی





به سوی مصر
از جندق که به سمت مصر حرکت کنید، چنین تصاویری را بارها خواهید دید، گله‌های شتر که در دل کویری از سویی به سوی دیگر در حرکتند و کوه‌های شنی که باد از آنها اشکال عجیب و غریبی ساخته
عکس‌ها: کاوه‌فرزانه

چطور برسیم؟ ◀ از تهران تا مصر

به دو شکل می‌توانید به مصر بروید هم با خودروی شخصی و هم با تورهای کویرگردی.

خودروی شخصی: اگر با خودروی شخصی قصد دارید به مصر بروید دو راه پیش روی شماست.
مسیر اول: در این مسیر شما این فرصت را خواهید داشت که از دل کویر به مصر برسید. از تهران باید به سمنان، دامغان، معلمان وجندق و بعد به روستای مصر بروید. اگر پنج صبح حرکت کنید و ناهار را در دامغان بخورید، حدود چهار بعداز ظهر به مصر رسیده‌اید.
مسیر دوم: این مسیر کمی طولانی‌تر است، اما بیشتر راه در این مسیر، آزادراه است. از تهران حرکت کنید، بعد از نایین، انارک، چوژانان، عروسان، گرمه، بیاضه، مهرجان، خور و بیابانک و امیرآباد به روستای مصر بروید.

تورهای طبیعت‌گردی: شرکت‌های گردشگری مختلف تور کویر مصر را برگزار می کنند. شما می‌توانید پس از انتخاب شرکت گردشگری مورد نظرتان، در تور ثبت نام کنید. هزینه یک سفر سه روزه با صبحانه و ناهار و شام حدود ۱۸۰ هزار تومان است.

کجا بگردیم؟ ◀ عروس کویر

انتخاب مسیرهای سفر و روستاهایی که به تماشای آنها می‌روید با خودتان است، اما می توانید همین ترتیب پیشنهادی ما را دنبال کنید.

جندق: بعد از معلمان به جندق می‌رسیم که در فاصله ۶۵۰ کیلومتری تهران قرار گرفته است. این شهر بافت قدیمی با گنبدهای خشتی و دیوارهای سرخ رنگ دارد. گفته می‌شود تاریخ این شهر به دوره ساسانی برمی‌گردد و پر است از طاق و رواق‌های کوتاه، بادگیر، آب انبارها و یخچال‌های طبیعی. تماشای قلعه انوشیروان دادگر که در شمال شهر است، خانه یغمای جندقی شاعر عهد قاجار و گنبد قدیمی هشت در را در جندق نباید از دست داد. در این شهر مهمانسرا و هتلی برای اقامت مسافران نیست، اما بقالی و پمپ بنزین وجود دارد. جندق نان‌محلی خوشمزه‌ای دارد که باید طعم آن را چشید.

مصر: این روستا در ۴۵ کیلومتری جندق قرار دارد. در ورودی روستا دو اتاق کوچک روبروی هم قرار دارد که یکی از آنها تنها مغازه و تلفنخانه روستاست و آن‌یکی هم اتاق برق روستاست که برق روستاهای مصر و فرحزاد را تامین می کند. در روستای مصر تلفن همراه آنتن نمی‌دهد و اگر تلفن ضروری داشته باشید، باید در همین‌جا تماس بگیرید. درمصر برق از ساعت چهار صبح تا ده‌ونیم شب برقرار است و به همین خاطر مردم شب‌ها زود می‌خوابند. اگر تصمیمی ندارید زود بخوابید، نباید هم سر و صدا کنید. مردم روستا بیشتر دامدار و کشاورز هستند و زعفران و گندم می کارند. امیرآباد در دو کیلومتری روستا محل کشاورزی اهالی است که اوایل بهار به رنگ سبز در می‌آید. برای پیاده‌روی در کویر باید صبح زود بیدار شوید تا به گرما نخورید. معمولا یکی از مردم محلی به نام «علی‌ابراهیم» یا پسرش اگر بخواهید شما را برای پیاده‌روی در کویر راهنمایی می کنند. یک نیزار که آبشخور حیوانات کویری هم هست در شش کیلومتری شرق مصر است که می‌توانید از راهنما بخواهید شما را تا آنجا ببرد. وقتی به تپه‌های ماسه‌ای رسیدید، غلت زدن روی آنها را از دست ندهید. بعد از بازگشت از پیاده‌روی و استراحت می‌توانید برای شتر سواری بروید.

فرحزاد: فرحزاد نزدیک‌ترین روستا به مصر است و آخرین روستای سبز حاشیه کویر است. اگر سوار شتر شوید مسیر بین این دو روستا دو ساعت طول می کشد، اما با خودرو بیشتر از چند دقیقه راه نیست.

فرخی: بعد از فرحزاد به روستای فرخی می‌رسید که گیاه روناس آنجا خیلی معروف است و مردم محلی از آن برای رنگرزی نخ‌های قالی استفاده می کنند. ساختمان بسیار قدیمی معروف به عمارت شیخ و مسجدی قدیمی با گنبد و ایوانی بزرگ در این روستا وجود دارد. آثار چند چهار طاقی در گورستان فرخی را می‌توانید ببینید که یکی از آنها به پیر معروف است.

دریاچه خور: بعد از طی مسافت ۵۰ کیلومتری از مسیر آسفالته شهرستان خور به طبس به قسمت جنوبی دریاچه خور می‌رسید. چون زمین‌های اطراف و گاهی خود دریاچه به خصوص در زمان بارش باتلاقی می‌شود، مسیر دیگری برای رسیدن به دریاچه پیشنهاد نمی کنیم. اگر می‌خواهید با خودرو در نزدیکی دریاچه حرکت کنید، حتما از راهنمای محلی کمک بگیرید. این دریاچه بلورهای بسیار زیبایی دارد و می‌توانید پای پیاده در کنار آن شنا کنید.

خور و بیابانک: در تمام این منطقه نخلستان‌های خور بسیار معروف است اما بسیاری از این نخل‌ها به دلیل وضعیت نامناسب هوا خشک شده‌اند و با وجود مخالفت مردم محلی بسیاری از این نخلستان‌ها آتش زده شدند. اگر از محلی‌ها سراغ نخلستان‌ها را بگیرید، آنها را نشانتان خواهند داد که دیگر تبدیل به گورستان نخل‌ها شده‌اند. غیر از نخلستان دو قنات کلاغو و دهریز در خور وجود دارد که می‌توانید به تماشای آنها بروید.

بیاضه: روستای بیاضه در نزدیکی خور است که به علت نمکزارهای زیاد اطرافش این‌طور نام‌گرفته. در میدان اصلی آنجا قلعه تاریخی چند طبقه‌ای به سبک دوره ساسانی است که در حال حاضر فقط قسمت محدودی از آن باقی مانده. ساختمان مخروبه هفت برادران و مقبره امامزاده ابراهیم از دیدنی‌های بیاضه است.

گرمه: از بیاضه که خارج شوید بعد از کمی رانندگی تابلوی نخلستان گرمه را می‌توانید ببینید. گرمه غیر از نخلستان‌های زیبایش یک گورستان تاریخی دارد. اسم آنجا «قبرستان کشته‌ها» است. گرمه شب‌های بسیار زیبایی دارد، توصیه ما این است که یک شب را حتما در گرمه بگذرانید و ستاره‌ها را تماشا کنید. اینجا امکان شترسواری هم مهیاست.

عروسان: بعد از گرمه به عروسان می‌رسید. عروسان نخلستان‌های زیبایی دارد که مثل عروسی در کویر نشسته است. در این روستا افرادی کمتر از انگشتان دست ساکن هستند. در این روستا می‌توانید درخت‌های انار، زمین‌های کشت شده زعفران و خانه‌های روستایی خالی از سکنه را ببینید.

سفر با شتر
اصلا نمی‌شود تصور کرد که کسی به مصر سفر کند و شترسواری نکند. در مصر خود علی ابراهیم و چند نفر از همسایه‌هایش شترهایی دارند که می‌توانید برای چند دقیقه با آنها کویرگردی کنید
عکس: کاوه فرزانه

از دل کویر یا آزادراه
برای رسیدن به روستای مصر، هم می‌توانید از آزادراه کاشان بروید و هم از مسیر سمنان که از کویر می‌گذرد. عکس سمت راست روستاهای نزدیک به مصر رانشان می‌دهند که معمولا در این سفر به تمام آنها سری خواهید زد





{راهنمای سفر}



روزگاری نخلستان
تا قبل از آنکه بی‌مبالاتی انسان‌ها و نامهربانی آب و هوا نخلستان‌های خور را به این روز بیندازد، اینجا یکی از زیباترین نخلستان‌ها را داشت، اگرچه هنوز هم بقایای این نخلستان‌ها دیدنی است
عکس: کاوه فرزانه

فراموش نکنید ◄

پیش از سفر این وسایل را همراه بردارید

- لباس گرم
- بادگیر
- عینک و کلاه آفتابگیر
- کرم ضد آفتاب
- کوله پشتی و کیسه خواب
- چادر سفری
- ابزار جهت یابی مثل نقشه و GPS
- کیف کمک‌های اولیه
- کیف بقا شامل: چاقوی چندکاره، پتوی نجات، کبریت ضد باد و...
- دوربین چشمی
- وسایل روشن کردن آتش
- وسایل گرمایشی کمپینگ
- چراغ قوه



باشترها می‌چرخند
شترسواری یکی از سرگرمی‌های اساسی در مصر است. شترسواری کار راحتی است، فقط موقع بلند شدن و نشستن شتر باید کمی مراقب بود و نترسید. شترها کارشان را خوب بلدند / عکس: بابک بردبار

چه بخوریم؟ ◄ غذای مصری

اگر با تور به مصر بروید، معمولا تورها مسؤولیت تهیه غذای شما را بر عهده دارند، اما اگر با وسیله شخصی آمده‌اید، باید خودتان به فکر غذا باشید

معمولا صاحبان خانه‌های روستایی اگر بخواهید غذای محلی هم برای شما آماده می‌کنند. اما می‌توانید همراه خودتان غذای کنسرو شده هم ببرید. اگر قصد بردن گوشت به مناطق کویری را دارید آن را ورقه ورقه کنید و لایه نمک روی آن بپاشید تا از فساد سریع آن جلوگیری شود. همراه خودتان غذاهایی که سس یا سبزیجات دارند نبرید، چون زود فاسد خواهند شد. توصیه ما این است که در این سفر غذاهای پرانرژی مصرف کنید تا بتوانید به راحتی پیاده‌روی کنید. در اینجا بهتر است از هر نوشیدنی یا خوراکی که ممکن است شما را تشنه کند، خودداری کنید. در مصر می‌توانید از خانه‌های محلی خرما، شیر خرما و سرکه خرما و حتی صنایع دستی مثل سبد و کیف‌های حصیری برای سوغات بخرید.

شگفتی‌های طبیعی ◄ کویر بخشنده

برخلاف تصور بیشتر مردم، کویر طبیعت غنی و متنوعی دارد

جانوران: به دلیل شرایط خاص کویر بیشتر جانوران این منطقه شبگرد هستند. کویر زیستگاه مناسبی برای جانورانی مثل یوزپلنگ، گور ایرانی، آهو، جبیر، انواع مارمولک، مار، بزمجه و پرندگان است.
جانوران روزگردی که ممکن است آنها را در این سفر ببینید بزمجه، مارمولک و مار هستند و جانوران شبگرد، موش کانگورویی، روباه شنی، گربه شنی، مارمولک (گکو)، عقرب، رتیل و مار جعفری هستند. در سفر به کویر یادتان باشد که شما وارد قلمروی این جانوران شده‌اید، به همین خاطر آنها را اذیت نکنید. اگر هم نمی‌خواهید که این حیوانات نزدیک شما شوند، زیاد لازم نیست نگران باشید، چون تمام جانوران به صورتی طبیعی از انسان می‌گریزند. از فرو بردن دست یا پا در خارها و بوته‌ها خودداری کنید. برای اینکه از گزند جانوران خطرناک کویر مانند مار و بندپایان در امان باشید، در مسیر حرکت آنها قرار نگیرید.

گیاهان: برخلاف تصور، کویر طبیعت متنوعی دارد. گیاهان کویر ریشه‌های بلندی دارند که گاهی به صدها متر می‌رسد. احتمالا در این سفر به گیاهی به اسم «گل جالیز» برمی‌خورید که ریشه‌ای ندارد و در اصل نوعی انگل است که از شیرآبه بقیه گیاهان تغذیه می‌کند. اگرچه ممکن است ظاهر گیاهان کویری همه شبیه به خار و خشکیده به نظر بیایند، اما آنها زنده هستند و نباید آنها را بکنید.

کویرنشینان مهمان‌دوست
اینجا پشت خانه مازیار است در شهر گرمه؛ خانه زیبایی که آوازه آن به خارج از ایران هم رسیده. در گرمه، هم می‌توان نخلستان‌ها را تماشا کرد و هم سوار شتر شد، اما تجربه یک شب مهمان این خانه‌بودن چیز دیگری است/عکس: کاوه فرزانه

شب، سکوت، کویر
شب‌های کویری و آرامش‌بخش آن، انگیزه بسیاری از مسافران برای سفر به کویر است، جایی که چشم‌ها از نگاه به آسمان پرستاره سیر نمی‌شود. کمی رطوبت و تمیزی آب و هوای کویر باعث می‌شود که ستاره‌ها در کویر بسیار نزدیک‌تر از سایر اقلیم‌ها به نظر برسند
عکس: بابک امین تفرشی

کجا بمانیم؟ ◄ شب سرد کویری

بهترین گزینه برای اقامت در مصر خانه‌های قدیمی روستاییان است

چادر: اگر آب و هوا مناسب است و خیلی سرد نیست، می‌توانید شبی را در چادر بگذرانید. اما برای چادر زدن بهتر است محل مناسبی را انتخاب کنید. در فاصله نزدیک از خانه‌های روستایی بمانید یا اگر در نزدیکی آبادی‌ها نیستید، در حاشیه تپه‌های ماسه‌ای چادر نزنید.
خانه‌های روستایی: وقتی به مصر سفر می‌کنید، حتما یک شب را مهمان خانه روستاییان شوید. «علی ابراهیم» یکی از روستاییانی است که خانه‌اش را به مسافران اجاره می‌دهد. در آنجا حمام آبگرم، سرویس بهداشتی و آشپزخانه وجود دارد. اگر بخواهید همسر علی ابراهیم غذای خانگی خوشمزه‌ای برای شما خواهد پخت. علی ابراهیم در گوشه این حیاط یک طویله و چند شتر دارد که می‌توانید آنها را از نزدیک ببینید. می‌توانید حتی قبل از رفتن با شماره ۰۹۱۹۴۰۴۱۲۲۳ و ۰۳۲۴۴۳۴۲۱۱۱ تماس بگیرید و اتاق رزرو کنید. اگر خواستید که یک شب را در گرمه بمانید، می‌توانید در یکی از اتاق‌های مازیار بمانید. مازیار فارغ‌التحصیل رشته معماری از پاریس به همراه همسر فرانسوی‌اش خانه اجدادی‌اش را به اقامتگاهی برای مسافران تبدیل کرده. اگر آنجا بمانید، سرویس بهداشتی، حمام، راهنما و غذای محلی امکاناتی است که می‌توانید از آنها استفاده کنید. می‌توانید قبل از سفر به گرمه با شماره تلفن: (۰۳۲۴)۴۳۴۲۱۸۸ تماس بگیرید و رزرو کنید.

نکات طلایی ◄ کویر سفری متفاوت

سفر به کویر، سفر متفاوتی است، به همین خاطر باید بیشتر دقت کرد.

- هیچوقت تنهایی در کویر سفر نکنید.
- برای سفر به کویر دست کم دو وسیله نقلیه باید با هم حرکت کنند.
- اگر با وسیله شخصی سفر می‌کنید، قبل از سفر پمپ بنزین‌ها و فواصل بین آنها را بررسی کنید.
- حتما قبل از سفر به کویر، با جهت یابی از روی طبیعت آشنایی پیدا کنید.
- برای سفر به کویر حتما اطلاعات کامل و موثقی درباره زمان بارش و میزان آن کسب کنید.
- در ماه‌های سرد حتما کیسه خوابی با تحمل سرمای بالا همراه داشته باشید.
- در ماه‌های گرم صبح‌های زود و عصرها حرکت کنید و در طول ساعات گرم استراحت کنید.
- در کویر به خصوص ماه‌های گرم آب بدنتان را با نوشیدن جرعه‌های آب، ثابت نگه دارید، زیرا کمبود نمک و آب ناشی از تعرق باعث گرفتگی عضلات و خستگی ناشی از گرما می‌شود.
- در صورتی که در کویر گم شدید غذا و آب خود را سریع تمام نکنید، خود را خسته نکنید و خونسردی خود را حفظ کنید.
- اگر چادر می‌زنید آن را در محل کم ارتفاع که کمتر در معرض وزش باد باشد، برپا کنید. زیپ چادر را حتما بعد از خارج شدن و داخل شدن ببندید و کفش‌ها را داخل چادر قرار دهید.
- زاویه برپایی چادر باید طوری باشد که باد آن را جابه‌جا نکند. وقت وزش باد هم کوله پشتی و وسایل خود را در چهار طرف چادر بگذارید یا از کیسه‌های پر از شن استفاده کنید. اگر وزش باد شدید شد، چادر را سریع جمع کنید و داخل خودرو برگردید.
- به هیچ وجه زباله‌های خود را در کویر رها نکنید. می‌توانید زباله‌های جذب‌شدنی مثل پوست میوه را زیر خاک دفن کنید تا به محیط زیست آسیب نرسد.
- برای درست کردن آتش هرگز بوته‌ها را حتی اگر خشک شده باشند، نکنید.



نمایشگاه اشیاء مذهبی در موزه ملی ایران

جلوه‌های هنر الهی

مذهب همواره دستمایه هنر هنرمندان ایرانی بوده و هست؛ چه آن زمان که بر خطوط رنگین بر دیوارهای آبی مساجد و عبادتگاه‌ها می‌نشیند و چه زمانی که بر گوشه کتاب‌های دعا و قرآن نقش می‌بندد.

این بار اما موزه ملی دست به کار شد و بیش از ۱۸۰ اثر تاریخی را در نمایشگاهی با عنوان «جلوه‌های هنر الهی بر آثار هنری» از انبارها بیرون کشید و یکجا جمع کرد. این آثار همه از داشته‌های موزه ملی ایران بوده که در راستای برنامه جدید سازمان میراث‌فرهنگی برای بر خروج آثار از انبارها تبدیل به نمایشگاه شد.

در این نمایشگاه آثاری مثل کتیبه پرده خانه خدا، لباس فتح، قرآن‌هایی در قطع بسیار کوچک و اشیای تاریخی از سده اول تا ۱۴هجری قمری در رشته‌های نگارگری، تذهیب، منسوجات سنتی و صنایع چوبی به نمایش گذاشته شد.

قدیمی‌ترین اثر به نمایش درآمده در نمایشگاه، قرآنی مربوط به سده اول هجری قمری و جدیدترین آنها خطاطی‌هایی مربوط به سده ۱۴ بود اما یکی از جالب‌ترین بخش‌های این نمایشگاه، بخش ویژه‌ای بود که با عنوان «جامه فتح» برای علاقه‌مندان به نمایش درآمد.

روی این لباس‌ها آیات قرآنی و ادعیه‌هایی مثل آیت‌الکرسی و نادعلی نوشته شده تا جنگجویان برای ایمنی بیشتر در زیر زره خود بر تن کنند. البته این لباس‌ها تنها هنگام جنگ بر تن جنگجویان نمی‌نشست، مردم به هنگام گرفتاری و بیماری هم آنها را تن‌پوش خود می کردند تا مشکل و بلا برطرف‌شود.

این آیات و ادعیه‌ها به خطوط نسخ، ثلث و کوفی نوشته شده و تصاویری از شاه‌عباس صفوی هم روی برخی از آنها نقش بسته که متعلق به قرن ۱۱ هجری بوده است.



خانه اتحادیه‌ها تخریب می‌شود

خداحافظ خانه قدیمی؟

پنج سال پیش زمانی که خانه اتحادیه‌ها در خیابان لاله‌زار به فهرست میراث ملی کشور پیوست، تاریخ دوستان بسیاری خوشحال شدند؛ چراکه این باغ – عمارت از روند تخریب‌های این منطقه جان سالم به در برده بود اما این خوشحالی چندان دوام نیاورد. به تازگی دیوان عدالت اداری رای به خروج این عمارت از فهرست میراث ملی داد. با خروج عمارت اتحادیه‌ها یا همان عمارت امین‌السلطان از فهرست میراث ملی، مالکیت این عمارت دوباره بر عهده مالکان خصوصی قرار می گیرد. در حال حاضر این عمارت بیش از ۶۰ مالک دارد و حتی تلاش‌ها برای تملک خانه توسط شهرداری هم بی‌پاسخ مانده است. همان زمان که بحث بر سر ثبت ملی این خانه آغاز شده بود، قرار بر آن شد که این خانه به تملک اداره میراث فرهنگی استان تهران درآید تا با انتقال معاونت حفظ و احیا به آنجا، این عمارت بازسازی شده و زندگی روزانه هم به آن بر گردد؛ ولی هیچ کس نمی‌داند که این اداره از خرید و تملک عمارت منصرف شد. علی محمدی- مسؤول بافت تاریخی شهرداری منطقه ۱۲- در خصوص وضعیت این عمارت می گوید: «تعداد زیاد وراث خانه اتحادیه که به ۶۰ و حتی ۷۰ نفر هم می‌رسد مشکلات زیادی را برای توافق با مالکان به وجود آورده. بعضی وراث خارج از کشور هستند و عده‌ای هم با تملک خانه موافقت نمی کنند.»

خانه اتحادیه‌ها توسط میرزاابراهیم‌خان امین‌السلطان– قهوه‌چی باشی ناصرالدین شاه– ساخته شد و بعدها توسط پسر وی –میرزاعلی‌اصغرخان اتابک– بناهای دیگری هم به آن اضافه شد. در طول صدر اعظمی اتابک این بنا قبله‌گاه مراجعان بسیاری بود و تصمیم‌مات خاص درباره سیاست ایران در همین جا گرفته شد. حتی شاهان قاجار هم در ملاقات با افراد خاص، دیدارهایی از این خانه داشته‌اند. پس از کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابک بخشی از خانه، باغ امین‌السلطان به رحیم اتحادیه فروخته شد و پس از مرگ وی اراضی خریداری شده بین وراث او تقسیم شد.



سه جزیره بکر به سازمان مناطق آزاد کیش واگذار شد

رأی به تخریب محیط زیست

دیگر کسی نسبت به ادعای خنده‌دار کشور امارات متحده عربی برای مالکیت جزایر سه‌گانه ایرانی واکنش هم نشان نمی‌دهد اما سه جزیره دیگر بی‌سر و صدا واگذار شد و صدای کسی هم درنیامد. نترسید، یک وجب هم از خاک وطن کم نشده اما با رأی مجلس سه جزیره «فارور»، «بنی‌فارور» و «هندورابی» را به سازمان منطقه آزاد کیش واگذار شد تا احتمالا این سه منبع غنی محیط‌زیستی ایران تبدیل به مراکز خرید بزرگ اجناس چینی شوند. این جزایر از مناطق حفاظت شده تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط‌زیست هستند و مجلسی‌ها خبر نداشتند که سازمان حفاظت محیط‌زیست «مالک» جزیره فارور است و آنها رأی به حکمی غیرقانونی داده‌اند. این همان جزیره‌ای است که سال‌ها قبل «محمود کرمی» به تفاوت «آهوهای کوهی» آن با سایر آهوهای ایران پی برد که به افتخار خدمات «بیژن فرهنگ دره‌شوری» – کارشناس حیات‌وحش ایران – این آهوها را به نام «آهوی دره‌شوری» ثبت کرد. حالا این آهوها همراه با پرندگان تخمگذار و لاک‌پشت‌های مهاجری که این جزایر را محل امن زندگی انتخاب کرده‌اند یا باید ساخت و ساز و جاده کشی را در این جزایر تحمل کنند یا عطای این جزایر را به لقایش ببخشند.



گورستانی متعلق به دوره مس‌سنگی دراطراف رود بم کشف شد

بم، ۶هزار سال پیش

در ایران تمدن‌های باستانی و چند هزار ساله کم نیستند؛ از تمدن‌های شهر سوخته در سیستان، ایلام در خوزستان، تپه حصار دامغان، تپه سیلک در کاشان تا تمدن‌های اورارتو آذربایجان و تمدن کاسی‌ها در لرستان. اما این بار حرف از هزاره چهارم پیش از میلاد است؛ یعنی اواخر دوره مس‌سنگی و در جایی اطراف تمدن باستانی جیرفت. به تازگی گورستانی در نزدیکی روستای خواجه عسگر بم کشف شده که قدمت تمدن را در این منطقه تا اواخر دوره مس‌سنگی عقب می‌برد. یافته‌ها نشان می‌دهد که ساکنان پیشین اطراف رودخانه بم مرده‌هایشان را در این روستا دفن می کرده‌اند. نکته جالب توجه درباره گورهای این گورستان شکل دفن مردگان است. به غیر از یک گور که جسد داخل آن به شکل طاق‌باز دفن شده، بقیه اجساد به شکل جنینی و در جهت شرق به غرب و به پهلوی راست خوابانده شده‌اند. داخل گورها جام‌های سفالین دست‌ساز ساده یا منقوش، پیاله‌های سنگی و صدف‌های دریای جنوب پیدا شده‌اند؛ احتمالا هدایایی که بازماندگان برای رفتگانشان می گذاشته‌اند. در گورهای زنان هم مواد رنگی پیدا شده که احتمالا کاربرد آرایشی داشته‌اند. «نادر علیدادی سلیمانی» – کارشناس ارشد باستان‌شناسی و سرپرست هیأت کاوش خواجه عسگر بم – در مورد این کشف می‌گوید: «کار کاوش از ۲۷آذرماه شروع شد و در این مدت به نکات جالبی در مورد این گورهای باستانی و آداب و رسوم مردم آن زمان دست یافته‌ایم. شکل دفن مردگان، اشیای یافته شده داخل گورها، رنگدانه‌های موجود در گور زنان و بسیاری جزئیات دیگر می‌تواند نکات تاریک بسیاری را درباره چند و چون این تمدن و اعتقادات مردمان آنها مشخص کند.» این کاوش‌ها همچنان ادامه دارد و با بررسی‌های بیشتر نکات تاریخی بیشتری روشن خواهد شد.





ضرورت تمرکز در سیاستگذاری و یکپارچگی در اجرا در حوزه گردشگری

گردشگری برای همه

حمید ضرغام بروجنی*

عده‌ای گردشگری را نوشدارویی برای حیات اقتصادی به‌حساب می‌آورند تا حدی که آن را مائده‌ای آسمانی برای کشورهای درحال‌توسعه می‌خوانند. اما عده‌ای دیگر گردشگری را به‌علت تشدید مشکلاتی مانند: تخریب الگوهای روابط اجتماعی، فشار تورمی و... نقد می کنند. این دیدگاه‌ها صحیح به نظر می‌رسد. جهان امروز همانند جهان دیروز نیست. تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات و پدیده مهم جهانی شدن همه کشورها را تحت تاثیر قرار داده. اگر کشوری بخواهد در حوزه گردشگری برای رسیدن به اهداف توسعه، موفق باشد باید اصول زیر را رعایت کند:

۱ـ برنامه‌ای مشخص جهت رسیدن به اهداف خود تدوین کند.
۲ـ تغییرات محیطی را برای واکنش مناسب به آنها پیش‌بینی کند.
۳ـ در برنامه‌های خود انعطاف‌پذیری داشته باشد.
۴ـ از اطلاعات بهنگام برای تصمیم گیری‌های جدید استفاده کند.
۵ـ روابط اجزا را در جهت رسیدن به اهداف، باز تعریف کند.

توسعه، در ادبیات گردشگری، واژه‌ای مبهم است. به زعم ما: توسعه، عبارتست از بهبود فرصت‌ها و کیفیت زندگی. بنابراین توسعه، یک پروسه دراز مدت و در بر گیرنده زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و فرایندهای محیطی مرتبط با گردشگری است. گردشگری یک فعالیت چندبخشی است که درون‌داده‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی را می طلبد. درون‌داده‌های لازم برای گردشگری جزء مسؤولیت‌های چندین وزارتخانه است. مشکل اصلی سیاستگذاری گردشگری این‌است که هرچند همه این وزارتخانه‌ها در امر سیاستگذاری گردشگری دخیل هستند اما مسؤولیت تامین مالی آنها خارج از سازمان متولی گردشگری است. این بدان معناست که زیر سیاست‌ها (مانند آموزش گردشگری، منطقه‌بندی مناطق توسعه) نیز برای برنامه‌ریزی و اجرا به همکاری دیگر وزارتخانه‌ها احتیاج دارند. درک این موضوع، اهمیت همکاری ساختاری و بین وزارتخانه‌ای برای توسعه گردشگری را بیشتر می کند. زیرا اگر این هماهنگی نباشد سازمان متولی گردشگری در اجرای برنامه‌های خود با مشکل روبه‌رو می‌شود. در بسیاری از کشورها تلاش در همکاری بین وزارتخانه‌ها به ایجاد کمیته‌های بین وزارتخانه‌ای منجر شده است که چندان کارامد نیستند و زمان زیادی به طول می‌انجامد تا تصمیمات گرفته شده اجرا شوند؛ بنابراین ساختار سازمانی مناسبی برای تسهیل اجرا مورد نیاز است.

*عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

گونه جدیدی از افعی
در منطقه کوهرنگ کشف شد

افعی جدید ایرانی

شـاید اگر آن دانشـجو، ایـن افعی فیکس شـده در الکل را برای نمـره گرفتن پیش اسـتادش نمی‌برد، به این زودی‌ها خبر کشـف گونه جدید افعی شـنیده نمی‌شد. این افعی را چهار سال پیش، پدر دانشجویی در کوه‌های چلگرد کوهرنگ در اسـتان چهارمحال و بختیاری کشته بود و آن را در الکل نگه می‌داشت.
خبر که به گوش «خسـرو رجبی‌زاده» - کارشـناس خزندگان - رسـید، با همکاری پروفسـور نیلسون در موزه تاریـخ طبیعی گوتنبرگ سـوئد و دکتر کمی در دانشگاه گلستان پیگیر ماجرا شدند. پس از بررسی‌های اولیه معلوم شـد که این افعی، گونه‌ای جدید از جنس *Montivipera* است اما محل دقیق زیست این گونه مشخص نبود.
رجبـی‌زاده در مورد ماجـرای این افعـی این گونه به سرزمین من می گوید: «محلی‌های چلگرد هم چیزی نمی‌دانسـتند و تا به‌حال این افعی را ندیده بودند. پدر آن دانشجو هم جای دقیقی را که چهار سال پیش آن را پیدا کرده بود، نمی‌دانسـت. بالاخره بعد از چندین روز جسـت‌وجو، محـل احتمالی پیدا شـد. بعد هم با یک مارگیر قدیمی به نام غلامی ارژنگی آشـنا شدیم که قبلا یک نمونه از آن را شـکار کرده بود و تحویل موسسـه رازی داده بود.» اما کار رجبی‌زاده همین جا تمام نشد، چون موسسـه رازی هم از آن افعی خبری نداشت. ظاهرا آنها فکر کرده بودند که این یک افعی معمولی است و آن را دور انداخته بودند.
حالا رجبی‌زاده مانـده بود با یک افعی فیکس‌شـده و یک عکس که مارگیر از شـکارش گرفتـه بود اما با سه‌سال تلاش پیگیرانه توانست نام این گونه را به اسم کوهرنگ ثبت کند؛ *Montivipera kuhrangica*.
رجبی‌زاده در تلاش است تا از یونسکو بودجه‌ای برای حفاظت از این گونه بگیرد. این افعی بسیار کمیاب که در ده سال گذشته احتمالا همین دو بار مشاهده شده، ممکن است به دست عشایر منطقه یا گردشگرانی که برای دیـدن لاله‌های واژگون یا چیدن سـبزی‌های کوهی به کوهرنگ سفر می کنند، کشته شود.



معاون منابع طبیعی آمل از مرگ حتمی نجات یافت

جدال با آتش وسقوط

با آنکـه در حریـق، بزرگ‌ترین خطـری که جان انسان‌ها را تهدید می کند، آتش اسـت اما اگر این آتش در جنگل‌های مناطق کوهستانی اتفاق بیفتد بایـد انتظار خطـرات دیگری را هم داشـت. مثل خطری که جان «سـیدعباس حسـینی» معاون اداره منابع طبیعی آمل را تهدید کرد اما خوشبختانه این دوسـتدار محیط‌زیست جان سـالم به در برد.
دو هفته‌ای بود که جنگل‌های «زائرسـر لَهاش» با آتش دسـت و پنجه نـرم می کردنـد. ۳۰هکتار اراضی سرسـبز آمل در آتش سـوخته بود. چندین هکتاری که پـر بود از گونه‌های بـاارزش درختان و طبیعتی که در حال نابود شـدن بود. سیدعباس حسـینی - معاون منابع طبیعی آمل - هم در کنار چند مامور دولتی و مردم منطقه آمـده بود تا بلکه بتوانند زبانه‌های آتش را از دل درخت‌های بی‌زبان زائرسر لهاش بیرون بکشند اما آن‌قدر گرم خاموش کردن آتش می‌شـود که فراموش می کند که کنار دره رسـیده. ناگهـان زمین صخـره‌ای زیر پایش خالی می‌شود و به دره سـقوط می کند. «عبدالرضا گروسـی» - رئیس اداره منابع طبیعی شهرستان آمل - نجـات معجزه‌آسـای معاونـش را این‌طور توضیح می‌دهد: «همکاران خیلی زود آقای حسینی را از دره خارج کرده و به بیمارستان ۱۷ شهریور آمل منتقل کردند. خوشـبختانه بعـد از معاینات معلوم می‌شود که صدمات وارد شده عمیق نبوده و سقوط آسیب جدی به همکار ما وارد نکرده است. متاسفانه صعب‌العبور و صخره‌ای بودن منطقه جنگلی لهاش، اطفای حریق را برای نیروهای امدادی مشکل‌ساز کرده بود.» خوشـبختانه مأموری که برای حفظ و نجات جنگل‌های منطقه آمل خود عازم منطقه شده بود، از این حادثه جان سالم به در برد تا طبیعت این منطقه یکی از دوستارانش را برای روزهای سخت بعدی در کنار داشته باشد.





نیشابوری‌ها باز هم بزرگ‌ترین فرش جهان را می‌بافند

شش هزار متر مربع فرش

در روزهایی که خبرهای ناگوار از رکود تقاضا برای فرش ایرانی در خارج از کشور به گوش می‌رسد، شنیدن خبر بافت بزرگترین فرش جهان در ایران به هر ایرانی روحیه می‌دهد. وقتی قرار است فرشی به بزرگی شش هزار متر مربع بافته شود، باید هم ۳۰۰ نفر از ماهرترین فرشبافان ایرانی دور هم جمع شوند. این عده در روستای یوسف‌آباد نیشابور دور یک دار قالی می‌نشینند تا دو سال دیگر کار بزرگ‌ترین فرش دنیا را به پایان برسانند؛ فرشی را که هنرمند ایرانی، «علی خالقی» طراحی‌اش کرده و قرار است ۲ میلیون و ۲۶۸ هزار گره بر تار و پود آن زده شود. شرکت فرش نقش‌جهان نیشـابور عهده‌دار این پروژه بزرگ است؛ شرکتی که پیش از این هم بافت بزرگ‌ترین فرش جهان را انجـام داده، آن هم دو بار. اولین آن پنج هزار و ۶۰۰ متر مربع مساحت داشـت و بعد از بافت به مسجدی در عمان رفت. فرشبافان این شرکت، دومین فرش را هم برای بزرگ‌ترین مسـجد امـارات، یعنی مسجد شیخ زائد در ابوظبی بافتند. فرشی که در نهایت به قیمت نه میلیون دلار فروخته شد. اما فرشی که قرار است سال ۱۳۹۱ بافت آن تمام شود، روی یک دار و در یک مکان در حال بافت است. هنوز مدیریت این شرکت از سفارش‌دهنده آن نامی نبرده و معلوم نیست که بعد از اتمام چطور قرار است به مقصد برسد.

حراجی کریستی، این بار یک نسخه خطی قاجاری را حراج می‌کند

سوپ قجری حراج شد

باز هـم حراج یکی از آثـار تاریخی ایـران. حراجی کریستی لندن که هر سـال با حراجی‌های مختلف خود یکی دو آثار ارزشـمند ایـران را هم به فروش می‌رساند در حراج ۱۹ ژانویه سـال جدید خود (۲۹ دی‌مـاه ۱۳۸۹)، به نـام حراج «بنهامـس»، برگ دیگری از تاریخ ایران را برای معامله گذاشـت. این برگه قاجاری که یک دستور آشپزی برای تهیه نوعی سوپ اسـت، حتما در خصوص غذاهای ایرانی که میراث‌معنوی ما هستند، سند ارزشمندی به حساب می‌آید. قصـه فروش آثار ایران در این حراجی سـر درازی دارد که با فروش سر سنگی سرباز هخامنشی در ۲۵اکتبر ۲۰۰۷ (۳آبان‌ماه ۱۳۸۵) به زبان‌ها افتاد. ماه می ۲۰۰۹ (اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۷) بود که فرش بافته شده در راور کرمان با ۳۰۰ سال قدمت به قیمت ۹ میلیون دلار در فهرست فروش قرار گرفت. اکتبر (مهرماه) همان سـال، قالیچه زیبای ایرانی که در زمان صفویان بافته شده حدود ۲ میلیون و ۷۳۰هزار دلار فروخته می‌شود. صدها اثر ریز و درشت تاریخی ایرانی دیگر ازجمله قرآن کتابت شـده روی چرم در قرن ۱۳ میلادی در آمل و صدها دست‌نوشته زیبا از هنرمندان خطاط ایرانی در دوره‌های صفویه و پیش از آن و نیز جواهرات چندصد ساله از سال‌های میانی تمدن ایران در کریسـتی حراج می‌شـود. روزهای نخسـت اکتبر ۲۰۱۰ (مهرماه ۱۳۸۸) لندن، باز هم صحنه حراج ده‌ها اثر تاریخی از هنر اسلامی ایران بود. یک ظرف منقوش سفالی لعابی از دوره عباسی با قدمتی بیش از هزار سال، یک نسخه خطی تذهیب شـده ایرانی با قدمتی نامعین و یک صفحه از یک نسـخه معروف قرآن به نام «قرآن آبی» با قدمتی در حدود یک هزار و صد سـال، همـه چوب حراج می‌خورند و به فروش می‌رسـند. ماجـرا مطمئنا به همین جا ختم نمی‌شود و باید منتظر رونمایی دیگر اشیای تاریخی ایران در جهان باشیم.

{مثبت و منفی...}

عسلویه پاک

(+) کارکنان شرکت مجتمع پارس جنوبی و خانواده‌هایشـان یـک نشـان مثبـت می گیرند، چون در روز جهانی کوهستان یک تن زباله را از کوهستان‌های چشمه بیدخون عسلویه جمع کردند و پایین آوردند.

نجات خانه جلال

(+) اداره میراث فرهنگی استان تهران خانه پدری جلال آل احمد را در خیابان پاچنار تهران خریداری کرد؛ خانه‌ای کـه پیش از این در فهرست میراث ملی کشور به ثبت رسیده بود. اگرچه این سازمان فعلا مرمت و نوسازی این خانه را آغاز نکرده اما یک نشـان مثبـت می گیـرد، چون از تخریب‌های بعدی آن جلوگیری کرده‌است.

جشنواره‌ای برای پلنگ

(+) اداره کل محیط‌زیست اسـتان فارس و انجمن طرح سـرزمین، جشنواره پلنگ ایرانـی را در پارک ملـی بمو برگـزار کردند. این جشنواره با هدف آشنایی کودکان این استان با پلنگ ایرانی و آموزش آنها برای حفاظت از محیط‌زیست انجام گرفت. این دو نهاد به خاطر برگزاری چنین برنامه‌ای شایسته دریافت یک نشان مثبت هستند.

خداحافظ خانه‌های ایلخانی

(−) پنج خانه تاریخی در بافت تاریخی اردکان تخریب شـد. قدمت این خانه‌ها به دوره ایلخانان بازمی گشت؛ بناهایی که حتی در فهرست آثار ملی کشور هم به ثبت رسـیده بودند. هرگونه نوسازی در بافت قدیم این شهر نیازمند هماهنگی با اداره میراث‌فرهنگی این شهر است. این اداره برای بی‌توجهی و کوتاهی در حفاظت از این بافت یک نشان منفی را در کارنامه خود ثبت کرد.

نشت نفت به رودخانه

(−) شرکت نفت یک نشان منفی می گیرد چرا که هنـگام انتقال نفت در اسـتان لرسـتان این ماده از لوله‌های پوسیده به بیرون نشت کرده و بخش زیادی از رودخانه‌های فصلی و آب‌های زیرزمینی منطقه پلدختر را آلوده کرده اسـت. این شـرکت نشـان منفی را بـه دلیل بی‌توجهی به سلامت لوله‌های انتقال مواد نفتی و آلوده کردن طبیعت گرفته است.

Photo: Alireza Kia



This Wild Bunch

A Zoological Survey of the Grey Wolves of Iran

Wild, cunning and evil; these are traits that the Iranian culture attribute to wolves. You would be hard-pressed to find one fable in which wolves are portrayed positively and common sentiment towards these creatures ranges between disdain and fear.

The conflict between humans and wolves goes a long way back, but perhaps not as severely as it stands today. Cities have proliferated and population has grown and humans have laid hands on many plains and prairies and the wolves have had to adapt to the new conditions and find prey from domesticated animals. An easy hunt that is the key to them being hunted and killed in large numbers, threatening their livelihood in many areas.

One species of grey wolves – scientifically known as Canis lupus Pallipes – is native to Iran. To the trained eye, they are easily traceable by the footprints they leave on soft soil and snow: five-toed front legs and four-toed hind-legs. They stand at 66 to 81 centimeters high and their bodies are 120 to 160 centimeters long – from the nose tip to the tail base. They are slightly smaller than their European and American counterparts and weigh 60 kilograms on average, but similarly enjoy long lifespans. Newborns are black and they turn grey and brown as they mature and the elderly can be recognized by their white fur. They have oval-shaped muzzles housing 42 teeth with awesome crushing power that is their prey's worst nightmare. In colder seasons, more adrenaline is released in their bloodstreams which makes them wilder and hence better hunters.

Wolves are highly social animals with very well-defined and structured social roles and norms. They live and hunt in packs. Each packs is led by an alpha male, the stronger one in the pack which from time to time spares no means to remind the other of his status. The leader is recognizable with its half-raised tail. It dictates to others where and when to move, when to rest and issues the attack commands. The packs often consist of 2 to 25 wolves. For the Iranian grey wolf the average pack size is 4.

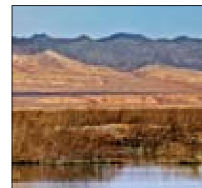
There is little reliable statistics and information on the Iranian grey wolf which underlines the need for more studies.



The Mythical Fortress

Alamut is where natural and historical wonders meet

Every year – be it when Hassan Sabbah through cunning and his genius and in his quest to spread the ideas of Ismaeliyeh stepped into the "Eagle's Nest", or when Mongolian army burned their way across villages and towns and soldiered on through mountainous straits and cliffs and poured into this fort – mother nature lavishly celebrates the seasons. These are valleys in which myths and fables of Hassan Sabbah and his dedicated warriors still resonate. Hassan chose this site for its impossibly difficult landscape that put it out of the reach of his enemies and for its strategic location which gave him closer to tribes who would be more sympathetic to his ideas and his opposition to the Shia rulers of his times. Alamut is located 100 kilometer from Qazvin. Near 50 years ago, the first paved road to this area was commissioned to a company that as part of its contract felled and took many of the great walnut trees on the road's path.



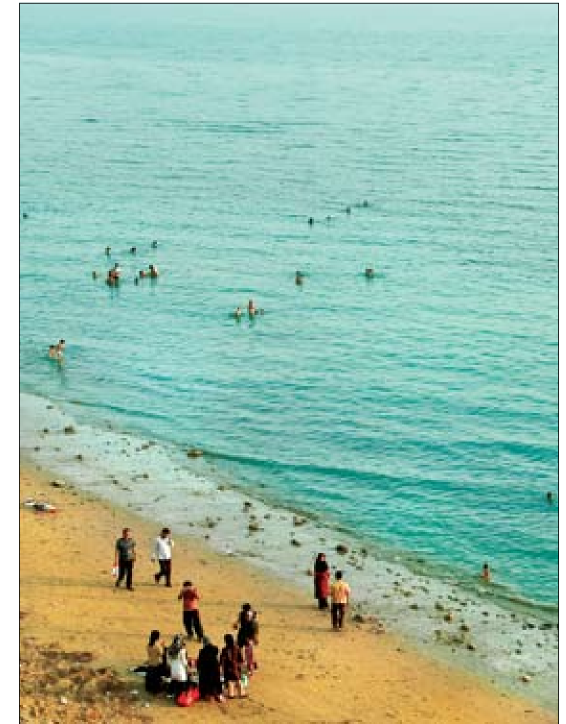
A Lagoon at the Heart of the Desert

Visiting Bande Alikhan, Seasonal Lagoon Near Tehran

It is believed that a wealthy man by the name of Alikhan builds a dirt dam on the path of the Shur river to divert and use the water for his agricultural lands nearby. One hundred and twenty years later, it is not the dam that has gained wide recognition, but the seasonal lagoon that was created by it; a habitat for local and migrating birds. In fall, at the peak of the rain season, the lagoon grows to 50 thousand acres and shrinks back to a part of the desert in the heat of summer.

98 species of birds from 28 families have been recognized here. Besides the wetland birds, some of dry land bird species owe their livelihood to the ecosystem of the lagoon. Migrating birds need it as a mandatory rest stop on their way south or north, since they cannot make the journey without making stops and feeding.

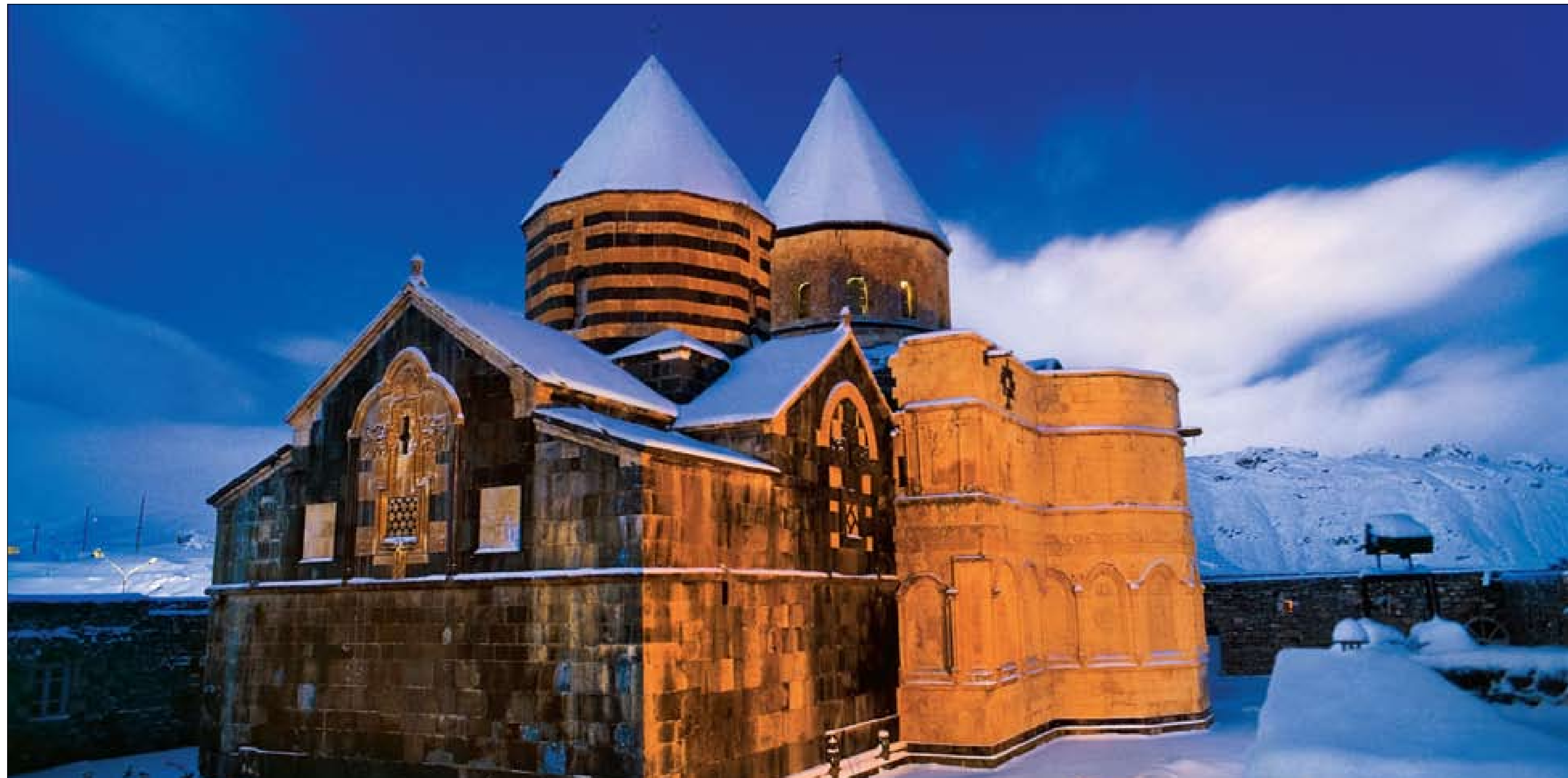
Some of the birds that can be spotted here are the green-head duck, the most famous duck native to Iran. These ducks can be seen in very large groups in their breeding season. Khutka is a small species of duck that is a migrating bird. In recent years, industrial pollution and waste has become a major threat to this natural habitat.



Skinny-dipping in Winter

48 Hours in Bushehr

Bushehr is nestled between the warm waters of the Persian Gulf on one side and the green palm trees of Dashtestan and Tangestan. Not any less majestic than the two, is the unique coastal architecture of this city finely tuned to its hot and humid climate. Winter is the time to escape the cold and see this museum of architecture for ourselves. Perhaps the first thing to see there is the old town. It is 35 square kilometers wide and lies on the northern part of town on the coast. Every one of the old houses – some of them going more than 200 years back – is a museum in its own right. You can start from the Bazaar and proceed to see the beautiful white Gregorian church. Emarat Haj Rayis is a collection of five nested buildings, built very close to the sea by a renowned trader. Similarly, Emarat Golshan was built 170 years ago by another wealthy trader. It is an expansive mansion in three stories. Remember to sample to local cuisine which is mostly seafood, the most famous of them Ghalieh Mahi. Shopping for souvenirs there is a very rewarding experience, different varies of fish and shrimp, some of them cured and memorable handcraft.



Cosmetically Joined
It is rare for a first-time visitor to be able to tell that the Ghareh Kelisa is in fact too separate buildings joined together. The one with the white dome was built a few centuries after the one with the black dome. The two are so masterfully joined that is truly praiseworthy.
Photo: Oshin-D. Zakarian

Persian Church, World Heritage

Armenian Monastic Ensembles of Iran

A stone-made monetary with mythical history adorns the landscape in West Azerbayejan. A man arrives from Palestine and becomes forever entangled with history and fabric of a people; Saint Thaddeus and his church. In a place where nature and fate have repeatedly conspired to topple it but stands proud today and is a place where Christian Armenians praise their prophet.

This ensemble of monasteries located 20 kilometers north of Chaldoran at the crossroad of cultures and nations, was the ninth Iranian site to be registered in the UNESCO's World Heritage list on July 2008.

Story has it that upon St. Thaddeus' migration, the locals began converting to Christianity and around the year 300 CE, Christianity gained so much public favor that became the national religion of the Armenian nation. This is the time that though scarce, the earliest historic evidence of the inception of these churches and monasteries date back to.

Besides the main church, there are five other buildings at this site. One is the St. Zachary church which stands to the north of St. Thaddeus Church (Ghareh Kelisa, in local dialect.) The main church, is a composite of an old and a new building, so expertly joined together that laymen would not recognize them being separate and built at different times, one made of black stone, the other white. It is evident that by ninth and tenth century, the site housed an extended and eminent ensemble of churches and monasteries, the center of an archdiocese. This holy Christian site was completely demolished by an earthquake in the 14th century CE in which reportedly 80 monks lost their lives. Another devastating earthquake stroke in the 17th century.

History and architecture are not the only things that St. Thaddeus Monasteries are famous for. Every year in mid July, a festival of high significance to all Armenians in Iran and around the world takes place here: Badarak, which is believed to coincide with the anniversary of St. Thaddeus' martyrdom.

The festivities take three days and include religious hymns, sermons, reading the Bible, prayers, baptizing and ceremonial meals. Interestingly, the site's acceptance into the World Heritage list two years ago coincided with this gathering.



Flying Decoys

Damgah in Mazandaran; A Unique Iranian Profession

This is not just a place to hunt, it is Damgah; a shelter and feeding ground for migrating birds in the cold season, and an organic rice paddy in spring and summer. Damgah is truly a unique example of native environmental management. It is a means to use birds, for luring other birds into the hunter's trap. The two functions of the Damgah are closely intertwined and can only be handled by experts who have lots of patience and much care for this habitat. This is a trade passed from fathers to sons, and expectedly on the verge of extinction in our time.

Hunters tend to the local resident ducks of the ponds. They feed and train them. But a wild duck that follows the local ducks to the pond in hopes of finding food, will not be as warmly welcomed. The hunt is based on deception; deception of the wild ducks by the local ducks in man's favor. The trap is ready ahead of time. The trained ducks fly around and circle the area. When a wild duck joins their bunch, the hunter sends out a short-flying duck as a signal to the group. So they head back to the pond and bring the wild duck with them. After landing, they quickly move to the sides and leave the wild duck where the trap has been laid…

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 236
email: sarzamineman@hamshahrimags.com
Translation: Iman Aghilian



Painting Sans Colors
With the arrival of the first winter snow on the capital, Dizin Ski Resort opens its doors too skiers. Glancing up from down the slopes, the skiers dot the white background. Some are comfortably leaning back on the ski lefts to go all the way to the top, only to ski back down.
Photo: Majid Nagahi